



دکتر سیدعلی مهدی قوی



«دکتر سید علی مهدی تقوی» دسال
۱۹۳۰ میلادی در شهر حیدرآباد دکن
(هند) متولد شده و پس از تحصیلات
مقدماتی و دبیرستانی وارد دانشگاه
«عثمانیه» حیدرآباد دکن گردیده و دوره
لیسانس و فوق لیسانس را در رشته زبان
و ادبیات شرقی بخصوص «زبان اردو و
فارسی» در دانشگاه مزبور به پایان رسانید
و موفق باخذ درجه (M.A) شده است.

دکتر تقوی مدت ۵ سال کرسی رشته ادبیات شرقی در دانشگاههای پاکستان
را دارا بوده و بعد برای استفاده از بورس تحصیلی «همان عمران منطقه ای»
وارد دانشگاه تهران شده و پس از چهار سال تحصیل در رشته «دکترای ادبیات و
علوم انسانی» اخیراً موفق گردید این رشته را به پایان برساند و چون علاقه خاصی
بتاریخ کهن ایران دارد برای پایان نامه تحصیلی خود «زندگی و عقاید مزدک» را
انتخاب و رساله خود را بنام «بررسی تاریخی و مادی عقاید مزدک» بر رشته تحریر
درآورد که اینک کتاب حاضر بنظر خوانندگان میرسد
از دکتر تقوی چندین کتب دیگر نیز تاکنون بطبع رسیده و با آماده طبع
میباشد. ضمناً ترجمه کتاب «کشف المحجوب» به زبان اردو و نیز مجموعه مقالات
ادبی بنام کتبکاوهای ادبی و علمی از آثار اوست.



بها ۱۵۰ ریال



چاپ سوم

عقاید مزدک

دکتر سیدعلی مهدی قزوینی

۱	۴
۱۵	۲

عقاید مزدك

مقدمه‌ای از

استاد سید محمد علی جمال‌زاده

عقاید مزدك

بقلم دکتر سید علی مهدی نقوی خیال امروهوی (پاکستانی)
طهران، ۱۳۵۲، موسسه مطبوعاتی عطائی در طهران

این کتاب در «بررسی تاریخی و مادی در عقاید مزدك» پایان نامه دکترای ادبیات مولف است در دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. در مقدمه ناشر میخوانیم که این کتاب «آنچه مسلم است دقیق ترین تحقیقی است که تا کنون درباره مزدك و آئین او چاپ و منتشر شده است.» داوری این نظر را باید بکسانی محول داشت که اهل تاریخ و مخصوصاً تاریخ ادیان هستند و از عهده نگارنده بیرون است. چیزی که هست تا کنون کتابی باین تفصیل و با آن همه تحقیقات تاریخی و حتی گاهی اجتماعی بزبان فارسی

دیده نشده بود که مؤلف هم خودمانی باشد و از این لحاظ شاید بتوان به ناشر حق داد^۱ .

روی جلد کتاب (و همچنین در صفحه ۱۳۵ از متن کتاب) تصویری مرکب از دو ایر و قوسهایی دیده میشود که مؤلف درباره آن چنین اظهار نظر کرده است، «نموداری از اوضاع فتودالی ساسانی که بر اثر آن مزدک بامدادان پرچم قیام برافراشت» . تصویر چنین است و ما در اینجا تنها به نقل عباراتی که در دایره‌ها و خطوط قوسی بخط ریزتر بچاپ رسیده است و ممکن است خواندن آن برای خوانندگان خالی از اشکال نباشد قناعت می‌ورزیم (و نمیدانیم آیا این تصویر از ابتکارات بدیع مؤلف است یا نه) :

۱- شاهنشاه در زمان ساسانی بصورت ظل الهی (در بالا و در وسط) .

۲- موبدان موبد و روحانیان دیگر^۲ (در بالا در طرف راست قوس شماره ۱) .

۳- اداره کنندگان آتشکده‌ها و اموال و املاک (در بالا در طرف چپ شماره ۱) .

۴- هفت خاندان معروف اعیان و نجبا و اشراف ایران (بالادست راست) .

مؤلف درباره این خاندانهای هفتگانه باستناد گفته «دیاکونوف» مورخ روسی، صاحب «تاریخ ایران باستان» افزوده است که این هفت خاندان اشرافی از زمان اشکانیان

تا زمان ساسانیان قدرت و نفوذ داشتند و عبارت بودند از
خاندانهای ذیل :

* خاندان کارن

* خاندان مهران

* خاندان سورن

* خاندان اسفندیار

* خاندان سوخرا (به-وجب بعضی از منابع این
خاندان بخشی از خاندان کارن بوده است) .

* خاندان سپهبد

* خاندان زبک

۵- دهقانان ، مالکین اراضی که جزیه^۲ از زارعین
می گرفتند و به طبقات بالا می پرداختند . در طرف چپ ،
پس از «اداره کنندگان آتشکده ها و اموال و املاک» سه قوس
دیگر بدین صورت آمده است .

۱- ارتشداران و سربازان .

۲- گروه جاسوسان مملکت .

۳- بازرگانان ثروتمند .

در وسط تصویر دو دایره دیده میشود که در دایره
بزرگ این عبارت دیده میشود :

« زارعین ستمدیده بصورت بردگان که هیچ چیز در
اختیار نداشتند، جز کار کردن و پرداختن جزیه های سنگین
به طبقات بالا » .

این حکم شاید قدری کلی بنظر آید و محتاج توضیح و تفصیل بیشتری باشد.

در کتاب «عقاید مزدک» درباره اوضاع و احوال روستائیان و کشاورزان که بلا تردید چه در زمان ساسانیان و چه در هر دوره دیگری (بلکه باستانی اولین دوره ورود ایرانیان بسرزیمینی که هنوز امروز هم بنام آنها «ایران» خوانده میشود و پیش از آن گویا اسم مخصوصی که شامل تمام نواحی آن باشد نداشت) عنصر اساسی و اکثریت افراد جامعه را تشکیل میدادند و طبقات دیگر نان میدادند بدون آنکه شکم خودشان همیشه سیر باشد. اطلاعاتی که بطور متفرق بدست می آید از این قرار است:

در ضمن فصل مخصوص به «اوضاع اجتماعی در زمان ساسانیان» (صفحات ۲۶ تا ۳۴) میخوانیم که «در ایران از عهد باستان بموازات بقایای سازمان عشیرتی و جماعتی روستائیان بردگی نیز وجود داشت و چند جور بنده «بندک» بودند که [از آن جمله] «آن شهرک» یعنی بندگان اسیر و اخلاف ایشان را که اصلا ایرانی نبودند باید ذکر کرد.» (صفحه ۲۷).

«اتباع ایران» (آران شهرکان) تابع صاحب زمین [مالک و ارباب] «دهگ» بودند و وی آمر و اختیاردار ایشان بود... بعقیده برخی از محققان وضع گروه اخیر الذکر نزدیک به «کلن» های روم شرقی بوده است. « (ص ۲۷).

« ... بزرگترین مالکان آن دوره معادن و تعداد

کثیری برده را صاحب بودند . » (س ۲۸) .

« برده‌ها نیز دو قسم بودند: یکی «آن شهرک»^۲

که ایرانی بودند و صاحبان آنها میتوانستند

(آنها را) بديگران بقرض بدهند ... اصطلاح دیگری

که برای برده بکار میبردند « بنده »^۵ بوده است

امافرق این اصطلاحات برمازیاد روشن نشده است . «

(س ۲۸) .

« پادشاهان ساسانی هرگز امور اداری کشور را

بدست روستازادگان نمی سپردند » (س ۳۰) .

« اشراف، مالک زمینها و گله‌ها و دنبه‌های^۶

بسیار بودند . دهقانان وضعی نیمه برده داشتند و

در قطعه زمین‌هایی که^۷ از املاک مالک بین آنها

تقسیم شده بود^۸ کار میکردند و مالیات «خراک»^۹

می پرداختند و خراجهای سنگین بمالکین زمین

میدادند . « (س ۳۲) .

« جمعیت دهقانان از رژیم^{۱۰} موحش و ظلمانی

ده میگریختند و به شهرها پناه می‌آوردند و بحساب

بندگان شهریهها محسوب میشدند . « (س ۳۲) .

اکنون بدنیست برای توضیح بیشتری ببینیم ابرانشناس

دانمارکی کریستن سن در کتاب «ایران در زمان ساسانیان»^{۱۱}

(که مؤلف کتاب « عقاید مزدک » هر چند در ضمن

«توضیحات و تعلیقات خود» اسم او را و کتاب او را آورده

است ولی سخت باختصار کوشیده و چنان مینماید که کمتر از مندرجات آن کتاب استفاده نموده باشد) در خصوص همین موضوع یعنی اوضاع واحوال دهقانان و روستائیان در زمان ساسانیان چه آورده است :

«احوال رعایا بمراتب از احوال مردمان شهری بدتر بود. مادام‌العمر مجبور بودند در همان قریه ساکن باشند و بیگاری انجام دهند و در پیاده نظام خدمت کنند. بقول آمیانوس مارسینوس «گروه گروه از این روستائیان پیاده از پی سپاه میرفتند چنانکه گویی ابدالدهر محکوم به عبودیت هستند و بهیچ وجه مزدی و پاداشی بآنان نمیدادند. بطور کلی قوانین مملکت برای حمایت روستائیان مقررات بسیاری نداشت و اگر هم پادشاهی رعیت فواز مثل هرمزد چهارم لشکریان خود را از اذیت رساندن بر روستائیان بی آزار منع میکرد شاید بیشتر مقصود او دهگانان بود تا افراد رعیت».

آنگاه کریستن سن میافزاید که رویهمرفته «در باب احوال رعایائی که در زیر اطاعت اشراف ملاک بوده‌اند اطلاع بیشتری نداریم و آمیانوس گوید «اشراف خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا میدانستند. وضع رعایا در برابر اشراف ملاک بهیچوجه با احوال غلامان تفاوتی نداشت... قدرمتیقن این است که رعایا، گاه بدولت و گاه به اشراف مالک و گاه به دو مالیات میداده‌اند و مجبور

بوده‌اند در ظل رایت ارباب خود بچنگ بروند .
مخلص کلام آنکه « در میان طبقات عامه تفاوت‌های
بارزی وجود داشت و هر يك از افراد ملت مقامی ثابت
داشت و کسی نمیتوانست به حرفه‌ای مشغول شود مگر آنچه
از جانب خدا برای آن آفریده شده بود ...
پادشاهان ایران هیچ کاری را از کارهای دیوانی بمردم
پست نژاد نمی‌سپردند . »

مؤلف «عقاید مزدك» هم در این زمینه مینویسد :
« بین نجبا و رعایا از هر نظر اختلاف فاحشی وجود
داشت ... هرگز مردی که در یکی از طبقات بدنیا می‌آمد
حق ارتقاء به طبقه بالاتر را نداشت ... پادشاهان ساسانی
هرگز امور اداری کشور را بدست روستازادگان نمی‌سپردند .
(صفحات ۳۰ و ۳۱) .

در تصویری که برای نموداری از اوضاع و احوال
دوره ساسانی در کتاب «عقاید مزدك» آمده است^{۱۱} در
قوس پائین این عبارت خوانده میشود :
« این طبقات « کاست » مانند^{۱۲} هیچ‌وقت
نمی‌توانستند با خانواده‌های بالامعاشرت و انتقال یا ازدواج
بکنند تا بمیرند . »

در باره این تفاوت فاحش طبقاتی و تحقیر مردم پست
پایه (یعنی کارکن ولی تهیدست) در نظر بزرگان در «شاهنامه»
فردوسی» داستانی آمده است که گرچه ممکن است کاملاً

تاریخی نباشد ولی در هر صورت تاریخ آمیخته با فسانه است
و می‌رساند که تفاوت طبقاتی تا بچه اندازه بوده است .
فردوسی درباره لشکر کشی نوشیروان به روم مینویسد که
برای مخارج پول کم آمد :

از اندازه لشکر شهریار

کم آمدزدینار سیصد هزار

و پادشاه امر نمود تا از بازرگانان و دهقانان شهر
مبلغ لازم را قرض نمایند و يك نفر کفش فروش پیدا شد:
یکی کفشگر بود موزه فروش
که حاضر شد پول لازم را در اختیار پادشاه بگذارد و حتی
بفرستاده خسرو گفت :

« که ای پر خرد مایه دار

چهل مردم هر مری صد هزار»

یعنی چهل بار صد هزار درم (۴۰ میلیون) حاضرم
تقدیم نمایم . او مبلغ را بفرستاده پادشاه سپرد و گفت در
عوض يك آرزو واستدعا دارم و آن اینستکه پادشاه در حق
او به استثنائی قائل شده و اجازه بدهد که یگانه فرزند
کفشدوز بمکتب برود و درس بخواند ، ولی شاه چنین
خواهشی را نپذیرفت و همینکه فرستاده مطلب را با او بمیان
گذاشت :

بدو گفت شاه ای خردمند مرد

چرا دیو چشم ترا خیره کرد

برو همچنان بازگردان شتر
 مبادا کزو سیم خواهیم و در
 چو بازارگان بچه گردد دبیر
 هنرمند و با دانش و یادگیر
 چو فرزند ما برنشیند بتخت
 دبیری بیایدش پیروز بخت
 هنر یابد از مرد موزه فروش
 سپارد بدو چشم بینا و گوش
 بما بر پس مرگ نفرین بود
 چو آئین این روزگار این بود
 پس معلوم شد که تفاوت طبقاتی در زمانی که مزدك
 ظهور کرد تا بچه اندازه بوده است و چنین کیفیتی بحکم
 عقل سلیم نمیتوانست دنباله و دوام داشته باشد .
 مراد و مرشد مزدك : مطلبی که راستی به «عقاید
 مزدك» اهمیت مخصوص دارد و در جزو فصل مخصوص
 به «ریشه‌های عقاید مزدك» (صفحات ۳۷-۷۶) و بالخصوص
 در فصل «زردشت خورگان استاد مزدك» (صفحات ۷۶-۸۰)
 بیان شده است وجود همین زردشت خورگان است که
 نامش را «بوندوس» هم نوشته‌اند و او را از مردم پسا
 (فسای فارس) دانسته‌اند و در عهد دیو کلی سیان امپراطور
 روم^{۱۴} در روم ظهور کرد و هر چند از مانویان بود ولی
 عقاید تازه‌ای داشت و با کیش رسمی مانی راه خلاف

می‌سپرد . سپس بایران رفت و بنای دعوت را گذاشت و مردم را به دینی خواند که آنرا «تون داریس ثون» یعنی دین خدای خیر خواندند که در زبان پهلوی آئین «دریست دینان» (درست دینان) گفته شد . دین مزدك همان آئین «درست دین» است . بموجب نوشته «کریستن سن» میتوان بطور تحقیق گفت که «بوندس» و زردشت اسم يك شخص بوده است و زردشت نام اصلی آورنده این دین است و این شخص با پیامبر مزدیسنان [یعنی زردشتیان] همانم بوده است و از اینقرار نتیجه این میشود که فرقه مزدکیان یکی از شعب مانویه بوده که قریب دو قرن قبل از خود مزدك در کشور روم تأسیس یافته و موسس آن يك نفر ایرانی زردشت نام پسر خورگان از مردم فسا (در فارس) بوده است و بنابراین مولفان بیژانسی [روم شرقی] و سریانی که در شرح کفر و زندقه در عهد قباد قلمفرسائی کرده‌اند کاملاً حق دارند که اتباع مزدك را مانوی خوانده‌اند . « ۱۵ .

مولف «عقاید مزدك» (در صفحه ۸۰) مینویسد ظاهراً شخصی دیگر بنام «زردشت خرك» (گویا از مردم شهر فسا) دنباله کار پوندك [پوندوس] را گرفت و آئین وی را تکمیل کرد و بگفته نویسندگان متعصب زمینه کیش الحاد آمیز زرتشتسکا ، یا «درست دینی» را بنیاد گذاشت . « میترسم برای مولف محترم «عقاید مزدك» التباسی دست داده باشد والا ظاهراً زرتشت خرك همان زرتشت خورگان است که

او را پوندوس هم میخوانده‌اند^{۱۶} .

در هر صورت اوضاع و احوال ایران در زمان قباد ساسانی (ولابد پیش از او) از لحاظ نفوذ و قدرت طبقات بالا و ثروت و شکوه آنان و ضعف و تهیدستی و بیچارگی طبقات پائین که اکثریت کامل مردم کشور را تشکیل میدادند مردم راناراضی ساخته بود و شخصی از طایفه روحانیان بنام مزدک پیدا شد که بلاشک دارای صفحات و سجایای بارزی بوده است^{۱۷} . بخصوص که در زمان قباد (پدر انوشیروان) ایرانیان دچار قحطی سختی هم شده بودند و برآستی کارد باستخوانشان رسیده بود .

چنانکه تاریخ‌نشان میدهد بزرگان ایران که ما امروز آنها را «اعیان و اشراف» میخوانیم در جمع‌آوری ثروت و طلب لذت از زنان، برآستی راه افراط می‌پیمودند. برای اینکه بدانیم تمرکز ثروت در دست طبقه معدودی از مردم تا بچه اندازه بوده است تنها بیک مثال اکتفا می‌ورزیم .

در تواریخ میخوانیم که والی آذربایجان مغضوب انوشیروان واقع گردید. این والی همان کسی است که داستان یا افسانه او و کلبه پیرزن ورد زبانها گردیده است. نوشته‌اند که آن پیرزن شکایت به پادشاه برد و پادشاه پس از تحقیق دانست که پیرزن راست گفته است پس بار داد و چون بزرگان حاضر شدند از آنها پرسید والی آذربایجان را چه مقدار

دستگاه و ثروت باشد. گفتند دو بار هزار هزار دینار (یعنی دو میلیون دینار) . پرسید از متاع و تجمل چه دارد. گفتند سیصد هزار هزار دینار (یعنی سیصد میلیون دینار) زرینه و سیمینه دارد . گفت از جواهر چه دارد. گفتند پانصد هزار هزار دینار (یعنی پانصد میلیون دینار) . گفت ملک و مستغل و ضیاع چه دارد . گفتند در خراسان و عراق و آذربایجان در هیچ ناحیت و شهری نیست که او را در آنجا ده پارچه و هفت پارچه ملک و ده و آسیاب و کاروانسرا و گرمابه و مستغل نباشد . پرسید چارپای چه دارد . گفتند سی هزار . پرسید بنده درم خریده چه عدد. گفتند هزار و هفتصد غلام رومی و حبشی درم خریده دارد و چهارصد کنیزک .

البته ممکن است این سخنان از مبالغه و اغراق خالی نباشد^{۱۸} ولی در هر حال تا اندازه‌ای نشان میدهد که در آن دوره ثروت و دارائی اعیان و اشراف و سران و بزرگان در چه حدودی بوده است. اگر این اعداد و ارقام را اساسی باشد تنها ثروت نقدی و جواهرات و زر و سیم این مردک که حاکم ایالتی از ایالت‌های ایران بوده است به هشتصد و دو میلیون دینار بالغ میگردد و ایران ایالت‌های بسیار میداشته است و نظایر این مرد (ولو از لحاظ دارائی و ثروت بیای والی آذربایجان هم نمیرسیده‌اند) در خدمات کشوری و لشکری بسیار بوده است .

ممکن است که این سخنان خالی از مبالغه و

اغراق نباشد بخصوص که ما میدانیم انوشیروان که بلاشک پادشاه بسیار بزرگی بوده است گاهی مقهورضعف و سستیهای که با طبع آدمی توأم است میگردیده است. مورخ بزرگی چون طبری نقل کرده است که خسرو انوشیروان پس از وضع مالیاتی شورائی منعقد ساخت تا هرگاه کسی ایرادی دارد اظهار کند. همه ساکت ماندند و چون پادشاه در دفعه سوم سئوال خود را برسم تأکید تکرار نمود مردی از جای برخاست و با کمال احترام پرسید که پادشاه این خراج را برسم دائم بر اشیاء ناپایدار تحمیل فرموده است و این بمرور زمان در اخذ خراج ممکن است موجب ظلم باشد. پادشاه فریاد برآورد که ای مرد ملعون و جسور، تو از چه طبقه مردمانی؟ آن مرد در جواب گفت از طبقه دبیرانم. پس پادشاه امر فرمود او را با قلمدان آنقدر بزنند تا بمیرد. همه حضار از جای برخاسته آنقدر آن مرد را با قلمدانها زدند تا هلاک شد. آنگاه همه حضار یکصدا گفتند خسروا، خراجهایی که مقرر فرموده ای همه موافق عدالت است! بزرگان ایران نه تنها در جمع مال و ثروت سخت میکوشیدند بلکه در سرگرمی با زنان نیز راه افراط می‌بیمودند. پادشاه مزدك خسرو پرویز با آنکه مدتی پس از ظهور و انقلاب بزرگ بتخت نشست ولی باز می‌بینیم که فردوسی در «شاهنامه» از شکوه دربار و غلامان و بندگان و گنجهای متعدد او سخن رانده و درباره شماره زنان میفرماید:

غلام و پرستنده از هر دری زدر و زیاقوت و هر گوهری
زدینار و گنجش کرانه نبود چنوخسرو اندر زمانه نبود
و پس از شمردن گنجهای متعدد او درباره حرمسرای
او میگوید .

به مشکوی زرین ده و دوهزار کنیزك بکردار خرم بهار
یعنی دوازده هزار زن جوان بمانند «خرم بهار» در
حرمسرای خود میداشته است و آیا با این حال نمیتوان
قبول نمود که هر يك از اعیان و اشراف و سران کشوری و
لشکری و حکام دور و نزدیک که لابد تعدادشان بچند هزار تن
بالغ میگردید اقتدا به ولی نعمت خود کرده و حرمسرای
خود را از صدها و هزاران زنان و دختران مملو میساخته اند
و آیا نمیتوان احتمال داد که برای مردها و جوانانی از طبقات
پائین تر یعنی رعیت و کاسب و اهل بازار و اصناف و پیشه-
وران بقدر کافی زن خوب و مناسب باقی نمیماند و بدتر از
همه آنکه همین بزرگان گندم و آذوقه را هم در انبارها احتکار
میکردند و چنانکه فردوسی فرموده .

«زخشکی خورش تنگ شد درجهان»

و مردم دچار قحطی گردیدند و در آن وقت بود که
مزدك ظهور کرد و بر بیچارگان رحمت آورد و در صدد برآمد
که باستمال خاطر ستمدیدگان برخیزد. فردوسی مزدك را ،

« سخنگوی و با دانش و رای و کام »

معرفی نموده است ^{۱۹} . مزدك بموجب روایت

«شاهنامه» بحضور پادشاه بار یافت و سئوالهایی ازین قبیل
بمیان آورد که اگر کسی را مارگزیده باشد و آن کس که
پادزهر دارد دریغ دارد سزایش چیست. پادشاه جواب داد
که «خونی است آن مرد تریاک‌دار». و باز پرسید که اگر
کسی را گرسنه دربند بدارند و آن کس که نان دارد نان از
او دریغ دارد جزایش چیست. پادشاه در جواب گفت:
«که خونی است ناکرده درگردنش»

آنوقت بود که سخنان پادشاه را سلاح کار خود
ساخته بمردم گفت که به جایی که گندم نهفته است بروید و
همه را از آن خود سازید، و باز بقول فردوسی:

دویدند هر کس که بدگرسنه بتاراج گندم شدند از بنه
و همینکه شکمها قدری سیرشد و مردم متوجه قحطی
زن و همسر گردیدند با احتمال قوی بآنها گفت که همان توانگرانی
که نان را بروی شما بسته و خوراک شما را احتکار کرده
بودند زنان و دختران را هم در حرمسراهای خود در بند
احتکار و کنیزی آورده‌اند و باید آنها را ازین قید و بند آزاد
ساخت، تا مردها و جوانان ما نیز کلاهی ازین نمند بدست
آورند و بتوانند برای خود همسر اختیار نموده تشکیل
خانواده بدهند. میتوان احتمال داد که در طی غوغائی که
برخاست و مردم گرسنه انبارها را غارت کردند چنانکه چه بسا
در مواقع انقلاب و «خرتوخری» روی میدهد جماعتی هم
بحرمسراهائی هجوم آورده و زنانی را بیرون کشیده باشند

ولی چنین واقعه‌ای را با اصل « اشتراك زنان » که نسبت به مزدك داده‌اند نباید اشتباه نمود و شاید بکلی بی‌اصل و ساخته مورخان باشد . بدیهی است که بعدها مورخین که کاسه لیسانی بیش نبودند چنین نهضتی را بصورت غوغائی بسیار زشت و شوم قلمداد کردند و اکنون پس از چهارده قرن تازه از این گوشه و آن گوشه صداهائی بلند میشود که بر تحقیق درست و انصاف متکی است و مطالب را برای ما بزبان و قلم دیگری حکایت میکنند و موافق جوان «عقاید مزدك» هم از همان کسان است و ما خوشوقت هستیم که از جوانان کشور همجوار و تازه با استقلال رسیده پاکستان يك نفر بزبان فارسی در این کار قدم موثری برداشته است و امیدواریم بهمت و ازبرکت حقیقت‌جویی جوانان دیگری از خودمان رفته رفته روشنائی بیشتری بر این واقعه تاریخی بسیار مهم بتابد و این حقیقت هم مانند آن همه حقایق دیگری که بدست تاریخ‌نگاران کلاش و فلاپی قرن‌ها در پس پرده ابهام و اشتباه و فریب پنهان مانده است کم‌کم آفتابی شود و از آنجائی که حقیقت مانند حرارت و روشنائی آفتاب سودمند و مبارك و فایده‌بخش است از نعمت چنین سرچشمه فیاض و پربرکتی برخوردار گردیم .

مزدك را، حتی فردوسی طوسی «سخنگوی و بادانش و رای و کام» معرفی فرموده و گفت و شنود او را با پادشاه ساسانی قباد با تفصیلی نقل کرده است و رویهم‌رفته میرساند

که مردی بوده که در درگاه پادشاهی بار مییافته است و با پادشاه همسخن میشده است و مرد دانا و باتدبیر و خیراندیش و محب خلق الله بوده است و با اینحال جای تعجب است که چنین کسی مردم را به اشتراك زنان خوانده باشد. ما کم و بیش تاریخ دنیا را خوانده ایم و از اوضاع و احوال ملل و اقوام بر ایمان سخنها رانده اند و در کتابها داستانهای بسیار خوانده و در فیلمها و در تلویزیون شاهد و ناظر قضایای بسیاری که بزن و مرد ارتباط دارد بوده ایم و خوب میدانیم که در جاهائی از دنیا چند مرد دارای فقط يك زن (زوجه) هستند و در جاهای بسیار دیگری تعدد زوجات مجاز است ولی هرگز نخوانده و نشنیده ایم (با لااقل من نخوانده و نشنیده ام) که پیشوائی (بخصوص از طبقه روحانیان مانند مزدك) بیاید و بمردم بگوید که هر مردی حق دارد با هرزنی ولو آن زن شوهردار و مادر باشد نزدیکی کند و حتی چنین سخنی را از زبان «آنارشیست»ها و «نیهیلیست»ها هم که ما آنها را گاهی «هرهری» مذهب میخوانیم نشنیده ایم. از اینرو و با این مقدمات من شخصاً آنچه را در این زمینه درباره مزدك گفته اند چنین توجیه و تاویل میکنم که او بهموطنانش و بخصوص بمردم خردپا میگفته است که ای مردم روانیست و یزدان پاك نمی پذیرد که آن همه زنان خوب در حرمسراهای بزرگان و توانگران و ارباب مقام و مناصب در انحصار آنها باشند و برای شما بقدر کافی زن خوب و

مناسب باقی نماند تا بتوانید عروسی کنید و تشکیل خانواده بدهید و دارای فرزندان بشوید و از مواهب دنیا و زندگانی نصیبی داشته باشید . من چنین فکر میکنم و میتوان معتقد بود که در زمان خسرو انوشیروان که مزدکیان را قلع و قمع نمود سه هزار تن از سران و بزرگان آنها را در يك روز بهلاکت رسانید بطوری که در «شاهنامه» میخوانیم :

بدان راه بد نامور سه هزار

بفرزند گفت آن زمان شهریار^{۲۰}

آنگاه فردوسی میفرماید :

بدرگاه کسری یکی باغ بود که دیوار او برتر از راغ بود
همه گرد برگرد آن کنده کرد مر این مردمان را پراکنده کرد
بکشندشان هم بسان درخت ز برپای و سرزیر آکنده سخت
این سرنوشت سه هزار تن از بزرگان آن قوم بود
و درباره قتل خود مزدک هم در «شاهنامه» چنین میخوانیم:
یکی دار فرمود کسری بلند

فرو هشت از دار پیچان کمند

نگون بخت را زنده بردار کرد

سر مرد بیدین نگونسار کرد

وزان پس بکشتش به باران تیر

توگر با هشی راه مزدک مگیر

در این موقع در «شاهنامه» این دو بیت آمده است

که باید در معنی آن تأمل نمود :

همی بود با شرم چندی قباد

به نفرین ز مردك همی کرد یاد

بدرویش بخشید بسیار چیز

بر آتشکده خلعت افکند نیز

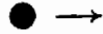
آقای سیدعلی مهدی نقوی در کتاب مفید و آموزنده خود «عقاید مزدك» تنها به عقاید و آئین مزدك پرداخته و مطالب را گاهی باختصار گذرانده است و ذکر پاره‌ای از قضایای تاریخی را بحق خارج از موضوع کار خود دانسته است ولی دانشمندان غیر ایرانی دیگر که ذکر نامشان در فهرست مآخذ و مدارك هائی آمده است درباره این مسائل و مسائل بسیار دیگری اظهار نظر و عقیده‌اند کرده‌اند و جای امیدواری است که جوانان دانشمند ما کتابهای آنها را (آنهايي را که هنوز بترجمه و چاپ نرسیده است) بترجمه و چاپ برسانند تا این مشکل تاریخی که ما هوحقه راه حل ییابد.

اخیراً ترجمه فرانسوی کتاب رمان «مزدك» بقلم نویسنده روسی «سیماخکو» که «لیلی دنیس» آنرا از روسی تحت همین عنوان «مزدك» بزبان فرانسوی ترجمه کرده است بدستم رسید. رمانی است تاریخی مبنی بر ظهور مزدك و وقایع آغاز ظهور او بدون آنکه از قلع و قمع آنها بتفصیل سخنی رفته باشد و هرچند بطرز روزبانی حماسه‌مانند نگارش یافته است نتیجه مطالعات و تحقیقات است و مطالب

و نکات سودمند بسیاری میتوان از مطالعه دقیق آن بدست آورد و امید است که آن نیز بترجمه فارسی بطبع برسد .

در پایان این گفتار ذکر يك نکته را هم خالی از فایده نمی‌دانم . مؤلف محترم کتاب « عقاید مزدك » مکرر در این کتاب از کتاب « روضة الصفا » نام برده و بدان استشهاد جسته‌اند در صورتی که این کتاب از تألیفات دوره اخیر است و لابد هرچه درباره مزدك آورده است مأخوذ و منقول از کتابهایی قدیم‌تر است و گمان نمی‌رود که مطلب تازه‌ای داشته باشد و در اینصورت ذکر آن و مراجعه بآن گویا حائز اهمیتی نباشد و افسوس که جوانان ما گاهی بقدر کافی متوجه این نکته نیستند و بین اصل و فرع چنانکه شاید و باید به تشخیص لازم قائل نیستند و یا متوجه نیستند .

ژنو، ۲۰ تیر ۱۳۵۳
سید محمدعلی جمالزاده



حواشی :

۱- البته نباید فراموش کرد که کتاب «سلطنت قباد و ظهور مزدك بقلم ایرانشناس بزرگ دانمارکی کریستن سن و بترجه استاد نصرالله فلسفی بمشارکت احمد بیرشک قبلا دوبار یکی در سال ۱۳۰۶ شمسی در ۲۱۷ صفحه (سری) و بار دوم در سال ۱۳۲۰ شمسی در ۱۲۸ صفحه بیچاپ رسیده است و کتاب مهم و قطور دیگری هم بقلم استاد کلیما بزبان آلمانی وباعنوان «تاریخ يك نهضت اجتماعی در ایران ساسانی» در سال ۱۹۵۷ میلادی انتشار یافته است و آقای دکتر سید علی مهدی نقوی هم در قسمت «توضیحات و تعلیقات» خود این هر دو کتاب را ذکر نموده‌اند. کتاب دیگری هم بزبان روسی (بطرز رمان) در سال ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۰ بquam مودیس سیماخو در تحت عنوان «مزدك» در روسیه انتشار یافت که ترجمه فرانسوی آن نیز اخیراً در سال گذشته (۱۹۷۳ میلادی) در پاریس از طرف انتشارات گالیمارد (Gallimard) انتشار یافته است وما در پایان این مقاله ذکر آنرا خواهیم آورد.

- ۲- در متن کلمه «موید» بصورت «مؤید» نوشته شده است
 و صحیح همان موید است .
- ۳- لابد مقصود از «جزیه» مالیات و حق اربابی است که
 آنرا «خراج» می‌گفته‌اند و کلمه «خراج» از آن آمده است اما
 کلمه «گزیه» و «گزیه‌سر» (یعنی مالیات‌سرانه) هم مستعمل بود.
 (رجوع شود بصفحه ۳۲ از کتاب عقاید مزدک) .
- ۴- این مطلب تکرار شده است و قبلاً در صفحه ۲۷ آمده بود.
 ۵- لابد کلمه «بنده» را بصورت دیگری و مثلاً «بندک»
 بکار می‌برده‌اند. از آنجائی که در عبارت فوق (بنقل از متن کتاب)
 از دو قسم برده سخن رفته است و یکی از آن دو قسم هم معلوم گردیده
 حشش این بود که کلمه «دوم» هم در متن آمده بود (قبل از اصطلاح
 دیگری...) .
- ۶- درست مقصود از این کلمه «دنبه» بر ما معلوم نگردید،
 شاید مقصود «رأس» گوسفند باشد یا حیوان دنبه‌دار ؟
- ۷- «قطعات زمینی که» عبارت بهتر است .
- ۸- کلمات «تقسیم شده بود» ممکن است تولید اشتباه نماید
 و خواننده تصور نماید که مالک، زمینهای بدهقانان خود به ملکیت
 میداده است در صورتیکه مقصود چیز دیگری است و تنها بمنظور
 کارهای زراعتی بعهده آنها واگذار میشده است و بس .
- ۹- بجای کلمه فرنگی «رژیم» کلمات «وضع و احوال» بلکه
 مناسب‌تر باشد .
- ۱۰- « ایران در زمان ساسانیان » (ترجمه رشید یاسمی
 کتابخانه ابن سینا) طهران، ۱۳۴۵ (چاپ سوم) در صفحات ۳۴۴
 پیید .
- ۱۱- بفرانسوی Amien Marcellin (مورخ رومی قرن
 چهارم میلادی) .
- ۱۲- بر ما معلوم نگردید که آیا این تصویر زائیده فکر

وقلم و از ابتکارات خود آقای سید علی مهدی نقوی صاحب « عقاید مزدك » است یا از جای دیگری نقل کرده است بدون آنکه مأخذ را معین نماید .

۱۳- Caste در زبانهای فرنگی طبقات مختلف جامعه را میگویند که با هم تفاوت بسیار دارند و با هم معاشرت نمیکنند (یا کمتر میکنند) .

۱۴- Dioclezien (از سال ۲۸۴ تا ۳۰۵ میلادی سلطنت کرد) . این همان امپراطوری است که چون از سلطنت استعفا داد و در باغش در محل موسوم به سالون بیابانی مشغول گردید هنگامی که طرفدارانش باو پیشنهاد کردند که از نو سلطنت را قبول نماید آن حرف معروف را بر زبان جاری ساخت یعنی گفت: « بیایید به سالون تا ببینید که زراعت کاهو چه سعادت بزرگی است » .

۱۵- « ایران در زمان ساسانیان » صفحه ۳۶۳ و « عقاید مزدك » صفحات ۷۷-۷۸

۱۶- « عقاید مزدك » بیان این مطلب را مراجعه بشماره ۱۳۰ از « توضیحات و تعلیقات » داده است ولی در آنجا درباره این شخص دوم احتمالی توضیحی داده نشده است .

۱۷- گاهی چهره مزدك، نگارنده این سطور را بیاد پدر خود سید جمال الدین واعظ و شهید مشروطیت می اندازد .

۱۸- داستان مردی که در زمان ناصرالدین شاه برای صدراعظم حکایت میکرد که دیروز در منزل فلان الدوله بودم سفره بسیار بزرگی گسترده... صدراعظم بسابقه عداوتی که با آن فلان الدوله داشت سخن مرد را بریده گفت مرده شوی او را ببرد با سفره اش . مردك فوراً تقییر لحن داده گفت بلی ، بلی قربان ، همین را میخواستم بعرض برسانم که سفره بدان بزرگی و تنها دو کاسه اشکنه...! پس میتوان احتمال داد که بزرگان

- انوشیروان هم خواسته‌اند به طبع سلطان سخن گفته باشند.
- ۱۹- ولی افزده است و فریبنده مردی و دانش‌فروش.
- ۲۰- یعنی قباد به خسرو (نوشیروان) گفت پس از آنکه خود قباد با آئین مزدک گرویده بود .

مختصرى دربارۀ

تاریخ مزدك

بقلم :

پرتو - ع

مختصری درباره

تاریخ مزدك

مزدك (با فتح ميم و زای ساكن) اسم شخصی بوده که در اوایل عهد قباد ساسانی (۴۸۸-۴۳۱ میلادی) پدر خسرو انوشیروان مذهبی آورد که اصول آن با اصول سوسیالیسم از خیلی جهات شباهت تام داشت و بنای آن بر اشتراك مال و عیال بوده است . مزدك در مدت اندك پیرو بسیار پیدا نمود و حتی خود قباد هم تابع کیش او گردید ولی چندی بعد قباد از تخت و سلطنت مخلوع گشته و برادر

۱- از سال ایرانی که در ۲۲ تموز ۴۸۸ میلادی شروع میشده تا ۱۳ ایلول ۵۳۱ .

وی جاماسب بجای وی نشست (۴۹۸ - ۴۹۶ میلادی) ^۱
 قباد دوباره با کمک پادشاه هیاطله^۲ و با مردانگی و اقدامات
 زرمهر از بزرگان بساطت رسید ولی پسر وی خسرو
 (انوشیروان) همان در دوره ولیعهدی خود (در اواخر سال
 ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی) مزدک و مزدکیان را عرصه هلاک
 و دمار ساخت و آن دین و مذهب را برانداخت ولی باز
 مدتها کسانی که در خفا، معتقد بدان مذهب بودند در پی
 خیالات خود بوده و به اسمهای مختلف مکرر اسباب آشوب
 فراهم آوردند و بارها برای خلفای عباسی اسباب زحمت
 شده و جنگها کردند تا بالاخره در عهد المعتصم بالله (۲۱۸-
 ۲۲۷) شکست خوردند و اگرچه باز تا حدود سنه ۳۰۰ گاه
 بگاه سری می جنبانیدند ولی در واقع دیگر کارشان ساخته
 و بقول معروف کلکشان کنده شده بود.

این بود بطور مختصر تاریخ مزدک. چنانکه رویهمرفته
 از کتب تاریخی که در دست است استنباط میشود و مقصود
 ما در ذیل وارد شدن در جزئیات است که بوسیله قراین و
 مقایسه و استدلال سعی می کنیم شاید بتوانیم بعضی حقایق

-
- ۱- از سال ایرانی که در ۲۰ تموز ۴۹۶ میلادی شروع میشده تا سالی که در ۲۰ تموز ۴۹۸ میلادی شروع میشده است.
 - ۲- هیاطله یا هیتالیان طایفه ای بودند از جنس مغول که در زمان ساسانیان بلخ و خیوه و آن نواحی را گرفته و از سنه ۴۲۰ میلادی بنای حمله بایران را گذاشتند بعدها کم کم با ملل مجاور خود مخلوط شده و ملت خوارزم را تشکیل دادند.

و مطالب راجع بموضوع خود را روشن نمائیم .

اولاً در خصوص اسم مزدك
اصل و نسب مزدك:
که عموماً هموطنان بغلط با
ضم میم تلفظ میکنند^۱ باید دانست که قطعاً مزدك بافتح میم
صحیح است. چونکه ضبط این کلمه در کتب پهلوی^۲ طوری
شده که فقط امکان قرائت با فتح و کسره میم ممکن است و
با ضمه محال است و از آنجائیکه ظاهراً کلمه مزدك از
مشتقات «مزدا» است که در زبان اوستائی بمعنی خدا است
و آهورمزدا که بعدها اورمزد و هرمز شده هم از ترکیبات
همان کلمه است. قریب بیقین است که تلفظ صحیح کلمه
مزدك همان بافتح میم است.

اسم پدر مزدك را مورخین عرب مختلف نوشته اند
چنانکه مثلاً ابوریحان بیرونی «همدادان» (بامدادان) و
مسکویه «قامارد» و دینوری «مازیار» مینویسد ولی ظاهراً
این اختلافات ناشی از استنساخ نسخ مختلف است و الا
اسم پدر مزدك چنانکه از ترجمه پهلوی اوستا برمیآید
«بامداد» بوده است که در پهلوی «بامدات» نوشته میشده

۱- و حتی (مجمع الفرس) رسماً در کلمه مزدك مینویسد «مزدك
بضم میم و سکون زای فارسی... الخ» ۱ ؟
۲- ترجمه پهلوی وندیداد (ازنسکهای ۲۱ گانه اوستا) فرگرد
چهارم .

و بعدها «بامداد» شده است و اگر بعضی مورخین از قبیل حمزه اصفهانی «بامدادان». با الف و نون نوشته‌اند ناشی از اشتباه است و این اشتباه از آنجا می‌آید که در ترجمه پهلوی «مزدك بامدادان» نوشته شده و الف و نون بامدادان در اینجا الف و نون ابوت^۱ است که در فارسی بوده و نباید با الف و نون جمعی اشتباه شود و در نوشتجات پهلوی مثال برای این الف و نون زیاد است مثلاً خسرو- قبادان یعنی خسرو پسر قباد و اردشیر بابکان یعنی اردشیر پسر بابک و غیره .

در محل تولد مزدك هم اختلاف هست چنانکه دینوری وی را از اصطخر مینویسد و ابوریحان بیرونی از نسا^۲ و مولف «تبصرة العوام» از تبریز در طبری . که بمناسبت تقدم، قولش را ممکن بود سند قرارداد بدبختانه شهری که مزدك را بدان نسبت داده چنان در نسخه‌ها مغشوش

۱- Anpatronymique رجوع شود بکتاب (تقیات ایرانی) (فرانسوی) تالیف د رمستتر صفحه ۲۶۶

Paris 1883 Darmesteter, Etudes Iraniennes

۲- نسا شهری است در خراسان در دو منزلی سرخس و پنج منزلی مرو و يك منزلی ایبورد و شش یا هفت منزلی نیشابور (معجم البلدان) یعقوبی در کتاب (البلدان) (صفحه ۶۷۷) میگوید از طوس تا نسا که جزو ولایت نیشابور است دو منزل است. در فارس و کرمان و همدان هم شهری باین اسم بوده است و در ولایت کرمان شهر نسا از بلوکات بم بوده است (معجم البلدان) .

است که فهم آن تا بحال ممکن نشده است مشارالیه مزدک را مینویسد « من اهل مذریه » (یا مدریه مطابق نسخه دیگر). بالاخره مسئله دیگر که قابل ملاحظه است این است که اصلا از بعضی قراین بنظر میرسد که خود مزدک ادعای پیغمبری نکرده بلکه او خود پیرو وداعی شخصی بود که در همان زمان وی یا مقارن آن اوقات ظهور نموده و میخواست اصلاحاتی در دین زردشت بعمل آورد ولی بعدها معلوم میشود، خود مزدک جلو افتاد و مرید، مراد را تحت الشعاع گذارد و پیروان مذهب تازه هم، مزدکی نامیده شدند و شبیه این واقعه در تاریخ دیده میشود و حتی در زمانهای اخیر هم بعضی مثالها از جلو افتادن بعضی از پیروان مذهبی از خود موسس مذهب دیده شده است، خلاصه دلیل بر اینکه مزدک در اول امر داعی و پیرو شخص دیگری بوده قول طبری است که مینویسد چون خسرو (انوشیروان) بسلطنت رسید، شخص منافقی از اهل فسا را که موسوم بوده به « زردشت » پسر « فرگان » برانداخت و این دین بدعتی بود که این شخص در دین مجوس گذارده بود و مردم هم در این راه پیروی او را نمودند و کار او بالا گرفت و از جمله کسانی که مردم را باین دین میخواندند شخصی بود موسوم به « مزدق » پسر بامداد^۱.

بعلاوه از « کتاب الفهرست » هم قریب همین مدعا استنباط

۱- تاریخ طبری سلسله اول صفحه ۸۹۳ (طبع لیدن).

میشود چنانکه در آن کتاب مذکور است: «خرمیه» دو نوع هستند خرمیه‌های اولی که موسوم هستند بمحمره^۱ و در حوالی عراق عجم (جبال) بین آذربایجان و ارمنستان و بلاد دیلم و همدان و دینور پراکنده هستند و هم بین اصفهان و بلاد اهواز. اینها در اصل زردشتی (مجوس) هستند که در مذهبشان بدعت گذاشته شده و از جمله طوایف معروف به «لفظه»^۲ هستند و پیشوای آنها «مزدك قدیم» است که آنها را دعوت بپشیدن لذا بدو بهوی و هوسرانی و نوشیدن و مواسات و اختلاط و ترك استیداد و حکمرانی بعضی بر بعضی دیگر کرد. بین آنها اهل عیال بطور مشارکت است و عیال و حرم خود را از یکدیگر دریغ ندارند و با اینهمه مردمانی نیکخواه و برضد قتل نفوس و اذیت و آزار هستند و شیوه مهمان‌نوازان‌های دارند که در هیچ مذهب دیگری

۱- در خصوص این وجه تسمیه که بعدها باین طایفه داده شده است دو احتمال ذکر شده است یکی آنکه بمناسبت رنگ لباسشان که در ایام بابك خرمی سرخی بوده (البسهم الحمره) و یا بمناسبت آنکه مسلمانها آنها را «خزان» - حمیتر میگفتند (کتاب الموافقت تألیف عضدالدین الابیجی) شهرستانی هم در ذکر (غالیه) مینویسد که اینها در هر مملکتی اسمی دارند چنانکه در اصفهان آنها را خرمیه و کودیه مینامند و در ری مزدکیه و سنبادیه و در آذربایجان ذکرلیه و در بعضی جاها محمره و در آنطرف جیحون مبیضیه .

۲- در نسخه‌های دیگر «اللفظه» و «اللفظه» و «اللفظه» مذکور است .

نیست و فتنه کسی را میبمان میکنند هیچ چیز را از او مضایقه نمیکنند و «مزدك اخير» هم همین مذهب و کیش را دارد وی در زمان قباد پسر فیروز ظهور نمود و انوشیروان او و اصحاب او را بکشت و این مسئله معروف و مشهور است و بلخی^۱ در کتاب «عیون المسائل والجوابات» اخباری راجع بخرمیه و رفتار و کردار آنها در شرب و لذات و عباداتشان نوشته و حاجت بذکر آنچه پیشینان ما نوشته اند در اینجا نیست و از این رو هم معلوم میشود که پیش از مزدك پسر بامداد شخص دیگری پیشرو او بوده است و هم بر همین معنی دلالت کند نوشته مورخ سریانی یسوع استیلیت سابق - الذکر که معاصر بامزدك و قباد بوده. وی در موقع صحبت از خشونت اخلاق قباد و تهدیدات وی در طلب خراج از امپراطور روم آناستاز اول^۲ (از ۴۹۱ تا ۵۱۸ پس از میلاد) که تازه جانشین زنون^۳ (۴۷۴-۴۹۱) شده بود مینویسد «آناستازی» که به اخلاق زشت او (قباد) مسبوق بوده و بعلاوه میدانست که او ارتداد پلید مجوسی زردشتها را که امر با شترک زنان مینمود و مطابق آن هر کسی میتواند با هر زنی که خوشش می آید نزدیک بشود از نو قائم کرده است ...

۱- مقصود از البلیخی باغلب احتمال ابوزید احمد بن سهل البلیخی (متوفی در سنه ۳۲۲) است ولی از کتاب مذکور یعنی «عیون المسائل والجوابات» امروز اثری نمانده است.

۲- Anastasios Dikoros

۳- Zeno

جواب تحقیر آمیزی بوی فرستاد و از آنجائی که در این
فقره، کلمه زردشت بصورت جمعی ذکر شده معلوم میشود
که مقصود مورخ علاوه بر زردشت معروف زردشت، پسر
خرکان پیشرو مزدك هم بوده است .

تاریخ و کیفیت تاریخ ظهور مزدك بتحقیق
ظهور مزدك معلوم نیست همینقدر است که
بطور یقین مذهب وی در همان ابتدای سلطنت قباد خیلی
شیوع پیدا کرده بوده است چونکه چنانکه گذشت آناستاز
امپراطور روم در همان ابتدای سلطنت خود (۴۹۱ میلادی)
که دو سالی پس از جلوس قباد بتخت سلطنت است گردیدن
قباد را ایده‌های تازه شنیده بوده است و از اینرو میتوان گفت
که ظهور مذهب مزدك بهر حیث در اواخر قرن پنجم میلادی
بوده است .

کیفیت ظهور مزدك را مورخین مختلف نوشته‌اند
یکی شرحی است که فردوسی مینویسد و مورخین قبل از
وی که کتب آنها در دست است از کیفیت ظهور اصلا حرفی
نمیزند. فردوسی در موقع سلطنت قباد مینویسد :

بیامد یکی مرد مزدك بنام

سخنگوی و بادانش و رای کام

گرانمایه مردی و دانش فروش

قباد دلاور بدو داده گوش

بنسزد شهنشاہ دستور گشت
نگهبان آن گنج و گنجور گشت
در همان اوقات در ایران خشکسالی شده و قحطی روی
داد مزدك پيش پادشاہ آمد و گفت اجازت باشد پرسشی کنم
و جواب دهی ؟
بدو گفت کانکس که مارش گزید
همی از تنش جان بخواهد پرید
یکی دیگری را بود پاد زهر
گزیده نیابد ز تریاک بهر
سزای چنین مرد گوئی که چیست ؟
که تریاک دارد ، درم سنگ بیست
قباد جواب میدهد که چنین شخصی که پاد زهر به مار
گزیده نمیدهد خونی است و او را باید کشت . پس از آن
مزدك باز لب به پرسش گشوده :
چنین گفت کای نامور شهریار
کسیرا که بندی بیند استوار
خورش باز گیرند از او تابمرد
بیچارگی جان شیرین سپرد
مکافات آنکس که نانداشت اوی
مر این بسته را خوار بگذاشت اوی
چه باشد بگوید مگر پادشاہ
که این مرد دانا بد و پارسا

قباد جواب داد که چنین شخصی هم خونی و مستحق مرگ است. مزدک که چنین شنید به قحطی زدگان که در دم بارگاہ جمع شده بودند گفت بروید و آسوده خاطر انبارهای گندم را هر کجا هست چه شاهی و چه غیر شاهی همه را ببرید همینکه قباد از این مسئله خبردار شد با مزدک بنای عتاب و خطاب گذاشت ولی مزدک جواب داد که من از روی پاسخ و رای خود پادشاه عمل نمودم و گفتم :

اگر دادگر باشی ای شهریار

در انبار گندم نیاید بکار

شکم گرسنه چند مردم بمرد

که انبار آسوده جانش ببرد

سپس مردم دور او جمع شده و کارش بالا گرفت

و « بر او انجمن شد فراوان سپاه » و همی :

« از این بستدی چیز و دادی بدان

فرو مانده از کار او موبدان

چو بشنید در دین او شد قباد

بگیتی ز گفتار او بود شاد »

شاه او را در دست راست خود جای داد و دین او

در همه جا پیشرفت نمود :

« توانگر همی سرو نیکی بکاشت

سپردی بدرویش چیزی که داشت »

گفتار فوق فردوسی، یکتا مأخذ قدیمی است در باره

کیفیت ظهور مزدک. یعنی سایر مورخینی که کتاب آنها در دست است در این باره چیزی نگفته‌اند جز نظام‌الملک که در «سیاست‌نامه» بدون ارائه سند شرح مفصلی افسانه‌مانند در این خصوص نوشته که مختصر آن از اینقرار است: «مزدک که موبدان موبد^۱ بود نجوم نیکودانستی و از روش اختران چنان دلیل میکرد که کسی ظهور خواهد نمود و سایر دینها را باطل خواهد کرد و خواست این کس او باشد و چون در دربار پادشاه و پیش بزرگان دارای مقام و حرمت زیادی بود در صدد فریب دادن آنها بر آمد و غلامان خود را گفت که از جایی پنهان تا میان آتشکده نقبی کنند و در آنجا کسی را مخفی میکرد و در موقع لزوم شخص مخفی سخن میراند و مزدک چنان میفهماند که وی آتش را بسخن آورده است و این کار را معجزه خود قرار داد و ادعای پیغمبری کرد. «گفت مرا فرستاده‌اند تا دین زردشت تازه گردانم که خلق معنی زند و اوستا فراموش کرده‌اند و فرمانهای بزدان نه چنان میگذارند که زردشت آورده است» قباد بر وی بگروید و از جهت وی کرسی زر مرصع فرمود تا بر تخت بارگاه بنهد بوقت بار، و قباد بر تخت بنشست و مزدک را بر آن کرسی بنشانند و بسیاری از قباد بلندتر بودی و مردمان بهری (یعنی عده‌ای) بر غبت و هوا و بهری بموافقت ملک در مذهب مزدک همی آمدند.»

۱- بیرونی هم مزدک را «موبدان موبد» یعنی قاضی القضاة مینویسد.

سبب حقیقی گرویدن قباد را
گرویدن قباد به مزدك
به مزدك نویسندگان مختلف

نوشته اند آنچه که امروز عقیده بعضی از متبعین نقاد فرنگی
میباشد اینست که مقصود و منظور قباد از قبول مذهب مزدك
ضعیف نمودن طبقه روحانیون و اعیان بود که در آن اوقات
قدرتشان خیلی زیاد شده بود. در حوالی سنه ۴۹۰ میلادی
از عظمت و قدرت ساسانیان کاسته شده بود. فیروز پدر قباد
در سال ۴۸۴ میلادی در جنگ با هیاطله کشته شده بود^۱.
و این قوم خاك ایرانرا استیلا نموده و ایرانرا مجبور بقبول
صلح ننگین کرده بودند. بلاش برادر فیروز که اندکی
پس از کشته شدن وی به تخت نشست نتوانست باروحانیون
که با اعیان و بزرگان همدست بودند راه برود و چون خزانه
هم خالی بود و ممکن نبود که سپاهیان را با خود همراه کند
روحانیان و بزرگان وی را از تخت بزیر آورده و کور کرده
و پسر فیروز قباد را (۴۸۸ یا ۴۸۹ میلادی) بتخت نشانندند^۲

۱- «نولدکه» اسم پادشاه هیاطله را در موقع این جنگ آخشنوار
Achsunwar مینویسد و میگوید فردوسی و دیگر مورخین ایرانی
که «خوشنوار» و «خوشنواز» نوشته اند تصحیف است و اصل کلمه
ظاهراً چنین نبوده است (تاریخ ایرانیان و اعراب در دوره
ساسانیان. صفحه ۱۲۳).

۲- ابوحنیفه دینوری مینویسد که بعد از فیروز پسرش بلاش ۴ سال
سلطنت کرد و در گذشت و سوخرا قباد را بتخت نشانند (الاخبار
الطول صفحه ۶۲).

قباد در این موقع خیلی جوان بود. فردوسی گوید :

جوان بود سالش سه پنج و یکی
ز شاهی ورا بهره بود اندکی^۱
و باین جهت :

« همی راند کار جهان سو فرای
قباد اندر ایوان بدی کدخدای »

سو فرای یا سو فرا که مورخین عرب از قبیل طبری
و غیره سوخر اضبط کرده اند معلوم میشود از خانواده معروف
قارن‌ها بوده که در دوره ساسانیان دارای قدرت و قوت
کامل بوده اند^۲ این صفرسن پادشاه و صلح نامساعد و سنگینی

۱- سلطنت قباد بطور تحقیق ۴۳ سال و ۱ ماه بوده است (رجوع
شود به کتاب نولدکه مذکور در فوق صفحه ۴۲۷-۴۲۸) و از این
قرار قباد بایستی تقریباً بسن ۶۰ سالگی در گذشته باشد ولی
فردوسی پس از آنکه خود میگوید قباد به شانزده سالگی (سه پنج
و یکی) بسلطنت رسید :

ز شاهی چون سال بگذشت چل

غم روز مرگ اندر آمد بدل

وصیت نامه نوشت و خسرو انوشیروان را ولیعهد نمود :
(به هشتاد شد سالیان قباد نبد روز پیری هم از مرگ شاد)
و این بنظر صحیح نمیآید . دینوری هم میگوید که وقتی قباد
بسلطنت رسید ۱۵ ساله بود (الخبار الطوال صفحه ۶۶) .

۲- دینوری اسم این شخص را شوخر مینویسد و میگوید چون
فیروز میخواست به جنگ برود و خلف علی‌ملکه رجلا من عظماء
وزرائه یسمی شوخر و تدعی مرتبه قارن (الخبار الطوال ص ۶۱) .

که ایران با هیاطله بسته بود باعث اغتشاش و هرج و مرج در مملکت شده بود و طبقه روحانیان و بزرگان بیش از پیش دستشان باز و توانا شده بودند و از آنجائیکه توانائی بی‌عنان عموماً موجب بیدادگری و ظلم و ستم میشود ظاهراً جور و ستم روحانیان و بزرگان زیاد شده بود و قباد هم که کم کم بسن رشد و نمیز رسیده و میدانست که اگر درصدد اقدامی برخلاف سوفرا^۱ وزیر توانا و همه‌کاره خود برآید ممکن است مانند عموی خود بلاش از دیدگان محروم گردد مترصد تریبی بود که از قوت و قدرت روحانیان و بزرگان بکاهد سرانجام ظهور مزدک را که آنرا هم نتیجه همان بیدادگری روحانیان و بزرگان و توانگران باید دید نعمت مطلوب دانسته و سلسله جنبان این خیالات جدید گردید که

۱- «نولدکه» در خصوص سوفرای مینویسد، درخصوص این اسم و صاحب این اسم در تاریکی هستیم. ضبط عربی این کلمه بصورت سوخرا از حیث صوت تقریباً یقین است فردوسی و نویسندگان دیگر ایرانی سوفرا و سوفرای نوشته‌اند ممکن است این از قرائت غلط حروف پهلوی ناشی شده باشد که حرف خا را فا خوانده باشند و اصلاً در کتابت این کلمه بمریی هم ممکن است اشتباه روی داده باشد... سوخرا (یا هرطور دیگر که باید خوانده شود) اصلاً بنظر می‌آید اسم خانواده باشد نه اسم شخص و اینطور معلوم میشود که از خانواده مهم و توانای قارن‌ها باشد و شاید هم سوخرا یا سوفرا و زرمهر نامی که میگویند پسروی است در واقع يك شخص واحد باشند و شیراز مسقط‌الراس این خانواده است (نولدکه صفحه ۱۲۰ - ۱۲۱).

بطور مستقیم با اغنیا و خانمانهای پایه‌دار و کهن و روحانیان
حکم طرفیت و دشمنی داشت .

اصول مذهب مزدك
حالا بگذریم و باصل مطلب
بپردازیم باصول مذهب مزدك
اولا باید دانست که فردوسی و ابن بطریق در این خصوص
آنچه نوشته‌اند موافقت تام دارد و معلوم میشود از روی
يك مأخذ نوشته‌اند و اشعار فردوسی در این باب از این قرار
است :

ببپچاند از راستی پنج چیز
که دانا بر این پنج نفزود نیز
کجا رشك و خشم است و کین و نیاز
بپنجم که گردد بر او چیره آز
تو گر چیره باشی بر این پنج دیو
پدید آیدت راه کیهان خدیو
از این پنج ما رازن و خواسته است^۱
که دین بهی^۲ در جهان خواسته است

۱- خواسته بمعنی اسباب و مناع ... شیخ ابوالحسن شهید گفته :
هرکرا دانش است خواسته نیست

هرکرا خواسته است دانش کم
(فرهنگ انجمن آرای ناصری) .

۲- در ترجمه عربی فردوسی که فتح بن علی بن محمد بنداری
←

زن و خواسته باید اندر میان
چو دین بهی را نخواهی زیان
بدین دو بود رشك و آز و نیاز
که با خشم و کین اندر آید برآز
همی دیو پیچد سر بخردان
بباید نهاد این دو اندر میان

و نیز گوید :

همی گفت هر کو توانگر بود
تهیدست با او برابر بود
نباید که باشد کسی برفزود
توانگر بود تار و درویش بود
جهان راست باید که باشد بچیز
فزونی توانگر حرامست نیز
زن و خانه و چیز بخشیدنی است
تهیدست کس با توانگر یکی است
من این را کنم راست تا دین پاک
شود ویژه پیدا بلند از مغاک

→
اصفهانى در بين سنه ۶۲۰ و ۶۲۴ نموده است ترجمه این اشعار
اخیر را چنین است « والذى يمنع الناس عن سلوك طريق السداد
منحصر فى خمسة اشياء لاغبروهى الثبره والحقد والنضب والحرس
والفقر واذا اقتضت هذه الاخلاق الشيطانية استقام لك طريق و
منشاههاكلها من شيتين : المال والنساء . »

این بطریق در خصوص اصول مذهب مزدک شرحی مینویسد که ترجمه آن از اینقرار است : « خدا ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود بطور برابری قسمت کنند و کسی از کس دیگر بیشتر نداشته باشد ولی مردم بین خود ظلم میکنند و هر کسی نفس خودش را برادرش ترجیح میدهد. ما میخواهیم در اینکار نظارت و ارسای کنیم و مال فقرا را از دولتمندها گرفته و از توانگران به تهیدستان بدهیم و از هر کس که مال و زن و خدم و امتعه زیاد داشته باشد از وی گرفته و بین او و غیر او مساوات بکنیم تا آنکه احدی را امتیاز بر دیگران نماند^۱ » .

نظام الملك مینویسد :

« مزدک گفت مال بخشیدنی است میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند^۲ و بهره‌چاه حاجتمند گردند باید مال یکدیگر خرج کنند تا هیچ کس را بی برگی نباشد و درماندگی و متساوی‌الحال باشند ... و به اباحت مال راضی شد . آنکه گفت زنان شما چون مال شماست باید که زنانرا چون مال یکدیگر شناسید

۱- کتاب التاریخ لمجموع علی التحقیق والتصدیق صفحه ۲۶ .
۲- باین مسئله که « همه بندگان خدای تعالی و فرزندان آدمند » ایی الفداهم اشاره میکند و میگوید « ظهر مزدک الزندیق و ادعی النبوة و امر الناس بالتساوی فی الاموال و ان تشرکوا فی النساء لانهم اخوة لاب و ام آدم و حوا » .

تا هیچکس از لذات و شهوات دنیا بی نصیب نماند و در مراد بر همه خلق گشاده بود^۱ .

در خصوص اشتراك زنان نولد که مینویسد : « در اینکه آیا مزدك اصلاً مزاجت را از میان برداشت، مورخین عرب چیزی صریح نمیگویند ولی انتزاع زنها بزور از آن کسی که زن زیادی داشت و رفع اختلافات و امتیازات و از میان برداشتن دارائی شخصی معلوم است منتج میشد بمنسوخ شدن مزاجت چونکه مساوات در اشیاء فقط وقتی صورت می‌بندد که اشیاء بالاشتراك باشد یعنی دیگر دارائی شخصی در بین نباشد و بدیهی است که اگر کسی بخواهد دارائی شخصی را از میان بردارد باید ارث و میراث و خانواده را که بنایش بر روی وراثت است از میان بردارد و اینکه مسئله نسخ خانواده از طرف مزدکیها تا چه درجه بحقیقت پیوسته بود از نوشتجات مورخین عرب برمیآید که می‌گویند دیگر تقریباً نصف بچه‌ها نمیدانستند پدرشان کیست^۲ .

این بود اصول عمده مذهب مزدك در آنچه راجع بتشکیلات و نظام اجتماعی است میگوید «خدا مردم را مساوی آفرید و ارزاق و نعمات را هم آفرید که مردم بطور مساوات از آن متمتع باشند ولی معایب پنجگانه رشک و خشم و کین

۱- «سیاست‌نامه» متن فارسی صفحه ۱۶۷ .

۲- «تاریخ ایرانیان ... الخ» صفحه ۴۵۸ .

و نیاز (احتیاج) و آز (طمع) باعث ظلم و تعدی و عدم مساوات گردیده و چون این (پنج دیو) هم خود ناشی از دارائی و زن است باید برای برقرار کردن مساوات دارائی و زن را هم بطور اشتراك قرار داد که همه از آن بهره مند باشند و مخالفت و طمع از میانه برخیزد «ولی ممکن است که مزدك این صغری و کبری را بدین روشنی و بدین شکل نچیده باشد ولی بهر حثشکی نمیتوان داشت که از اصول وی که اساسش بکلی مذهبی^۱ است اینگونه خیالات تراوش مینموده و اثرات خود را هم بخشیده بوده است .

علاوه بر اصول مهمه مذکور، شهرستانی^۲ شرحی هم در باره عقاید دیگر مزدکیان مینویسد و من جمله از قول الوراق^۳ میگوید که عقاید مزدکیان در خیلی چیزها شبیه بوده با عقاید پیروان مانئی در ثنویت ولی مزدك میگوید که افعال نور از روی اراده و اختیارست در صورتیکه افعال و اعمال ظلمت بدون اراده و باقتضای قضا و قدر صادر میشود . و هم او گوید مزدك بر ضد کینه ورزی و جنگ جوئی بوده و چون موجب کینه و جنگ را وجود زن و دارائی میدانسته

۱- تفاوت بسیار مهم مذهب مزدك و سوسیالیسم هم همین است که مزدك با اسم مذهب و خدا حرف میزد و سوسیالیستها با اسم سمدت نوع بشر صرف نظر از هر گونه نظریات مذهبی و آسمانی.

۲- «کتاب الملل والنحل» طبع هاله - Halle ۱۸۵۰ میلادی جلد اول صفحه ۲۹۱-۲۹۳ .

۳- مقصود ابن الندیم صاحب کتاب الفهرست است .

زنها را آزاد و دارائی را مشترك نمود که مثل آب و آتش و باد عمومی و مشترك باشد. و هم گوید که اصول ارکان سه است: آب و خاک و آتش، و گوید که یزدان بر کرسی نشسته است در عالم بالا و در مقابل او چهار قوه تمیز و فراست و حافظه و شادی ایستاده‌اند همانطور که در مقابل خسرو موبدان و هیربدان هیربد و سپهبد و رامشگر ایستاده‌اند.

شهرستانی مزدکیها را بدسته‌های چند قسمت میکند، از اینقرار: کودکیه و ابو مسلمیه و ماهانیه و اسپید جامکیه. و می‌گوید کودکیها در حوالی اهواز و فارس و شهر زور زندگانی میکرده‌اند و بقیه در اطراف سفد و سمرقند و شاش و ایلاق^۱ و در موقع صحبت از طریقه غالبه میگوید اینها در هر مملکتی اسمی دارند. در اصفهان خرمیه و کودیه در ری مزدکیه و سنبادیه در آذر بایجان ذاکولیه در بعضی جاها محمره و در این طرف جیحون بیضیه و هم در موقع صحبت از باطنیه میگوید که این قوم بحسب لسان اقوام و ملل اسامی

۱- شاش و ایلاق نام دوشهر بوده است از ماوراء النهر و شاش همان است که آنرا بفارسی چاچ خوانند و کمانهای مشهور چاچی از آن شهر بوده است. شاش در یازده منزلی سمرقند واقع بوده است. (الاعلاق النفیسه... طبع لندن صفحه ۲۹۴) و در زمان سلطنت خوارزمشاه محمد بن تکش (۵۹۲-۶۱۷) بدست آن پادشاه خراب گردید و بنا بقرائنی که در دست است در همان تاشکند کنونی واقع بوده است. ایلاق هم در ده فرسخی شاش بوده است (معجم البلدان).

دیگر هم دارند چنانکه در عراق آنها را باطنیه و قرامطه و مزدکبه و در خراسان تعلیمیه و ملاحده مینامند و هم او در موقع صحبت از هاشمیه میگوید که خرمیه و مزدکبه عراق اصلا از هاشمیه هستند. مسکویه مینویسد که مزدکبه را عدلیه میخواندند.^۱

از کارهای مزدک چنانکه ابن فقیه^۲ در موقع صحبت از فراهان و آتشکده‌ها و آتشکده آذر جشسف که در فراهان بوده میگوید یکی آن بوده که بقول (المتوکللی)^۳ پس از آنکه مزدک قباد را مطیع خود دید بوی گفت سزاوار آنستکه تمام آتشکده‌ها را باطل نمائی بجز سه تایی از آنها را و آذرخره و آتشکده جمشید و آذر جشسف (در آذربایجان) قباد هم چنین کرد و آتش فراهان را که آن هم موسوم به آذر جشسف بود به آذربایجان بردند و دو آتش را باهم یکی کردند پس از کشته شدن مزدک باز آتشفرا را بجایهای اصلی

۱- «تجارب الامم» طبع لیدن سنه ۱۹۰۹ میلادی صفحه ۱۶۸.

۲- امی بکر احمد ابن محمد همدانی معروف بابن فقیه مؤلف (مختصر کتاب البلدان).

۳- باید مقصود از المتوکللی، زردشت بن آذر خور محمد المتوکللی مویب باشد که در عهد خلیفه الممتصم (۲۱۸-۲۲۷) و المتوکل (۲۳۲-۲۴۸) میزیسته است (معجم البلدان ۳، صفحه ۱۸۵ - الآثار الباقیه صفحه ۲۲۳). این توضیح درباره المتوکللی از یادداشت‌های نویسنده مقاله «فردوسی و شاهنامه» در مجله کاوه قدیم نقل گردید.

اصلی خود عودت دادند .

ابوریحان بیرونی مینویسد که مزدك ذبح بهایم را غدغن کرد و در ترجمه پهلوی اوستا هم که قدیمترین سند است درباره مزدك باین مسئله نخوردن گوشت اشاره است و ترجمه فقره مذکور از اینقرار است « کسی که برضدشمن بجنگد بر ضد دشمن ناپاك که امر بروزه گرفتن میکنند مثلاً بر ضد مزدك بامدادان ... ^۱ » ابن الاثیر و مسکویه هم باین مسئله اشاره میکنند ولی عموماً معلوم نیست که مزدك اصولی بر خلاف اصول زردشت و اوستا آورده باشد و خیلی از چیزهای عجیب و غریبی که نویسندگان از قبیل الوراق و غیره راجع باصول و عادات و رسوم مزدکیها نوشته‌اند چیزهاییست که در واقع متعلق بطریقه‌های دیگر است که در ایران بوده و فقط در مسئله اشتراك زنان و اموال با طریقه مزدك شباهت داشته است و اگر مزدك در حقیقت اصول تازه و بدعت‌هایی هم آورده بود، امروز دیگر عجالناً اثری از آنها معلوم و معروف نیست و پس از آنکه در موقع قلع و قمع مزدکیها نوشته‌های آنها را هم بقول طبری آتش زدند و با بوسیله دیگر از میان بردند دیگر از نوشته‌های خود مزدکیها چیزی در دست نمانده است و کتاب پهلوی «مزدك نامه» که آنرا ابن مقفع بعربی ترجمه کرده و ابان لاحق ^۲ هم در

۱- وندیداد فر کرد ۴ .

۲- ابان بن عبدالمجید بن لاحق بن غیر (کتاب الفهرست صفحه ۱۶۳)

قرن دوم ظاهر آبربی بنظم در آورده بوده است کتاب جدی و مذهبی و تاریخی نبوده است و مشتمل بر قصص و حکایات و از نوع کلیله و دمنه بوده است .

پوشتی در « کتاب نامهای ایرانی » (بزبان آلمانی) در ماده مزدك مینویسد که مهری که کلمه مزدك به پهلوی و صورتی بر آن محکوک است پیدا شده که شاید مهر مزدك مشهور باشد و شرح و تصویر آن مهر در مجله آلمانی « انجمن شرقی آلمانی » مندرج است بعلاوه در « برهان قاطع » در کلمه دیسناد مینویسد « نام کتابیست از تصانیف مزدك در اثبات مذهب خودش » و در دبستان المذاهب^۱ (هم که مؤلف آنرا عموماً محسن فانی نامی میدانند و تخمیناً از سنه ۱۰۲۰ تا ۱۰۸۱ حیات داشته است) در ذکر عقیده مزدکیان از کتاب مزبور نام میبرد ولی درجائی آنرا « ویسناد » و در جای دیگر « دیسناد » مینویسد و از آن کتاب مطالبی چند هم نقل مینماید و میگوید « کتاب مزدك را که موسوم است به دیسناد بنامه نگار نمودند، پارسی باستانیست و آنرا جد آئین هوش آئین شکیب بزبان معروف فارسی هم ترجمه کرده » و مشارالیه یعنی مؤلف (دبستان المذاهب) در پایان فصل راجع بمزدك مینویسد : « در این بیان اصلاً سخنی که جز از کتاب این گروه و زبان این فرقه شنیده شده بود نیاورده زیرا که بسا سخن باشد که دشمن از مخالفت برایشان بندد » و ظاهراً

۱- (دبستان المذاهب) چاپ بمبئی سنه ۱۲۹۲ صفحه ۱۰۳-۱۰۵

مأخذ رضا قلی خان هدایت هم « در انجمن فرهنگ آرای
ناصری » که مینویسد :

« دیسناد نام کتاب مزدك است وامین (آئین) شکیب
آنرا بهارسی ترجمه کرده است . نگارنده در کتب فرنگی
در خصوص این کتاب چیزی ندیدم و حتی اسم آنرا هم
جائی پیدا نکردم و جای آن دارد که بشیوه معمولی مؤلفین
شرقی در این مورد مسئله را بیک « والله اعلم بالصواب »
حواله نمائیم .

روابط قباد و مزدك قباد^۱ با مزدکیها در اول بنا
و خلع قباد بنا بجهانی که قبلا^۲ مذکور

گردید معلوم میشود خیلی مساعد و همراه بوده و همین
مسئله سبب شد که در سنه ۴۹۶ یا ۴۹۷ میلادی که در حقیقت
سال نهم یا دهم سلطنت قباد میشود^۳ بزرگان و موبدان

۱- قباد که امروز با ضم قاف تلفظ میشود در قدیم الایام (کواتا)
با کاف مفتوح و در پهلوی (کرات) بوده است (نولدکه صفحه
۱۳۵ حاشیه ۱) .

۲- طبری و دینوری این واقعه را در سال دهم سلطنت قباد مینویسند
فردوسی پس از ذکر جلوس قباد بسن شانزده سالگی و قدرت و
اقتدار کامل سوفرای وزیر مینویسد که قباد :
چنان بود تا بیست و سه ساله گشت

بجام اندر آن پاده چون لاله گشت
و آنوقت درصدد قتل سوفرای برآمد و همین مسئله سبب توفیق
و حبس قباد گردید و بنابراین بقول فردوسی حبس قباد در سال
هفتم یا هشتم واقع میشود و این صحیح نیست .

محض جلوگیری از فتنه پس از فتوای موبدان موبد، قباد را که «زندیق»^۱ بود و گوشت نمیخورد و خونریزی را جایز نمی‌دانست و بنا به دینی که داشت در صدد جهانگیری نبود^۲ از تخت برداشته و برادرش گاماسب^۳ را بجای وی نشانند و خود قباد را حبس نمودند^۴ ولی خواهر وی که زن او هم بود مایل بخلاصی او گردید باین معنی که بوعده وصل و عیش زندانیان را رام کرده و داخل محبس گردیده و قباد را در مفرش پیچیده بسر خادمی از خدام خود نهاد و بیرون آورد و زندانبان گفت که این رختخواب نجس شده و برای تطهیر میبرد و باین وسیله قباد را نجات داد ولی قبل از آنکه از این مطلب بگذریم باید بگوئیم که مورخین درباره حبس قباد و نجات وی خیلی باختلاف سخن رانده‌اند و حتی خود طبری هم که مسئله حبس قباد از طرف بزرگان و

۱- مقصود از زندیق در کتب عربی همه جا پیروان مانی مقصود است ولی چون مورخین مذهب مزدک را نزدیک به مذهب مانی و از فروغ آن میدانستند لهذا چنین مینوشتند .

۲- طبری جلد اول صفحه ۸۸۸ و ۸۸۹ - مسکویه جلد اول ۱۷۱-۲۷۲ .

۳- جاماسب بنا به متن پهلوی و جاماسب و جامامف بنا به متن کتابهای عربی .

۴- بنا بر روایت پروکوبیوس قباد را در قلعه فراموشی که در شوش واقع شده است حبس کردند (نولدکه صفحه ۱۴). راولینسن (Rawlinson) مستشرق مشهور انگلیسی مینویسد که محل مذکور در مشرق شوشتر در کوهستانی واقعست. (نولدکه صفحه ۱۴۴) .

موبدان و نجات وی بدست خواهرش در فوق از کتاب او نقل شد دو روایت در این خصوص ذکر میکنند. یکی مبین روایت مذکور در فوق و دوم روایتی به این شرح که مزدکیان قباد را بجائی بردند که دست احدی جز خودشان به او نمیرسید و برادرش جاماسب را بجای وی گذاشتند و بقباد گفتند که تو در روزگار گذشته گنهکار شده ای و هیچ چیز گناه ترا نمیخورد مگر آنکه ز نهایت را فدا کنی و میخواستند که قباد خودش را تسلیم آنها بکند تا او را کشته و برای آتش قربانی نمایند ولی همینکه زرمهر پسر سوфра چنین دید جان در کف دست گرفته و با اشرافی که با وی همراه بودند خروج کرده و بسیاری از مزدکیان را کشتند و دوباره قباد را بتخت نشانده و برادرش جاماسب را بر انداختند و بعدها مزدکیان قباد را چندان برضد زرمهر اغوا کردند تا عاقبت قباد وی را بکشت. این روایت اخیر عین روایت ابن بطریق است که چنانکه مذکور گردید یکی از قدیمترین مأخذ درباره مزدک است. ابن قتیبه و مسعودی و ابن الاثیر هم همین روایت دوم را مینویسند جز آنکه ابن قتیبه مینویسد که مزدکیها چون قباد را بکشتن سوфра واداشته بودند پسر سوфра خروج کرد و مزدک و بسیاری از تابعین وی را کشته و قباد را از نو بتخت نشانند.

فردوسی و ثعالبی که ظاهراً در آنچه افلا بطور مستقیم راجع بمزدک است يك مأخذ در دست داشته اند اصلاً واقعه

خلع و حبس قباد را بطوری حکایت میکنند که هیچ با کار مزدك و مزدکیان مربوط نیست و قضیه مستقل و علیحده‌ای است و شرح آن اینست که پس از آنکه سوفرای شیرازی که در عهد فیروز (۴۵۷-۴۸۴ میلادی) پدر قباد و بلاش (۴۸۴-۴۸۸ میلادی) مرزبان زابلستان بود قشون بچنگ خشنواز پادشاه هیتالیان کشیده و قباد را که در شکست آخری که ایرانیان از هیتالیان خورده بودند اسیر شده بود آزاد کرده و بایران آورد و پس از چهار سال از گذشتن این وقایع، بلاش را خلع و قباد را بتخت نشاند. چنانکه گذشت در در آنوقت قباد شانزده ساله بود و در حقیقت از پادشاهی جز اسمی نداشت و امور سلطنتی در دست سوفرا بود تا آنکه قباد بسن بیست و سه سالگی رسید و سوفرا را حکومت ایالت فارس داده و بدانصوب فرستاد.

اندرک اندک حاسدان و معاندان خاطر قباد را از قدرت و جلال سوفرا مشوب نمودند تا آنکه قباد برای دفع سوفرا نامه بشاپور رازی^۱ که بسیار صاحب قوت و قدرت بود

۱- دینوری، شاپور رازی را از اولاد مهران بزرگ (مهران الاکبر) مینویسد و میگوید در بابل و خطر نیه عامل بود صفحه ۶۶. خطر نیه با خای مضموم و طاء مفتوح و رای ساکن و نون مسکون ناحیه‌ای بوده است از نواحی بابل (معجم البلدان). طبری مینویسد (جلد اول صفحه ۸۸۵) ساپور الرازی ... الذی هو مهران و کان اصهبیدالبلاد). نولدکه مینویسد که اصهبیدالبلاد باید همان ایران-سپهبد باشد که در کتاب کارنامه دیده میشود (نولدکه صفحه ۱۳۹).

نوشته و وی را بطیسفون طلبید . او به طیسفون آمد و قباد وی را با نامه بفارس فرستاد که دفع سوفرای را بتمهید یا بزور بنماید ولی سوفرای بدیدن نامه پادشاه خود بشخصه برضای نفس قبول بندنموده و بحضور قباد آمد و کار شاپور بالا گرفت^۱ . سوفرا پس از آنکه چندی در زندان بود بقتل رسید و این مسئله موجب هیجان عامه گردید . بر قباد شوریدند و برا خلع کردند و برادر کوچک وی جاماسب را بتخت نشاندند، جاماسب پس از رسیدن به حکومت قباد را بحبس افکند و زرمهر پسر سوفرا را نگهدار و حافظ وی نمود ولی زرمهر قباد را از بند رهانیده و هردو با پنج تن دیگر از معتمدان قباد بخیال امان بردن پادشاه هیاطله از طیسفون فرار کردند آنها در نزدیکی اهواز در دهکده ای^۲ يك هفته توقف نمودند و در آنجا قباد بادختر صاحبخانه ای که در آنجا

→
 سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران (که در سنه ۸۸۱ تألیف آن اتمام یافته) مینویسد ... شاه (فیروز) در مداین نایبی بود سوفرا بن قارن بن سوفرا نام از فرزندان کاوه ... موبدان و بزرگان ایران ... او را اصفهید لقب کردند و قبل از آن این نام را جز به پادشاهان ننهادندی، (صفحه ۳۲-۳۳) .

۱- ثعالبی در این خصوص مینویسد که ادبار کار سوفرا و اقبال شاپور سبب شد که مردم میگفتند باد سوفرا خوابید و باد شاپور وزید (نفخت ریح سوفرا و هیت ریح ساپور) و این معنی ضرب المثل شد طبری و دینوری هم ذکر این مسئله را مینمایند .

۲- ثعالبی مینویسد در اصفرا مین ...

منزل کرده بودند عروسی کرد . (طبری اسم این دختر را دیندخت مینویسد) ، سپس از آنجا بطرف هیتالیان^۱ روان شدند و پس از چندی با ۴۰ هزار تن^۲ لشگری بطرف ایران برگشتند و همینکه قباد بدهکده مذکور رسید و خبر از تازه عروس گرفت معلوم شد که وی پسری آورده که خسرو انوشیروان باشد. قباد با زن و فرزند و لشگر بطرف مداین راه افتاد ولی بزرگان و اعیان و موبدان حتی خود جاماسب محض جلوگیری از خونریزی از در اطاعت درآمدند و قباد دوباره بتخت سلطنت نشست و برای پاداش زرمهر اداره کارهای سلطنتی را بدو سپرد و مشغول ساختن بلاد و جنگ با روم شد که شرح آن خارج از موضوع است همینقدر باید دانست که فردوسی و ثعالبی پس از پرداختن ذکر وقایع فوق تازه شروع بذکر ظهور مزدک میکنند .

روایت دوم طبری اصلاً^۳ فرار قباد را در مدت چهار سال سلطنت بلاش قرار میدهد که بنا بهمان روایت برادر قباد میباشد^۴ و هم در این روایت هیچ اسمی از هیتال و پادشاه

۱- دینوری در خص-وص خاک هیاطله مینویسد که خاک هیاطله عبارتست از سخارستان و صفائیان (چفانیان) و کابلستان و ممالک پشت رودخانه جیحون که ،جاور بلخ هستند صفحه ۶۰ .

۲- ثعالبی ۲۰ هزار مینویسد .

۳- بنا بشجره نسبی که فولد که از ساسانیان ترتیب داده است بطور یقین بلاش برادر فیروز (وهرمز سوم) وعموی قباد بوده است . (تاریخ ایرانیان... الخ صفحه ۴۳۶) .

هیاطله در میان نیست و صحبت از «خاقان» است و اشاره باین نکته از آن سبب است که ثعالبی هم در همان ذکر فرار قباد صریحاً مینویسد که ملک هیاطله غیر از خاقان است و در جای دیگر مینویسد که قباد را خاقان بزرگ کرده است و هم مینویسد که پادشاه هیاطله به قباد گفت که من مثل خاقان ترا مدت زیاد نگاه نخواهم داشت. خلاصه بنا بر روایت مذکور طبری، خاقان مدت چهارده سال قباد را معطل گذاشت تا قشون مطلوب را بوی داد و از اینقرار معلوم میشود که التجای قباد بخاقان در موقع جلوس بلاش بوده است. (در سالی که در ۲۳ ژوئیه ۴۸۴ میلادی شروع میشود).

طبری میگوید در موقعیکه قباد بنزدیکی نیشابور در همان دهکده‌ای که زوجه تازه‌اش آنجا بود رسید و اولین بار طفل خود خسرو را دید در همان موقع خیر وفات بلاش هم رسید و هم وی گوید که خاقان در دادن قشون بقباد وقت را بسامحه میگذراند لهذا قباد متوسل بزوجه وی گردید و او را واداشت که ویرا بجای پسر خود بداند و باین وسایل کم کم نایل بمقصود خود گردید. يسوع استلیت سابق الذکر و پرو کو بیوس هم در خصوص قباد و پناه بردن وی بیادشاه هیتالیان باز از یک چنین تفصیلی سخن میرانند.

۱- سید ظهیرالدین مینویسد چون قباد به ری رسید خیر وفات بلاش باو رسید (صفحه ۳۳).

یعنی از اینکه قباد بتوسط زن پادشاه موفق میشود به اینکه قشونی از پادشاه هیتالیان بدست بیاورد ولی این دومورخ اخیر این واقعه را در زمانی میدانند که قباد از سلطنت مخلوع و جاماسب برادرش چنانکه در فوق مذکور گردید بجای وی منصوب شده بود. بنا به روایت آنان، در آن موقع قباد با دختر پادشاه هیاطله عروسی نمود و مینویسند که مادر این دختر همانا خواهر خود قباد و دختر فیروز است که در موقع شکست خوردن فیروز از خوشنواز پادشاه هیاطله اسیر شده بود و خوشنواز او را در حرم خود داخل نموده و در موقع صلح با سوفرا پس نداده بود.

طبری در این خصوص مینویسد که خوشنواز خواست با دختر خود فیروز نزدیکی کند ولی دختر دست نداد و هم اسم دختر را «فیروزدخت» مینویسد. نولدکه در این مورد مینویسد که این مسئله که فیروزدخت بنزدیکی با خوشنواز رضان داد از حقیقت دور است و از مصنوعات غرور ایرانی والا یسوع استلیت که خود معاصر قباد بوده رسماً مینویسد که پادشاه هیاطله دختر فیروز را در حرم خود وارد نمود و از او دختری تولد یافت که چنانکه مذکور گردید بعدها زوجه قباد شد و خود این مسئله باز دلیلی است بر اینکه پناه بردن قباد به پادشاه هیاطله مدتها پس از بلاش و چندسالی پس از جلوس قباد بوده است چونکه فیروزدخت در اوایل ۴۸۴ میلادی اسیر شد و اگر در همان سال هم آبتن شده

باشد محال است که دختر مولود وی تا وفات بلاش که چهار سال بعد اتفاق افتاد (۴۸۸ میلادی) قابل آن باشد که بشوهر رود در صورتیکه اگر فرار قباد را در سال نهم یازدهم سلطنت وی یعنی در سال ۴۹۶ یا ۴۹۷ میلادی قرار دهیم آن وقت دختر فیروز ممکن است یازده دوازده ساله و قابل عروسی باشد^۱ و در اینصورت فرار قباد مستقیماً مستند میشود بهمان مسئله ظهور مزدك و گرویدن قباد بوی .

ولی رویهمرفته باز جای شبهه‌ای باقی می‌ماند که شاید قباد در موقع دیگری و ظاهراً شاید در همان عهد بلاش و پس از خلاصی از اسیری هیتالیان بخاقان پناه برده بوده است و مقصود از خاقان هم ظاهراً باید خاقان چین باشد که در عهد ساسانیان با ایران دارای روابطی بوده‌اند و در عهد انوشیروان با هیتالیان جنگیده و آنها را شکست سخت داده بودند . فردوسی در حق خاقان چین میگوید :

که از نامداران با فر و داد

بمردان جنگی و گنج و نژاد

۱- مز اوجت بادختران صغیر «بالاتر از دهسال» در عهد ساسانیان هم معمول بوده و مورخ چینی وی شواو (Weishou) (۵۷۲-۵ میلادی) در تاریخ چینی خاندان سلطنتی وی (Wei) در فصل ۱۲ با کمال تنفر خاطر، باین مسئله اشاره میکند و هم در آنجا ذکر می‌کند از ایلچی فرستادن قباد بخاقان چین می‌رود .

چو خاقان چین کس نبود از مهان
ز کسری گذشته بگرد جهان
همه تالاب رود جیحون ز چین
بشاهی بر او خواندند آفرین

دومین بار جلوس قباد
پس از آنکه قباد دوباره بتاج
و تخت رسید دشمنان عمده
خود را قلع و قمع کرد^۱ ولی معلوم نیست که دیگر چندان
در تقویت مذهب مزدک کوشیده باشد و از قراین استنباط
میشود که از این مسئله سرخورده بوده است و تغییر روشی
هم که در رفتار و کردار خود در دوره دوم سلطنت خویش
داد دلالت بر این معنی میکند مثلاً طبری (و مسکویه از
تاریخ طبری) در خصوص قباد مینویسد: وی زندیقی بود که
از نیکی دم میزد و از خونریزی اکراه داشت و با دشمنان
خود بهمین مناسبت بمدارا رفتار میکرد^۲ و گوشت نمیخورد
و خونریزی را حلال نمیدانست و دینی داشت که وی را
از جهانگیری منع مینمود^۳ و هم ثعالبی در همین خصوص
مینویسد که قباد مردم را بمناسبت سستی و ضعف اراده اش
« قباد بریزادریش » مینامیدند و وی را نفرین و مسخره

۱- یسوع استلیت فقره ۲۵ .

۲- طبری صفحه ۸۸۸ جلد اول

۳- طبری صفحه ۸۸۹ جلد اول .

میکردند^۱ در صورتیکه همین قباد رامی بینیم که پس از آنکه دوباره بسلطنت میرسد لشکر بملک روم میکشد (از تابستان سال ۵۰۲ تا پائیز سال ۵۰۶ میلادی) و فتوحاتی میکند و البته با نگاهداشتن عقاید سابق راجع بمدارا و صلح طلبی اقدام بچنین جنگی غریب بنظر میآید مخصوصاً که فتوحات وی خود دلیل بر این است که لشکر و بزرگان با وی در آن قشون کشی همراه و متفق بوده اند و گمان نمیرود که اگر قباد تابع دستور و اصول دین مزدک مانده بود بزرگان و لشکریان با وی همراهی مینمودند ولی با وجود این معلوم میشود که قباد جلوگیری هم از کار مزدک نمینموده است چنانکه مذهب تازه روز بروز بر عده پیروان خود میافزود و حتی معلوم میشود خیلی از حکمرانان ایالات هم تابع آن مذهب بوده اند و چندین مطلب را بر این مسئله میتوان قرینه قرارداد یکی آنکه در تواریخ^۲ صریحاً مذکور است که پسر ارشد قباد موسوم به کیوس که برادر مهتر انوشیروان باشد و در حدود ۵۲۸ میلادی حکومت ایالت طبرستان یافت^۳

-
- ۱- « اخبار ملوک الفرس و سیرهم » لای منصور عبدالملک بن محمد ابن اسماعیل الثمالی (متوفی در سنه ۴۲۹) طبع پاریس ۱۹۰۰ میلادی صفحه ۵۹۶. حمزه اسفهانى هم مینویسد که بقباد « پیرا این دش » میگفته اند (تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء - ص ۵۶) و ظاهراً این همان تصحیف « بریزادیش » است .
 - ۲- شرح این مطلب ذیلاً بیان خواهد شد .
 - ۳- شرح تاریخ طبرستان و رویان و مازندران صفحه ۲۰۱ .

بکلی تابع و فرمانبردار مزدک بود و بامید همراهی مزدکیها پس از وفات قباد خواست انوشیروان را از سلطنت محروم و خود پادشاهی نماید^۱ و دیگر اینکه قباد در سنوات بین ۵۲۴ و ۵۲۸ میلادی منذر بن امر و والقیس (منذر سوم)^۲ پادشاه اخیر را چون حاضر نشد که قبول دین مزدک نماید خلع و بجای وی حارث بن عمرو بن حجر آکل امرار کنندی را نصب نمود که قبول دین مزدک نموده بود^۳ و تمام اینها قرائنی است بر اینکه دین مزدک شیوع کاملی داشته و شیوع آن منحصر بطبقات پست و فقیر و تهی دست نبوده است و بهر حیث محقق است که تا ۲۵ سال پس از جلوس ثانی قباد بتخت سلطنت، دین مزدک قدرت و رونق کامل و روزافزونی داشته ولی در آن تاریخ که اواخر سال ۵۲۸ با اوایل سال ۵۲۹ میلادی باشد مسئله کشتار و قلع و قمع مزدکیها اتفاق افتاد و بدنبال آن باز مدتی در میان بود. تمام مولفین عرب کشتار مزبور را در اوایل سلطنت انوشیروان یعنی مثلاً در اواخر سنه ۵۳۱ میلادی و تا اوایل ۵۳۲ نوشته اند (جلوس انوشیروان در سیزدهم ماه ایلول (سپتامبر) ۵۳۱ میلادی

- ۱- شرح تاریخ طبرستان و رویان و مازندران صفحه ۲۰۳-۲۰۴.
- ۲- شرح تاریخ ملوک لخمیه جیره (آلمانی) تالیف روتشتین Rothstein - صفحه ۷۵-۹۴.
- ۳- صحت این مسئله باین شکل با آنکه متفقاً علیه اغلب مورخین عرب است از طرف نولدکه و روتشتین Rnthstein بالتمام تصدیق نشده است.

است) و تنها فردوسی است که واقعه مذکور را در همان حیات قباد مینویسد و از بعضی قراین تاریخی دیگر که در دست است معلوم میشود که روایت فردوسی اقرب بصحت است مثلاً روایتی را که مالالا و ثوفاسن مورخین سابق الذکر از قول تیموتئوس که خود ایرانی و شاهد و ناظر واقعه مذکور یعنی کشتار مزدکیها بوده ذکر مینماید بطور صریح این مسئله را مدلل میدارد و روایت مذکور از این قرار است مانویها (پیروان مذهب مانی)^۱ میخواستند شاهزاده فتاسوارسان^۲ را که دست نشانده و تربیت شده آنان و بکلی

۱- مقصود همان مزدکیها هستند و اقتباس شده است .

۲- Phathasursan و مقصود از آن پشخوار شاه است و این لقب شاهزاده کیوس سابق الذکر پسر قباد است و این لقب بمناسبت سلسله کوههای (پشخوار) یا (پشخوارگر) است که در زمان ساسانیان هم بهمین اسم نامیده میشده است چنانکه در کارنامه اردشیر بابکانهم (فصل چهارم) جمله ۱۴ از کارنامه اردشیر بابکان (ترجمه انگلیسی داراب ستور پشتون سنجانا) بهمان اسم ثبت است و این کوه شعبه ایست از جبال «پارسن» قدیم که در اوستا بنام (اوپایری سینا) مذکور است و همان «پانیشوارسپش» است که اسم آن در کتیبه داریوش دیده میشود (حاشیه ۹ صفحه ۲۱ از ترجمه انگلیسی «کارنامه اردشیر بابکان» و معنی آن چنین است «در» پشخوار (واقع کوه) «و استرابون جغرافی نویس یونانی (۵۸) قبل از میلاد تا حدود ۲۵ پس از میلاد) این اسم پشخوار را بسلسله جبال البرز میدهد (مارکوات : «ایران شهر» صفحه ۱۳۰ حاشیه ۱۲) پروکوپئوس مورخ سابق الذکر هم در موقع صحبت

←

تسلیم آنها بود و پسر پادشاه قباد ازدختر خودش زمبیکه بود بتخت بنشانند چونکه میترسیدند که پس از مرگ پادشاه، موبدها که مذهب و عقایدشان فائق بود یکی از پسران دیگر پادشاه را بتخت بنشانند. قباد هم درظاهر بآنها روی موافقت نشان داد و روزی را معین نمود برای اینکه کیوس را بسلطنت نصب نماید و تمام مانوی‌ها را از مرد وزن و بچه جمع نمود و آنها را با رئیس مذهبی‌شان موسوم به اندرزرا^۱

→

ازکیوس لقب وی پشتوار شاه را مینویسد و میگوید وی پسر قباد بود و مادر وی همان زمبیکه دختر قباد بوده است.

این کلمه «پشخوار» یا (سیشخوار) در کتابهای مولفین شرقی نیز دیده میشود چنانکه ابن خردادبه در کتاب «المسالك والممالك» خود در ضمن ملوکی که اردشیر آنها را (شاه) مینامیده (بدشوار گر شاه) ذکر را مینماید (صفحه ۱۷) و در شرح قسمت شمالی خطه ایران (جری) مینویسد و فیه طبرستان و الرویان ... و جیلان و بدشوار جرد ملك طبرستان و جیلان و (بدشوارجر) یسمی جبل جیلان خراسان (صفحه ۱۱۹). ابوریحان بیرونی هم در (آثارالباقیه) در موقع ذکر (ملوك الجبال) مینویسد ... و اما الاصل الآخر و ملوك الجبال الملقبون باصفهیه طبرستان ... صفحه ۳۹ و همچنین سید ظهیرالدین در تاریخ طبرستان و رویان

←
 ۱- Indarzar بنا بقول Indarzaros بنا بقول ثئوفانس بفارسی اندرزگر است چنانکه بلاذری (فتوح البلدان صفحه ۱۵۱) اندرز سروابن جیش کتاب المغاری اندرزهر و طبری اندرزغر مینویسند که همان معرب اندرزگراست (نولدکه صفحه ۴۶۲ حاشیه ۳).

وسایر روحانیین آنها بتوسط سربازها هلاک نمود. این واقعه در حضور موبد موبدان موسوم به گلنازس^۱ و موبدان دیگر و اسقف مسیحیها موسوم به بازانس^۲ که با سمت طبیعی طرف اعتماد و احترام قباد بود بعمل آمد و هزارها از آنها بهلاکت رسیدند. پس از آن حکم نمود که هر مانوی را که بدست بیاورند بسوزانند و همچنین کتابهای آنها را دادند بمسیحیان^۳.

روایت فردوسی هم از حیث اینکه در کار قلع و قمع مزدکیها بیشتر موبدها دخیل بوده اند خیلی باروایت مذکور در فوق موافق است جز اینکه فردوسی آمر و عامل عمده را

→
و مازندران چندین بار این کلمه را ذکر مینماید و در موقع شرح طبرستان صفحه ۱۹ مینویسد طبرستان داخل فرشادگر است و فرشادگر آذربایجان و گیلان و طبرستان و ری و قومش میباشد، و برای این کلمه ذکر چند معنی هم مینماید و در موقع ذکر کاوباره مینویسد که خسرو انوشیروان (کاوباره) را بانواع احترام... مخصوص خود گردانیده و فرجوارجرشاه در لقب او بیفزود و طبرستان در قدیم الایام فرشادجر لقب بود (صفحه ۴۲) خلاصه آنکه معنی این کلمه و املاهی صحیح آن معلوم نبود تا آنکه استاد مارکوارث حل این مشکل را بوجه وافی نمود چنانکه در فوق مذکور گردید.

۱- Golonazes

۲- Bazanes

۳- این جمله اخیر را فقط مالالا ذکر میکند.

در آن واقعه خسرو (انوشیروان) پسر قباد مینویسد چنانکه شرح آن بتفصیل در شاهنامه مذکور و مختصر آن از این قرار است : پس از گرویدن قباد به مزدك برعهده مزدکیان روز بروز افزوده گشت بطوریکه از قدرت و عظمت موبدها خیلی کاسته شد ولی با اینهمه خسرو بقبول آئین مزدك نمیشد و در مقابل اصرار پدر بقبول دین مزدك در روزی که مزدك صد هزار تن از پیروان خود را برای نمایش دادن بقباد گرد آورده بود خسرو پنج ماه مهلت خواست و به اطراف مملکت پیش موبدهای مشهور آدم فرستاد و آنها را احضار نمود که با مزدك مباحثه نمایند ضمناً با پدر خود قرار گذارد که اگر مزدك در مباحثه مجاب و مغلوب شود قباد مزدك و پیروان وی را بخسرو وانهد که هرچه بخواهد با آنها بنماید ، خسرو آن سه هزار نفر را درباغی که همان نزدیک قصر سلطنتی بود برده و آنها را مانند درختان در زمین نشاند بطوریکه سرشان در زیر خاک بوده و پاهایشان در هوا. پس از آن مزدك را هم بدان باغ خوانده و او را نگونسار بدارزده و تیرباران نمودند^۱ در این موقع فردوسی میگوید :

۱- باید دانست که ابن بطریق (نظم الجواهر جلد اول صفحه ۳۸۶) درست ظنیر همین جزئیات را در ماده قلع وقع مانویها بتوسط بهرام اول ساسانی (۲۷۳-۳۷۵ پس از میلاد) حکایت میکند .

همی بود با شرم چندی قباد
ز نفرین مزدك همی کرد یاد
بدرویش بخشید بسیار چیز
بر آتشکده خلعت افکند نیز
ز کسری چنان شاد شد شهریار
که شاخش همه گوهر آورد بار

استاد «نولدکه» در موقع ذکر مضمون این اشعار مینویسد که قباد چندی از روابط سابقه خود با مزدك شرمسار بود و از فرزند خود خسرو راضی و خرسند بوده است و ظاهراً از این اشعار چنین تفسیری مفهوم نمیشود ، مگر آنکه نسخه‌ای که طرف رجوع استاد مشارالیه بوده با شاهنامه‌ای که اشعار فوق از آن نقل شده مختلف باشد و یا آنکه (نفرین یاد کردن) بمعنی نفرین کردن گرفته شده باشد و الا برخلاف سخن او چنان استنباط میشود که قباد از کرده خود بیمناک و با نذر و نیاز و صدقه میخواست روح مزدك را از خود شاد و راضی کند. هر مزد و مهر آذر موبد که فردوسی نام میبرد در حقیقت اسم دو موبد بوده که در نام آنها در کتاب پهلوی موسوم به (بهمن یشت) هم دیده میشود بدین شکل: اورمزد و آتورمیترا (آذر مهر) - و این اسم اخیر را معلوم میشود فردوسی بمناسب وزن شعر چنانکه در شاهنامه خیلی دیده میشود به «مهر آذر» با تقدیم مهر بر آذر تحریف کرده است .

در کتاب (بهمن بشت) مضمونی پهلوی باین شرح مذکور است: « در این روزگار بد کردار در موقعی که مزدک ملعون پسر بامداد دشمن دین ظهور نمود و با مذهب خدائی بنای مخالفت گذاشت انوشک روان خسرو پسر ماهدادت و شپوردات اورمزد پسر آتورمات را و دستورات را و سپس اتور فرا با پسرا کیبارا و آتور پات را نزد خویش طلبید^۱. چنانکه سابقاً بدان اشاره شد مورخین عربی که کتب آنها در دست است عموماً بدون استثنا مسئله قتل عام مزدکیها را پس از مرگ قباد و در اوایل جلوس خسرو می نویسند ولی از روی قرآینی که در دست است ظاهراً باید این خطا باشد و قتل عام مذکور بیشتر از دو سال و نیم قبل از جلوس انوشیروان واقع شده است یعنی در اواخر سال ۵۲۸ یا اوایل ۵۲۹ میلادی و جلوس انوشیروان بطور تحقیق در سیزدهم ایلول ماه و در ۵۳۱ میلادی صورت گرفته است. مالالا واقعه مذکور را بین زلزله انطاکیه و تاخت و تاز منذر ابن امر و القیس (از ملوک حیره) در شامات مینویسد یعنی بین ۲۹ تشرین ثانی (نوامبر) ۵۲۸ میلادی که تاریخ زلزله انطاکیه است و ماه رومی (مارس) ۵۲۹ میلادی که تاریخ هجوم منذر است بر شامات. خطای مورخین عرب را بیشتر باید مبنی بر آن دانست که انوشیروان از قرار معلوم در همان عهد پدر دارای قوت و قدرت زیادی بوده است چون قتل عام مزدکیانرا در زمان او انگاشته اند حتی مثلاً

۱- تولد که صفحه ۴۶۴ حاشیه ۳.

نظام الملك در سیاست نامه مینویسد « انوشیروان پدر را بند بر نهاد و بزرگان را بخواند و بحجت پادشاهی بنشست» و در این موقع اشاره به ذکر این نکته لازمست که نظام الملك هم مثل فردوسی و برخلاف مورخین عرب واقعه قتل عام مزدکیها را در حیات قباد و ولیعهدی خسرو انوشیروان مینویسد ولی چون تفصیلاتی ذکر میکند که در شاهنامه فردوسی اصلاً موجود نیست و در بعضی جزئیات و مطالب دیگر هم با فردوسی متفق نیست معلوم میشود که نظام الملك هم مأخذ مستقلى در خصوص مزدك در دست داشته است که امروز دیگر معلوم و معروف نیست. مثلاً نظام الملك عده مزدکیها را در روز قتل ۱۲۰۰۰ نفر مینویسد و نیز چنانکه گذشت مینویسد که انوشیروان پس از آن واقعه پدر را بند نهاد و خود را پادشاه خواند و مینویسد موبدی را که انوشیروان از فارس برای مباحثه با مزدك طلبید از شهر (کول)^۱ آمد و هکذا ... در صورتیکه این مطالب یا در شاهنامه اصلاً مذکور نیست و یا بطور دیگری ذکر شده است. در خصوص محل قتل عام مذکور بنا بقول مسعودی و ابن الاثیر و ثعالبی باید گفت این محل همانا در نزدیکی طیسفون بین رودخانه نهروان و جازر^۲ در عراق عرب و در

۱- کول بضم کاف وفتح واو قریه است در فارس ...

۲- جازر قریه ای بوده در نواحی نهروان و در نزدیکی مداین (معجم البلدان) (۳) مسعودی در مروج الذهب (جلد اول صفحه

←

نواحی جنوبی بغداد امروز بوده است و هم مورخین مذکور را عقیده آنست که در همان روز قتل عام خسرو لقب انوشیروان یافت که در اصل (انوشك روان) یعنی (روان نامردنی) بوده و کم کم انوشیروان شده است. مسعودی معنی این کلمه را «جدیدالملك» و خود کلمه را مثل عموم مورخین عرب انوشیروان نوشته است .

مقدمات قتل عام مزدکیها
ابن الاثیر و ثعالبی در خصوص مقدمات قتل عام مزدکیها تفصیلات متقارب المضمونی مینویسند که چون البته از روی يك مأخذ قدیمتری است بذکر آن مختصراً میپردازیم. قبلاً باید دانست که ثعالبی صریحاً در موقع ذکر تفصیلات مزبور مینویسد که اساس گفته های وی ابن خردادبه است و مقصود کتاب تاریخی است از تالیفات ابن خردادبه که امروز از میان رفته است و ظاهراً با ابن الاثیر دارای يك مأخذ مشترك بوده اند . خلاصه روایت مذکور بقرار نوشته ثعالبی از اینقرار است که پس از مباحثه بین مزدک و موبدها مزدک و پیروانش خشمگین شده و خواستند در همانجا قباد و کسری (انوشیروان) را بقتل برسانند و هرروز

→
۱۳) ذکر این تاریخ را مینماید و در این خصوص رجوع شود بمقدمه فرانسوی (کتاب المسالك والممالك) لابن خردادبه صفحه ۱۰-۱۲ .

تحکم آنها زیادتیر میشد و قباد کاری از دستش بر نیامد سرانجام به بستری بیماری افتاد و انوشیروان را ولیعهد معین نمود و خود پس از ۴۱ سال سلطنت که سالهای سلطنت (جاماسف) هم جزو آن محسوب میشود وفات نمود و انوشیروان شاه شد. ابن الاثیر مینویسد که بکروزدر حالتیکه مادر انوشیروان در آغوش قباد بود مزدك وارد شد و این صحنه را دید بقباد گفت که آنرا بمن بازگذار که منم کام خود از او بگیرم . قباد گفت بگیر او را ولی انوشیروان فریاد و شیون بر آورد و بسیار تضرع و زاری نمود و حتی پای مزدك را بوسید تا مزدك از مادر وی دست برداشت . این واقعه را انوشیروان در دل گرفت تا قباد بمرد و انوشیروان شاه شد . روزی از روزها که انوشیروان بارعام داده بود و در آن مجلس از قرار روایت ثعالبی و ابن الاثیر ، منذر و مزدك^۱ نیز حاضر بودند . انوشیروان گفت از خدا دو چیز میخواستم^۲ یکی آنکه این مرد شریف یعنی منذر را دوباره پادشاه سازم و دوم آنکه این زندیق هارا بکشم . مزدك گفت همه مردم را که نمیشود کشت . انوشیروان گفت هان ناپاک -

۱- ابن الاثیر منذر ابن ماه السماء مینویسد و این باید غلط باشد چه ماه السماء نه اسم پدر و نه اسم مادر ابن منذر است (منذر سوم) و ظاهراً لقب شخصی وی بوده است (تاریخ ملوک لخمیه صفحه ۷۷ .
 ۲- ثعالبی مینویسد سه چیز و اول آن سه چیز رسیدن بسطنت بوده است .

زاده! ... سوگند که بوی جورابت از وقتیکه پایت را بوسیدم تا با امروز از دماغم نرفته است^۱ و حکم کرد که او را بکشند و ویرا کشته بدار زدند. مزدکیها بنای طغیان را گذاشتند و مشغول زد و خورد شدند ولی کاری از پیش نبردند و قشونی که مستعد حمله بآنها بود مثل خرمن رسیده درو کرد. خسرو انوشیروان بخاص و عام حکم کرد که در کوه ودشت همه جا مزدکیانرا بگیرند و اسیر کنند آنگاه اسرا را جمع کرد^۲ بین جازرونهروان^۳ بعده ۸۰ هزار نفر^۴ و در يك صبحگاهان زمین را از خون آنها آب داد^۵.

این بود تاریخ مختصر ظهور مزدك و خاتمه کار او ولی باید دانست که با کشته شدن مزدك و قتل عام پیروان وی که ظاهراً بکرات واقع شد چه قبل از وفات و چه پس از وی و پس از جلوس انوشیروان پیروان مزدك بکپاره از کوشش در راه اجرا و پیش بردن خیالات و عقاید خود دست برنداشتند چنانکه بعدها خرمة نام دختر فاده که بنا بر روایت مشهور زن مزدك بوده است از مداین گریخته و درری ظهور

۱- این جمله اخیر را ثعالبی ندارد.

۲- این جمله تا اینجا فقط در ثعالبی هست.

۳- ابن الاثیر میگوید: و از آنها کشت بین جازر و نهروان تا مداین انتهى.

۴- ابن الاثیر میگوید صد هزار نفر و مورخین دیگر هر يك باختلاف شماری میدهند.

۵- ابوالفداهم این مطالب را بطور مختصر ذکر مینماید.

کرد و دین خرم دینی ایجاد کرد .

سنباده زردشتی معروف بفیروز اسپهبد نیز برای قصاص خون ابومسلم خراسانی که در سنه ۱۳۷ بدست خلیفه عباسی منصور کشته شد در همانسال با مزدکیهای کوهستان و عراق همدست شد و با خلیفه مدتی بجنگید و عاقبت بدست ابوجعفر جهور ابن مرار العجلی در بین همدان و ری شکست یافته و بقول طبری (جلد ۳ صفحه ۱۲۰) شصت هزار کس از اتباع او کشته شد. و خود او پس از هفتاد روز از خروج خود میان طبرستان و قومش کشته شد. در سنه ۱۶۲ هجری خرم دینان باز در جرجان بسر کردگی عبدالقهار نامی طغیان کردند و عمر ابن ابوالعلاء طبری آنها را پراکنده نمود. در عهد هرون الرشید (۱۷۰-۱۹۳) دیگر بار آنها در حوالی اصفهان بنای خود سری گذاشتند و عبدالله مبارك ایشانرا قلع و قمع نمود^۱ پس از خروج بابك^۲ خرمی که خود اول از پیروان جاویدان بن سهل رئیس مذهب جاویدانیه بود و پس از وفات او ادعا نمود که روح جاویدان در بدن او حلول کرده است در سنه ۲۰۱ در عصر خلافت المعتصم (۲۱۸-۲۲۷) در آذربایجان خروج و شهر بد^۳

۱- سیاست نامه متن فارسی فصل ۴۴ .

۲- اسم حقیقی وی پاپک است و پاپک معرب آنست .

۳- بد بلوکی بوده بین آذربایجان و اران نزدیکی رودخانه ارس (معجم البلدان) .

را مرکز خود قرار داد و با خلیفه بنای جنگ را گذاشت و چنانکه شرح آن در تواریخ مسطور است از هر طرف خرم دینان روی باو آوردند. نظام الملك مینویسد که رئیس خرم دینان اصفهان در آنموقع موسوم بود بعلی مزدك^۱ وی بآذربایجان رفته و بیابك خرمی پیوست و از اطراف هم خرم دینان روی بیابك نهادند و بعدد سی و پنج هزار در شهرستانه میان کوهستان (عراق عجم) جمع شدند و باقشون المعتمصم بالله بجنگیدند و اما از او شکست خوردند و عده‌ای از آنها مجدداً باصفهان برگشتند ولی بابك دست از جنگ برنداشت و همواره فاتح بود سه سال بعد از آن واقعه در سنه ۲۲۱ المعتمصم، افشین (خیزر بن کاوس) را بجنگ او فرستاد و قریب دو سال زد و خورد آنها طول کشید. عاقبت افشین بخدعه «بذ» را در ۲۲ رمضان سنه ۲۲۲ گرفته و بیابك دست یافت و او را به سامرا فرستاد (۲۷ صفر ۲۲۳) المعتمصم با آنکه نامه بخشش بیابك سپرده بود ویرا بیدترین اشکال بقتل رسانید^۲ خرم دینان باز تا حدود سنه ۳۰۰ باقشون مسلمانان مشغول زد و خورد بودند ولی بالاخره بکلی پراکنده

۱- طبری هم در موقع فرار بابك سخن از يك علی ابن مزدكان نامی میراند (جلد ۳ صفحه ۱۲۳۲) و معلوم است که صحیح آن علی ابن مزدك است چون خود الف و نون آن الف و نون ابوت است که در تیران معمول بوده، چنانکه گذشت.

۲- طبری مینویسد که بابك در مدت ۲۰ سال سلطنت خود صد و پنجاه و پنج هزار و پانصد نفر را بقتل رسانید بود.

شدند. شرح این وقایع بتفصیل در کتب تواریخ مسطور
است. در اینجا فقط با اشاره بدان قناعت رفت و ایکاش که
از جوانان دانشمند ایرانی یکی در صدد جمع و احیای
تاریخ بابک خرمی و سوابق و عواقب کار او (که در حقیقت
حکم طغیان روح ملی ایرانیان را در زیر بار تسلط اعراب
داشت) بر می‌آمد و این گوی افتخار را از میان میر بود.
تبصره - در (کتاب الانساب) ابوسعید عبدالکریم
سمعانی (متوفی در سنه ۵۶۲) اصل مزدک را از ایل خبیص
کرمان مینویسد و میگوید که بعضی اصل او را از فسا
نوشته‌اند.

کتابخانه
موزه و مرکز اسناد
سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

مزدك

كريستيان بار تلمه

نقل از كتاب

زن در حقوق ساساني

مزدك

گریستیان بار تلمه

نهضت اجتماعی و مذهبی مزدك در ایران را در اواخر سده پنجم و اوایل سده ششم میلادی ، که اشتراك در مال و زن و كودك را تعلیم میداده است - بیقین ، برخلاف مشهور در چیز دیگری بجز از تصور خاص وی ازدواج باید جستجو نمود. بخصوص که مزدك در آغاز کار بموقفیتهای سرشاری نیز نائل آمده بود .

* * *

پیشرفت مزدك در آغاز کار بدون شك ، در مسئله روابط جنسی و اشتراك زن ، علت آزادی نبوده بلکه تا حدودی معلول آن بوده است .

استقبال عمومی از مرام مزدك دلیل بر آمادگی زمینه روحی قبول و پذیرش عام است ؛ و الا اگر مزدك یکباره

امری کاملاً «خلاف اخلاق و منافای عفت» عمومی را تعلیم میداد، بدون تردید مردم بیکه خورده دچار «شوک» می شدند، و عکس العمل آنان سخت شدید و بزبان مزدك تمام می گشت. بارتلمه نیکو متوجه این نکته شده است که میگوید دلیل شکست بعدی مزدك را در امر دیگری، جز در تعالیم جنسی او باید جستجو نمود. اتفاقاً این دلیل را بخوبی در گزارشی که خواجه نظام الملک از کار مزدك و انوشیروان در «سیاستنامه» میدهد می توان یافت که بیشتر جنبه سیاسی دارد و نتیجه اش تزلزل مقام سلطنت بشمار میرفته است. زیرا، بنا بگفته موبدی که انوشیران از وی کسب مصلحت میکند، در اثر آمیزش مردان مختلف با یک زن - که ملکه نیز از آن نمی توانست مستثنی باشد - دیگر کسی بدرستی نمی توانست جانشین واقعی شاه را تعیین کند.

* * *

زرتشتیان امروز اگرچه با صحت این روایات (زناشوئی برادر و خواهر) مخالفت کرده و با تفسیر و تأویل آنها را بمزدکیان نسبت میدهند، و مدعی هستند که بقلط به زرتشتیان نسبت داده شده اند، لیکن شواهد تاریخی موجود است که رسم ازدواج با ارحام و اقارب بهیچ وجه اختصاص بمزدکیان نداشته و در میان سلاطین هخامنشی و اشکانی و اشراف ساسانی متداول بوده است. و ناظرین خارجی نیز بکرات این امر را گزارش داده اند.

درست دینی

مزدگی

درست دینی مزدکی

جنبش مزدکیان از سال ۲۹۲

تا ۵۲۲ میلادی یعنی ۳۰ سال

ادامه داشت و دامنه آن بقدری

وضع جامعه ایران

در دوران جنبش:

گسترده شد که در اثر نفوذ و گسترش آن، قباد مجبور به
سازش و مدارا با آن گردید. باید پرسید راز این بسط سریع
و شگرف در چه بود؟ معمولاً مورخین ما سعی کرده‌اند که
توصیفات طلائی از آن روزگاران برای ما بازگو کنند ،
ولی در حقیقت جامعه زمان ساسانیان، جامعه‌ئی محافظه‌کار و
اشرافی و مبتنی بر نظامات و مقررات خشک و جامد بود و دوران
تحول خود را از نظام دودمانی به نظام مالکیت زمین میگذرانید!
بدینقرار تصور از جامعه‌ئی پیدا میشود که در آن اربابان

زمین دار که از يك سوبه حامیان و اشراف بزرگتر از خود متکی بودند و از سوی دیگر مردم بسیار فقیر و بینوا در اطرافشان زندگی میکردند . در سیستمی این چنین از بالا تا پائین در هیچ کجا شبح وسایه آزادی هم وجود ندارد. در این جامعه قشرها غیر قابل نفوذند و هر کس در طبقه‌ای متولد شد تا آخر عمر مجبور است در آن زندگی کرده و بمیرد و حق انتقال به قشرهای دیگر مطرح نیست . این سیستم همراه خود بذر انحطاط را می‌باشد و بر اساس عدم تساوی و بی‌عدالتی مداوم قرار دارد . مشهور است که یکی از دیهگانان ثروتمند انوشیروان حاضر شد در جنگی مخارج نیمی از سپاه پادشاه را تقبل کند بشرط آنکه شاه فرزندش را اجازه دهد تا در زمزه دبیران گردد . خسرو هم که تعلق متعصبانه‌ای به قوانین داشته این پیشنهاد را نمی‌پذیرد .

پس از پادشاه که در رأس جامعه ساسانی بود ، حلقه‌های متعدد اشراف روحانی و غیر روحانی قرار داشتند که در رأس اشراف روحانی موبد موبدان قرار داشت . پس از آن هفت خاندان مهم و کهن اشرافی ایران (مانند کارن، سورن ، مهران ، اسفندیار و غیره) قرار داشتند که از زمان اشکانیان در ایران صاحب نفوذ بودند. بدنبال آنان بازرگانان و کسبه و اهل صنعت و زراعت و گله داری بودند. اشراف ، مالک زمین‌ها و گله‌ها و بزرگان متعلق بآنان و تقریباً وضعی برده‌وار داشتند و در قطعه زمین‌هایی که از املاک مالک بین آنها

[برای کشت] تقسیم شده بود کار می‌کردند و مالیات می‌پرداختند. یکی از پدیده‌های مهم این دوران بسط شهرها و رشد نفوس آنهاست. این شهرها مهمترین محل جذب دهقانانی بودند که از رژیم موحش و ظلمانی دهات میگریختند و خود این مسئله امکان‌تأمین خواربار و سایر مایحتاج زندگی را حاد ساخته و زندگی در شهر را نیز مانند زندگی در ده مشکل کرده بود. چنانکه در دوره سلطنت «پیروز» قحطی بزرگی درگرفته و این قحطی بمالیتهای سنگین که از مردم گرفته میشد افزوده گشت و آنها را بستوه آورد. علت خالی شدن خزانه، علاوه بر غارتگری دستگاه حاکمه، خرجهای سنگین و کمرشکن جنگ‌های متعدد با هیاطله و روم شرقی بود و تمام هزینه آن بر مردم طبقات پائین تحمیل میشد. در سال ۴۸۴ ایران که در جنگ با هیاطله دچار شکست شد، به پرداخت غرامات سنگینی مجبور گردید و این امر باز هم منجر به فشار بیشتر به توده مردم گردید. در اثر تمام این عوامل رنج مردم بحدی رسید که تحمل ناپذیر گشته و بدینسان در آستانه جنبش مزدک در ایران تمام شرایط برای انفجار از هر جهت فراهم شد.

مزدک بامدادان برخلاف آنچه که
 جریان جنبش مزدک
 بنظر میرسد، خود نخستین مبتکر
 و بانی آئین مزدکی نیست و پیش از او هم این آئین مبتکرین

دیگر نیز داشته است. گفته اند نخستین کسیکه آغاز بحث نوینی در عقاید مانی گذاشت و در نقش نور و ظلمت بدان نحو که مانی گفته بود و نور را مقهور ظلمت پنداشته بود تردید کرد شخصی بود بنام «بوندک» یا «بوندس» و بیشتر در روم شرقی عقاید خود را پخش میکرد.

مزدک که مردی روحانی و واعظی از پیروان این کیش بود موفق گشت در دوران مصائب عظیم اجتماعی و ناخوورسندی عمیق مردم و با اتکاء به صفات عالی انقلابی و فصاحت بیان و قدرت فکر و منطق خود تعالیم خویش را در مغزهای مستعد رسوخ دهد و سرمنشاء تکان و جنبش شگرف شود و گروهی انبوه را با عقاید خود موافق گرداند. قباد که از هر جهت از روحانیان و اشراف دل پری داشت و از مداخلات آنها در تعیین جانشینی و رفتار قلبی آنها نسبت به پدر و برادرش که بدست روحانیون و اشراف کور شده بودند ناراضی بود و شاید هم چنانکه گفته اند از دوران کودکی گرایش به مانیکری در افکارش پیدا شده بود و بالاتر از همه از موج عظیم مردم هراسان شده بود درصدد مدارا و تظاهر بسازش با این مرام جدید برآمد و حتی از آنان حمایت کرد و حرف مزدک را درباره لزوم گشودن انبارهای دولتی غله به روی مردم گوش کرد. ولی روحانیون و اشراف در مقابل این جریان که بهیچوجه با مقاصد آنها سازگار نیست واکنش شدید نشان میدهند و یکسال پس از آغاز

شورش قباد را خلع و برادرش را بجانشینی او انتخاب میکنند و قباد هم از چنگ آنان گریخته و به هیاطله پناه می برد و با کمک آنها دوباره به سلطنت میرسد . ولی این بار راه سردی با مزدکیان را درپیش میگیرد و با اختلافی که بر سر جانشینی خود با آنان پیدا میکند و با استفاده از تضادهای درون خود جنبش، به سرکوبی آنان پرداخته و با حضور روحانیون بزرگ زرتشتی و چند تن از اسقفهای مسیحیان ایران خود مزدک را به بددینی متهم ساخته و دستور قلع و قمع آنان را صادر میکند و مزدک و پیروانش را بطرزی وحشیانه قتل و عام میکنند . مسلماً فقط با کشتاری این چنین فجیع میتوانستند از نضج گرفتن این نهضت جلوگیری کنند. اما تا دیری روح طاغی مزدکی بمشابه تجلی عالی عواطف انسانی و دشمنی با بیدادگران هر چند یکبار طی قرون متمادی در کالبد جامعه ما ظهور کرد و لازم است که این اندیشه‌های روشن و حق پرستانه بیشتر شناخته شود .

آئین مزدکی
 آئین مزدک اختلاطی از افکار گوناگون
 است و عقل چنین حکم میکند که شهرت
 عظیم این افکار بنام مبلغ آن مزدک فقط نتیجه نشر آنها بوسیله
 وی نباشد بلکه آیتی است بر تعلق آنها بوی .
 الف- آموزش نور و ظلمت .
 برخلاف آئین مانی در آئین مزدک نور آگاه ولی

ظلمت کور است و غلبه نور بر ظلمت ضروری و قطعی است و پیروزی ظلمت بر نور گذرا و تصادفی میباشد و تداخل نور و ظلمت و پیدایش جهان مادی را طبق این مقدمه امری تصادفی می‌شمسارد؛ ولی برای این تداخل سه مرحله قائل است :

مرحله اول که نور و ظلمت مخلوط نیستند و هر کدام مستقلاً وجود دارند.

مرحله دوم که این دو عنصر بایکدیگر آمیخته میشوند. مرحله سوم که جدا شدن نور از ظلمت مسلم است و تحقق آن با یاری و مساعدت مردم از نور و نبرد با نیروی ظلمانی میسر است و این محور مهمترین عقاید مزدک است. ب- آموزش عدالت و برابری :

از خصوصیات جالب آئین مزدک این است که این آئین به توضیح پدیده‌های اجتماعی و انتقاد از آنها میپردازد و جهان بینی خود را بر مسائل روزانه انطباق میدهد. مثلاً؛ میگوید که نعمات مادی را اهورامزدا یکسان در دسترس مردم قرار داده است و نابرابری از آنجا برخاست که کسانی از طریق قهر و جبر خواسته‌اند اموال متعلق بدیگران را تصرف کنند. در همین جا باید از مسئله زن در آموزشهای مزدک نیز یاد کرد که تقریباً همه مورخین باستان یادآور میشوند که مزدک شعار «اشترک زنان» را در میان گذاشت و این موضوع با اینکه افترا آمیز است ولی نمیتوان بکلی

آنرا جعل شده دانست.

مسئله زناشوئی در دوران مزدك مسئله حادی بود .
تعدد زوجات و داشتن حرمهای بزرگ برای اشراف مجاز
بود. و بدتر از آن ازدواج بامحارم (مثلاً خواهر و برادر)
چنانکه در منظومه شیرین «ویس و رامین» به نظم کشیده
شده امری عادی شمرده میشد. در این شرایط احتمال محرومیت
های شدید جنسی مردم مستمند، تجاوزات خشن ناموسی از
طرف اشراف بزنان دهقانان و فقرای شهری فراوان است
و نیز در میان اقوامی که در مجاورت ایران زندگی میکردند
(هیاطله) هنوز ازدواج گروهی مرسوم بود و این ملاحظات
ما را به این نتیجه میرساند که مزدك نوعی اصلاحات در
مسئله زناشوئی را خواستار بوده است و اشراف هم الغاء
حرم و تعدد زوجات را در حکم آن میدانستند که همراه
اموالشان آنها نیز بوسیله «اراذل» غارت شده و تقسیم گردد.

ج- آموزش بی آزاری و ریاضت :

مزدك برای «برگزیدگان دین خود» دواصل ریاضت
و آزار نرساندن را مقرر داشته و باکشتن و آزار رساندن
دیگران مطلقاً مخالف بود . و بخوبی دیده میشود که این
آموزش با هدفهای مترقیانه اش کاملاً ناسازگار است ولی
بهرحال نشان دهنده روح مهربان و روشن این مرد بزرگ
است .

منابع فکری آئین مزدک
دومنیع مهم ایرانی آئین مزدک تعالیم اوستا و دین
زرتشتی از طرفی و مانینگری از طرف دیگر است و چنانچه
مورخان اشاره میکنند مزدک بارها در استدلالات خود
اوستا نقل قول کرده است . در عین حال این آئین هما
مسائلی را که مانی (مخصوصاً درباره نور و ظلمت) مطرح
کرده است بشکل پرتحرکتری بیان میدارد و نیز در وجود
عناصر هندی نیز در آن نمیتوان شك کرد، مثل ریاضت کشید
و زیان نزدن که ذکر آن گذشت. اما با اینکه این آئین ممکا
است سرچشمه‌های فکری مختلف داشته باشد از آن جهت
که برای نخستین بار در تاریخ انسانی اندیشه مساوار
اقتصادی را در مقیاس وسیع تبلیغ کرده و مردم را براز
رسیدن بآن به جنبش در آورده است ، پدیده‌ئی اصیل
استثنائی در گذشته‌های کشور ما است و مقام کاملاً ویژه
ممتازی در تاریخ بشری دارد و مسلماً آینده نیز بیشتر ا
گذشته بزرگواری وی و اندیشه‌هایش را ثابت خواهد کرد

خروج مزدك

از

سياست نامه

تأليف

خواجه نظام الملک

خروج مزدك

اندر خروج مزدك و مذهب او و چگونگی
کشته شدن او بردست نوشیروان عادل

نخستین کسی که اندر جهان مذهب معطله آورد مردی بود که اندر زمین عجم بیرون آمد و او را موبد موبدان گفتندی نام وی مزدك بامدادان. بروزگار ملك قبادبن فیروز پدر نوشیروان عادل خواست که کیش گبرکی بر گبرکان بزبان آرد و راه بد در جهان گسترده و سبب آن بود که آن مزدك نجوم نیک دانستی و از روش اختران چنان دلیل می کرد که اندرین عهد مردی بیرون آید و دینی آورد چنانکه کیش گبران و کیش جهودان و ترسا آن و بت پرستان را باطل کند و بمعجزات وزور، کیش خود در گردن مردمان کند

و تا قیامت دین او بماند. او را تنها چنان افتاد که مگر این کس او باشد پس دل در آن بست که چگونه مردم را دعوت کند و مذهب نو پدید آرد. نگاه کرد خویشان را بمجلس پادشاه حرمتی تمام دید و بنزدیک همه بزرگان و هرگز کس از او محالی نشنیده بودند پیش از آنک دعوی پیغمبری کرد. پس غلامان خویش را فرمود از جای پنهان نقبی گرفتند. زمین همی سنبلیدند، بتسدریج چنانک سر سوراخ میان آتشگاه بر آوردند، راست آنجا که آتش کردند، سوراخی سخت خرد. پس دعوی پیغمبری کرد و گفت مرا فرستاده اند تا دین زردشت تازه گردانم که خلق معنی زند و استا فراموش کرده اند و فرمانهای یزدان نه چنان می گذارند که زردشت آورده است همچنانک هر یکچندی بنی اسرائیل فرمانهای موسی علیه السلام که در توریة از خدای عزوجل آورده است نداشتندی و خلاف کردند. پیغمبری فرستاد هم بر حکم توریة تا خلاف از بنی اسرائیل بیفکندی و حکم توریة را تازه گردانید و خلق را بر طریق راست می آوردی این سخن بگوش ملک قباد افتاد روز دیگر بزرگان و موبدانرا بخواند و مظالم کرد و مزدک را بخواند و برسر ملا مزدک را گفت تو دعوی پیغامبری میکنی؟ گفت آری و بدان آمده ام که دین زردشت را خلاف بسیارست و در وی شبهه بسیار ظاهر گشته من همی بصلاح باز آورم و معانی زند و استا نه آنست که بکار می دارند باز نمایم معنی آن. پس قباد گفت معجزه

تو چیست؟ گفت معجزه آنست که آتش را که قبله و محراب
شماست بسخن آرم و از خدای تعالی در خواهم تا آتش
را فرمان دهد که بر پیغامبری من گواهی دهد چنانکه ملک
و جماعت او آواز بشنوند ملک گفت ای بزرگان و موبدان
درین معنی چه گوئید؟ موبدان گفتند اول چیز آنستکه ما را
بکیش و کتاب ما میخواند و زردشت را خلاف نمیکند و در
زند و استا سخنانست که هر سخن ده معنی دارد و هر موبدی
و دانائی را در او قولی و تعبیری بیست ممکن باشد که قول
را تفسیری نیکوتر و عبارتی خوشتر بیارد اما اینک میگوید
آتش را که معبود ماست بسخن آرم، این شگفتست و در
قدرت آدمی نیست پس ملک بهتر داند. آنگه ملک مزدک
را گفت اگر تو آتش را بسخن آری من گواهی دهم که
تو پیغمبری. مزدک گفت ملک وعده بنهد و بدان وعده با
موبدان و بزرگان بآتش گاه آید تا بدعای من خدای عزوجل
آتش را بسخن آرد، اگر خواهد هم امروز و هم این ساعت
باد. گفت بر آن بنهادیم که فردا جمله بآتشگاه آئیم. دیگر
روز مزدک راهبی را زیر آن سوراخ فرستاد و گفت هر وقت
که من به آواز بلند یزدانرا بخوانم تو بزرزمین سوراخ
آی و بگو که صلاح یزدان پرستان زمین در آنست که سخن
مزدک بر کار گیرند تا نیکبختی دو جهان باشد. پس قباد و
بزرگان و موبدان به آتشکده شدند و مزدک را بخواند و مزدک
آمد و بر کنار آتش بایستاد و بآواز بلند یزدان را بخواند

و بر زردشت آفرین کرد و خاموش گشت از میان آتش آواز آمد بر آن جمله که یاد کردیم چنانکه ملك و بزرگان بشنیدند و از آن در شگفت ماندند و قباد در دل کرد که بوی بگردد و چون از آتشکده باز گشتند بعد از آن قباد مزدك را پیش بخواند و هر ساعت مقربتر بود تا بوی بگروید و از جهت وی کرسی زر مرصع فرمود تا بر تخت بارگاه بنهد بوقت بار و قباد بر تخت بنشست و مزدك را بر آن کرسی بنشانند و بسیاری از قباد بلندتر بودی و مردمان، بهری، برغبت و هوا و بهری بموافقت ملك در مذهب مزدك همی آمدند و از ولایات و نواحی روی بحضرت نهادند و پنهان و آشکارا در مذهب مزدك میشدند و لشکریان رغبت کردند و از قبل حشمت پادشاهی چیزی نمیگفتند و از موبدان هیچکس در مذهب مزدك نشد و گفتند بنگریم تا از زند و استا چه بیرون می آید. چون دیدند که پادشاه در مذهب او آمد مردمان از دور و نزدیک دعوت او قبول کردند و مالها در میان میکردند و مزدك گفت مال بخشیده ایست میان مردمان که همه بندگان خدای تعالی اند و فرزندان آدمند و بچه حاجتمند گردند باید که مال یکدیگر خرج کنند و هیچکس را بی برگی نباشد و درماندگی و متساوی الحال باشند چون قباد بیشتر بر این راه بنهاد و به اباحت مال راضی شد آنکه گفت زنان را چون مال یکدیگر شناسید تا هیچ کس از لذات و شهوات دنیا بی نصیب نماند و در مراد بر همه خلق گشاده

بود و پس مردمان از جهت اباحت مال و زن بمذهب او بیشتر رغبت کردند ... پس نوشیروان در سر بموبدان کس فرستاد که چرا چنین خاموش میباشید عاجز گشتید در معنی مزدك هیچکس سخن نمیگوید و پدرم را پند نمیدهید که این چه حالت است که بردست گرفته است و بزرق این طرار در جوال شده اید این سگ مال مردمان بزبان می برد و ستر از حرم مردمان برداشت و عامه را مستولی کرد، باری بگوئید که این بچه جهت می کند و که فرموده است و اگر شما بیش از این خاموش باشید مال شما و زنان شما رفت و ملك و دولت از خاندان ما رفت باید که جمله پیش پدرم روید و این حال باز نمائید و پندش دهید و بامزدك مناظره کنید و بنگرید تا چه حجت آرد و بنزدك معروفان و بزرگان پیغام همچنین فرستاد که سودائی فاسد بر پدر غالب شده است و عقل او بخلل آمده است مفسدت خویش از مصلحت باز نمی داند در تدبیر معالجه او باشید تا سخن مزدك نشنود و بقول او کار نکنند و شما نیز چون پدرم فریفته نشوید که او برحق نیست و بر باطلست و باطل را بقا نشود و فردا شما را سود ندارد. بزرگان از سخن او بشکوهیدند و اگر چه بعضی قصد کرده بودند که در مذهب او شوند از جهت نوشیروان پای باز پس کشیدند و در مذهب او نشدند گفتند بنگریم تا کار مزدك بکجا رسد و نوشیروان این سخن از کجا میگوید و نوشیروان در آن وقت هیچده ساله بود پس بزرگان و موبدان جمع شدند و پیش قباد رفتند و گفتند ما از دراز باز تا کنون در هیچ تاریخ نخواهیم و از چندین

پیغمبر که در شام بودند نشنیدیم اینک مزدک میگوید و میفرماید ما را عظیم منکر می آید. قباد گفت با مزدک بگوئید تا چه گوید مزدک را بخواند و گفت چه حجت داری در این که می گوئی و می کنی مزدک گفت زرتشت چنین فرموده است و در زند و استا چنین است و مردمان تفسیر این نمیدانند اگر مرا استوار نمیدارید از آتش برسید بار دیگر باز به آتشکده شدند و از آتش پرسیدند ، از میان آتش آوازی آمد که چنین است که مزدک میگوید چنانک شما میگوئید نیست دیگر باره موبدان خجل باز گشتند و دیگر روز پیش نوشیروان شدند و احوال باز گفتند. نوشیروان گفت این مزدک دست بدان میبرد که مذهب او در همه معانی مذهب زردشت است الا این دو معنی. چون بر این حدیث مدتی بگذشت روزی میان قباد و مزدک حدیثی میرفت بر زبان مزدک چنان رفت که مردمان بر غبت در این مذهب در آمدند و اگر نوشیروان رغبت کردی و این مذهب فرا پذیرفتی نیک بودی. قباد گفت او در این مذهب نیست ؟ گفت نه . قباد گفت نوشیروان را بیاورید و هر چه زودتر بخوانید چون بیامد او را گفت ای جان پدر، تو بر مذهب مزدک نیستی؟ گفت نه الحمدلله. گفت چرا؟ گفت از بهر آنکه او دورغ می گوید و محتالست. گفت چون محتال باشد که آتش را بسخن می آورد؟ گفت چهار چیز از امهات است آب و آتش و خاک و باد . چنانکه آتش را بسخن آورد بگویش تا آب و باد و خاک را بسخن آرد تا من بوی بگروم و فریفته شوم . گفت او هر چه میگوید از تفسیر زند و استا میگوید. نوشیروان گفت او نفرمود که مال

و زن مردمان مباحست ، از عهد زردشت تا امروز هیچکس از دانایان این تفسیر نکرده است دین از بهر مال و حرم بکار است چون این هر دو مباحست آنکه چه فرق باشد میان چهار پای و آدمی که این روش و طریق بهایم است که در چریدن و مجامعت کردن یکسان باشند نه مردم عاقل. گفت باری مرا که پدر توام چرا خلاف کنی؟ گفت من این از تو آموخته‌ام اگر چه هرگز این عادت نبود چون دیدم که تو پدر خویش را خلاف کردی من نیز ترا خلاف کردم تو از آن باز گرد تا من از این باز گردم . پس سخن قباد و نوشیروان بجائی رسید که مطلق گفتند که یا حاجتی بیار که این مذهب رد کند و سخن مزدک باطل گرداند یا کسی را بیار که حجت او از حجت مزدک قویتر باشد و درست تر باشد والا ترا سیاست فرمایم تا دیگران عبرت گیرند . نوشیروان گفت مرا چهل روز زمان دهید تا حاجتی بیارم یا کسی را بیارم که جواب مزدک باز دهد . گفتند نیک آید زمان دادیم ، بر این جمله پراکنند نوشیروان از پیش پدر بازگشت هم در روز قاصد و نامه بیارس فرستاد بشهر « کول » بموبدی که آنجا نشستی مردی پیردانا که هر چه زودتر بیائی که چنین و چنین کاری رفته است میان من و پدر و مزدک . چون چهل روز بر آمد قباد بار داد و بر تخت بنشست و مزدک بیامد و بر تخت رفت و بر کرسی نشست و نوشیروان بیاوردند مزدک قباد را گفت بپرسش تا چه جواب آورده است قباد پرسید تا چه جواب آوردی نوشیروان گفت در آن تدبیرم قباد گفت کار از تدبیر گذشت. مزدک گفت برگیرید او را سیاست فرمائید قباد خاموش

گشت مردم در نوشیروان آویختند نوشیروان دست در داد بزین ایوان زد و پدر را گفت این چه تعجیلست که در کشتن من بسته که هنوز عده من تمام نشده است . گفت چون ؟ گفت من چهل روز تمام گفته ام ، امروز آن منست تا امروز بگذرد آنکه شما دانید . پس سپاه سالاران و موبدان بانك بر آورند گفتند راست میگوید . قباد گفت امروزش نیز رها کنید . دست از وی برداشتند و از چنگال مزدك برست چون قباد برخاست و موبدان پیرا کردند و مزدك باز گشت نوشیروان بسرای خویش آمد و این موبد که نوشیروان او را از پارس خوانده بود در رسید بر جنازه نشسته تا بدر سرای نوشیروان فرود آمد و در سرای شد خادمی را گفت برو نوشیروان را بگوی که موبد پارس در رسید . خادمی سبك در حجره رفت و نوشیروان را بگفت . نوشیروان از حجره بیرون آمد نوشیروان از شادی پیش او دوید و او را در کنار گرفت و گفت ای موبد چنان دان که من امروز از آن جهان می آیم و احوال پیش موبد بگفت . موبد گفت هیچ دل مشغول مدار که همه چنان است که تو گفته حق با تو است و خطا با مزدك و من نیابت تو جواب مزدك دهم و قباد را از مذهب او باز گردانم ولیکن چاره آن کن که پیش از آنکه مزدك خبر آمدن من بشنود ملك را ببینم . گفت این سهلست پس نماز دیگر نوشیروان بسرای پدر رفت و بارخواست چون پدر را دید ثنا گفت . پس گفت موبد من از پارس در رسید که جواب مزدك بدهد ولیکن میخواهد که نخست ملك را ببیند تا ملك سخن بخلوت بشنود . گفت شاید بیاور او را . نوشیروان

بازگشت و چون تار بك شد موبد را پیش پدر برد و موبد
 قباد را آفرین کرد و پدران او را بستود. پس ملك را گفت
 این مزدك را غلط افتاده است این كار نه او را نهاده اند كه من
 او را نيك شناسم و قدر دانش او را دانم و از علوم نجوم
 اندكى داند ولیکن در احكام او را غلط افتاد درین قران كه
 در آید مردی بیرون آید و دعوی پیغمبری كند و کتابی غریب
 آرد و معجزه های عجیب نماید و ماه در آسمان بدو نیم كند
 و خلق را بر راه حق خواند و دین پاکیزه آرد و کیش گبرگی
 و دیگر کیشها باطل كند و بفردوس وعده كند و بدوزخ بترساند
 و مالها و حرماها بحکم شریعت در حصن كند و مردم را از دیو
 برهاند و با سروش تولا كند و آتشكده ها و بتخانه ها ویران
 كند و دین او بهمه جهان برسد و تا قیامت بماند و زمین و آسمان
 بر دعوت گواهی دهند اکنون این مزدك را تمنا چنان افتاده
 است كه این مرد او باشد و آن پیغامبر نه عجمی باشد و مزدك
 اولاً عجمی است و او خلق را از آتش پرستی نهی كند و زردشت
 را منكر باشد و مزدك هم بزردشت اقتدا می كند و هم آتش
 پرستی میفرماید و او رخصت ندهد كه كس گرد حرم كس
 گردد و یا كسی مال بنا حق بستاند و بدزدی دست بریدن
 فرماید و مزدك مال وزن مردم مباح کرده است و آن پیغامبر
 را فرمان از آسمان آید و از سروش سخن آید و مزدك از آتش
 میگوید مذهب مزدك هیچ اصل ندارد و من فردا او را پیش
 ملك رسوا كنم كه او بر باطل است و می خواهد كه خسروی
 از خانه تو بیرون ببرد و گنجهای تو تلف كند و ترا با كتر
 كسی مقابل كند و پادشاهی بدست فرو گیرد. قباد را سخن

موبد خوش آمد و دلپذیر . روز دیگر قباد بیارگاه آمد و مزدك بیامد و بر کرسی نشست و نوشیروان پیش تخت بایستاد و موبدان و بزرگان حاضر آمدند آنکه موبد نوشیروان بیامد و مزدك را گفت نخست تو پرسى یا من ؟ مزدك گفت [من پرسم . موبد گفت] چون سایل تو خواهی بود و من مسئول پس تو اینجا آى که منم و من آنجا روم که توئى مزدك خجبل شد و گفت ملك مرا اینجا نشانده است تو سئوال کن تا من جواب دهم موبد گفت مال مباح کرده و این رباطها و پلها و آتشکدهها و خیرات که بکنندنه از جهت آن جهان میکنند؟ گفت بلى . گفت چون مال میان یکدیگر مباح گردد و خیرات کنند مزد آن کرا بود ؟ مزدك از جواب فرو ماند . دیگر گفت تو زنانرا مباح کرده چون بیست مرد با يك زن گرد آیند وزن آبستن شود چون بزاید فرزند کرا باشد؟ مزدك فروماند . دیگر گفت این ملك که بر تخت نشسته است و پادشاه است و پسر ملك فیروز است و پادشاهی از پدر میراث دارد و ملك فیروز همچنین از پدر میراث داشت چون ده مرد با زن ملك گرد آیند و فرزندی بیارد آن فرزند از قبل که باشد ، نسل ملك بریده باشد و چون نسل بریده گشت نه از پادشاهی تخمه بماند و مهتری و کهتری در تو انگری و درویشی بسته است چون مرد درویش باشد او را از جهت ناگزیر و در بایست خدمت و مزدوری تو انگری باید کرد و چون مال مباح گردد مهتری و کهتری از جهان برخیزد و پادشاهی باطل شود . تو آمدی تا پادشاهی از خاندان ملوک عجم بفنا برى . مزدك هیچ نگفت و خاموش بماند قباد گفت جوابش

بازده گفت جوابش آنستکه هم اکنون بفرمای تاگردنش
بزنند قباد گفت بی‌جهت گردن کسی نتوان زد . گفت از
آتش پرسیم تا چه فرماید که من از خویشتن سخن نگویم
ومردمان که بسبب نوشیروان غمگین بودند شاد گشتند که
از کشتن برست و مزدك با قباد بد شد که او را گفت موبد را
بکش وفرمان نبرد با خویشتن گفت که امروز خویشتن را
برهانم و مرا تیغ [تبع] بسیارست از رعیت ولشکری تدبیر
آن کنم که قباد را از میان بردارم. پس نوشیروان را وهمه
مخالفانرا بر آن بنهاد که فردا بآتشکده بروید تا آتش چه
فرماید و بر اینجمله پراکندند چون شب درآمد مزدك دوتن
را از رهبانان وهم مذهبان خویش در خواند و زر بخشید
و وعده داد و گفت شما را بسپهسالاری برسانم و سوگند
ایشان داد که این سخن باکس نگویند و دوشمشیر بایشان
داد و گفت که چون فردا قباد بآتشکده با بزرگان و موبدان
آید اگر آتش قباد را کشتن فرماید شما هر دوسبک شمشیرها
برکشید و قباد را بکشید که هیچکس با شمشیر در آتشکده
نیاید گفتند فرمان برداریم روز دیگر بزرگان و موبدان بآتشکده
شدند و قباد برفت و موبد نوشیروان را گفت بگوی تا ده
مردان از خاصکیان توشمشیر در جامعه پنهان کنند و با تودر
آتشکده شوند و هر وقت که مزدك بآتشکده خواستی شد
نخست آن رهی را بیاموختی که در زیر سوراخ چه گوید
و خود بآتشکده شد و این موبد را گفت تو از آتش بپرس تا
با تو سخن گوید موبد نیز از آتش پرسید جواب نیافت .
پس مزدك گفت یا آتش میان ما حکمی بکن و براستی من

گواهی ده از میان آتش آوازی آمد که من از دی باز ضعیف شده ام نخست مرا از دل و جگر قباد دهید تا پس سخن گویم که چه باید کرد. مزدک راهنمایست شما را بر احتیاط جاودانی آن جهانی . پس مزدک گفت آتش را زور دهید دو مرد شمشیر کشیده آهنک قباد کردند موبد نوشیروان را گفت در باب پدر را آن ده مرد شمشیر بر کشیدند و پیش آن دو مرد باز شدند و نگذاشتند که او را بکشند مزدک همی گفت که آتش بفرمان یزدان میگوید مردم دو گروه شدند بعضی گفتند قباد را زنده یا مرده در آتش افکنید و گروهی گفتند درین نامل کنیم در آخر آنروز باز گشتند قباد گفت مگر از من گناهی در وجود آمده است آتش روزی از من میخواهد پس با آتش بدینجهان سوخته شدم به که بدانجهان . دیگر باره موبد با قباد خلوت کرد و از موبدان و پادشاهان گذشته سخن گفت و از هر کسی دلیل آورد و بحجت بنمود که مزدک پیغامبر نیست و دشمن خاندان ملوک است دلیل بر اینکه اول قصد نوشیروان کرد چون ظفر نیافت قصد خون تو کرد اگر من تدبیر کرده نبودمی امروز ترا هلاک کردی و تو چه دل در آن می بندی که از آتش آواز می آید من چاره کنم تا این نیرنگ را نیز بگشایم و ملک را معلوم می گردانم که آتش سخن نمیگوید با کس دیگر و ملک را چنان کرد که از کرده پشیمان شد گفت تو نوشیروانرا خرد مپندار او بر همه جهان فرمان دهد و هر چه رای او بیند تو از آن مگذر اگر خواهی که ملک در خاندان تو بماند نهان دل هیچ بامزدک پیدا مکن پس موبد نوشیروانرا گفت جهد آن کن که از

خدمتکاران مزدك يکى را بدست آرى و او را بمال بفریى
 تا احوال آتش را معلوم گرداند و یکبارگی شك از دل پدرت
 خیزد . نوشیروان يکى را بدست آورد تا او را با يکى از
 رهبانان دوستی گرفت و او را بجادهٔ پیش نوشیروان آورد
 نوشیروان او را بخلوت بنشانند و هزار دینار پیش نهاد و گفت
 تو ازین پس دوست و برادر من باشی و هر چه ممکن از
 نیکوئی در حق تو بکنم در این وقت از تو سخنی خواهم
 پرسید اگر راست گوئی این هزار دینار بتو بخشم و از
 نزدیکان خویش گردانم و بدرجه بلند رسانم و اگر راست
 نگوئی سرت از تن بردارم. مرد بترسید و گفت اگر راست
 بگویم اینك گفتمی وفا کنی . گفت بکنم و بیشتر ازین .
 نوشیروان گفت بگو که مزدك چه حيله کرده است که آتش
 با او سخن میگوید مرد گفت اگر بگویم آن راز نهانی توانی
 داشت گفت تو انم گفت بنزدك آتشکده پاره زمین است
 و دیواری بلند گرد آن کشیده و سوراخی سخت خرد میان
 آتش بریده هر وقت کسی را آنجا میفرستد و او را بیاموزد
 که زیر آتش دهن بر سوراخ نهد و هر چه خواهد بگوید
 هر که بشنود پندارد که آتش سخن میگوید نوشیروان از
 این سخن شادگشت دانست که حقیقی است آن هزار دینار
 بوی داد چون شب بر آمد او را پیش پدر برد تا همه حال
 شرح داد قباد بتعجب ماند از محتالی مزدك و تجاسر نمودن
 او پس یکبارگی شك از دل او برخاست کسی فرستاد موبد
 را بیاورد و براو آفرین کرد و احوال با وی بگفت موبد
 گفت من ملك را گفتم که این مرد محتالست قباد گفت

اکنون معلوم گشت تدبیر هلاك او چیست موبد گفت نباید که او بدانند که تو پشیمان گشتی بار دیگر مجمعی بساز تا من با او مناظره کنم و بعاقبت سپر بفکنم وبعجز خویش مقرمی آیم و باز به جلوس روم آنکه آنچ نوشیروان صواب بیند چنان باید کرد تا این مادت بریده گردد . پس قباد بعد از چند روز بزرگان را پیش خواند و موبدانرا حاضر کرد و فرمود تا با موبد پارسی یکی باشند دیگر روز حاضر شدند و قباد بر تخت نشست و مزدك بر کرسی و هر يك از موبدان سخن گفتند موبد پارسی گفت مرا عجب آمد از سخن گفتن آتش مزدك گفت از قدرت این عجب نیست نه بینی که حضرت موسی علیه السلام از پاره چوب اژدها نمود و از پاره سنگ دوازده چشمه آب روان کرد و گفت یارب فرعون را با همه لشکرش بآب غرقه کن خدای تعالی غرقه کرد و زمین را بفرمان او کرد تا گفت ای زمین قارون را فرو بر و فرو برد و عیسی علیه السلام مرده را زنده کرد اینمهه آنست که در قدرت آدمی نیست خدا میکند . مرا نیز فرستاده است و آتش را بفرمان من کرده آنچ میگویم و آتش میگوید بفرمان برید و الا عذاب خدای تعالی در شما رسد و همه را هلاك کند . موبد پارسی بر پای خاست و گفت مردی که او سخن از خدای تعالی و آتش گوید و آتش در فرمان او باشد من جواب ندارم و عاجز باشم بیش از این دلیری نکنم من رفتم شما دانید پس موبد رفت و راه پارس را برگرفت و قباد از بارگاه برخاست و موبدان باز گشتند و مزدك شاد شد و به آتشکده رفت که هفت روز

خدمت آتش کند چون شب در آمد قباد نوشیروان بخواند
و گفت موبد رفت و مرا بتو حواله کرد که نفی کردن این
مذهب را تو کفایت باشی تدبیر این کار چیست نوشیروان
گفت اگر خدا یگان این شغل بمن باز گذارد و با کس نگوید
تدبیر این کار بکنم و بوجهی بسر برم چنانکه مزدک و
مزدکیانرا از جهان کم کنم . قباد گفت من این معنی جز
با تو نخواهم گفت نوشیروان گفت موبد پاریسی رفت و
اصحاب مزدک شاد شدند و قوی دل گشتند هر چه ما بایشان
سکالیم روا شود و مزدک را کشتن آسانست لیکن تیغ [تبع]
او بسیارند چون او را بکشیم مزدکیان بگریزند و پراکنده
شوند و مردمانرا دعوت کنند و جایگاهی محکم بدست
آرند و ما را و مملکت ما را کار دهند ما را تدبیری باید کرد
چنانکه بیکبار کشته شوند و یکتن از ایشان زنده نماند
و جان از شمشیر ما نبرند قباد گفت چه رای می بینی اندر
این کار . نوشیروان گفت تدبیر آنست چون مزدک از
آتشکده بیرون آید و پیش ملک آید مرتبت او بیفزاید و
گرامی تر از آن دارد که داشت باو در خلوت گوید که
نوشیروان از آن روز باز که موبد سپر بیفکند بسیار نرم تر
گشت و رای دارد که بتو بگردد و از آنچه گفت پشیمان شد
چون سر هفته گذشت مزدک پیش قباد آمد او را اکرامی کرد
و تواضع نمود و بیحد و حدیث نوشیروان بر آن جملت
بگفت مزدک گفت بیشتر مردمان چشم و گوش باشارت او
می دارند و چون او در این مذهب آید همه جهان این مذهب
بگیرند و من آتش را شفیع کردم تا یزدان این مذهب او را

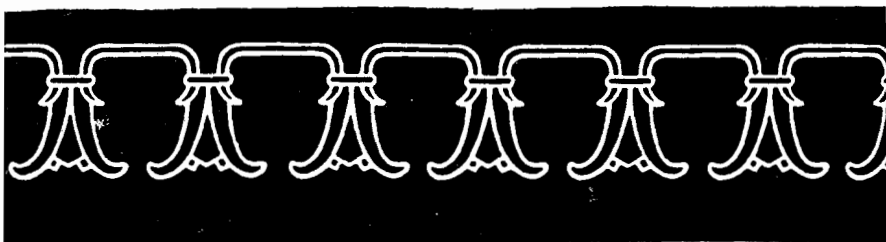
روزی کند . قباد گفت نيك كردى كه وليعهد منست
ولشكر و رعيت او را دوست ميدارند و هر وقت كه او در
اين مذهب در آيد هيچكس را بهانه نماند و من از براى
او مبارزه سنگين بكنم و بر آنجا كوشكى زرين كنم چنانك
از آفتاب روشنتر باشد چنانك كشتاسب از بهر زردشت
كوشكى بگرد . مزدك گفت تو پند برده تا من دعا كنم
واميدم وانقست كه يزدان مستجاب كند . چون شب در آمد
هر چه رفته بود قباد با نوشيروان بگفت نوشيروان مى خنديد
و گفت چون سر هفته بگذرد ملك مزدك را بخواند و او را
بگويد كه نوشيروان دوش خوابى ديده است و بترسيده
بامداد بگاہ پيش من آمد و گفت در خواب چنين ديدم كه
آتشى عظيم قصد من كردى و من پناهى همى جستى شخصى
سخت خوب پيش من آمدى من او را گفتمى اين آتش از من چه
خواهد، گفتمى آتش با تو خشم دارد كه تو او را دروغ زن كردى،
گفتم توجه داني گفت سروش را از همه چيز آگاهى باشد.
از خواب در آمدم اكنون با تشكده خواهد شد و چيزى مشك
و عود و عنبر ميبرد تا بسوزد و سه روز مر آتش را خدمت كند و
يزدان را ستايش كند. پس قباد با مزدك همچنين بگفت نوشيروان
همچنان كرد و مزدك عظيم شاد گشت چون يك هفته از اين حديث
بگذشت نوشيروان پدر را گفت مزدك را بگو كه نوشيروان با
من گفت كه مراد رس شده كه اين مذهب حقست و مزدك فرستاده
يزدان است و ليكن از آن ميترسم كه مردمان بيشر مخالف مذهبند
نيايد كه بر ما خروج كنند و بتغلب مملكت از ما برند كاشكى
بدانمى كه اين عده مردم كه در مذهبند چند است و چه كسانى اند

اگر قوتی دارند و بسیارند من نیز در آیم و اگر نه صبر کنم تا زورگیرند و بسیار شوند و هرچه ایشانرا در باید از بک و سلاح بدهم آنگاه بقوتی تمام این مذهب آشکارا کنم و بشمشیر و بقهر در گردن مردم کنیم . اگر مزدك گوید عدد ما بسیار شده است گو عدد را جریده بکن و اسامی ایشان بنویس تا هیچ کس نماند که من ندانم . مزدك همچنین کرد و پیش قباد آورد و بشمرد دوازده هزار مرد بر آمد از شهری و لشکری قباد گفت من امشب نوشیروان را بخوانم و جریده بر او عرض کنم و نشان آنک او درین مذهب آمد آنست که در حال بفرمایم تا کوس و بوق بزنند و آوازه چنان بیرون افکنم که چون تو بسر ای خویش باشی و آواز بوق و دهل بشنوی بدانی که نوشیروان ایمان آورد و چون مزدك باز گشت و شب در آمد قباد نوشیروانرا بخواند و جریده بوی نمود و گفت که باوی برین وجه نشان نهاده ام نوشیروان گفت سخت نیک آمد بفرمای تا کوس بزنند و فردا که مزدك را به بینی بگو که نوشیروان بتو ایمان آورد و بسبب آنک مردم و جریده بدید اگر پنج هزار بودی کفایت نبود اکنون دوازده هزار مرد دارد باکی نبود اگر همه عالم خصم ما باشند چون هر سه باهم شدید باک نیست . چون پاسی از شب بگذشت مزدك بانک کوس و بوق شنید خرم شد گفت نوشیروان بگروید دیگر روز مزدك ببارگاه آمد قباد هرچه نوشیروان گفته بود با مزدك بگفت مزدك شاد شد چون از بارگاه باز گشت قباد بخلوت مزدك را بخواند و نوشیروان بیامد و بسیار چیز از زروظار ایف پیش مزدك نهاد و نثار کرد و گذشتها عذر خواست

و از هرگونه تدبیر کردند آخر الامر قرار بر آن افتاد که نوشیروان پدر را گفت تو خدایگان جهانی و مزدک پیغامبر خداست سپهسالاری این قوم بمن ده تا چنان کنم که درهمه جهان کس نماند که این مذهب داشته باشد گفت فرمان تراست پس گفت تدبیر این کار آنست که مزدک بدین شهرها و ناحیتهای که بوی گرویده اند کس فرستد و گوید که از امروز تا سه ماه دور و نزدیک بفلان هفته و فلان روز همه بسرای ماگرد آیند و ما تدبیر برك و ساز و سلیح ایشان میکنیم چنانکه هیچکس نداند که ما بچه مشغولیم و روز میعاد خوانی بنهند پیش مردم و طعام بخورند پس بسرای دیگر تحویل کنند و بمجلس شراب آیند و هر يك هفت قدح شراب بخورند و پنجاه پنجاه بیست بیست خلعت من پوشانند و اسب و ساز و سلیح میدهند تا همه بخلعت پوشیده شوند پس هم درست خروج کنیم و مذهب آشکارا کنیم [هر] که در مذهب آید امان دهیم و هر که خلاف کند بکشیم قباد و مزدک گفتند صواب اینست و هم برین اتفاق برخاستند مزدک بهمه جاها نامه کرد و دور و نزدیک را آگاه کرد که باید که فلان ماه و فلان روز همه بحضرت حاضر آیند تا همه بخلعت و ساز و سلیح و اسب آراسته شوند که اکنون کار بمراد ماست و پادشاه پیش روست پس بر وعده هر دوازده هزار مرد حاضر آمدند و بسرای پادشاه شدند خوانی دیدند نهاده که هرگز کس چنان ندیده بود قباد بر تخت بنشست و مزدک بر کرسی و نوشیروان میان بسته ایستاده یعنی که من میزبانم و مزدک بس شادمان بسود و نوشیروان هر يك را برخوان

می‌نشانند تا همگنان نشستند و نان بخوردند و از این سرای در آنسرای دیگر شدند مجلس شراب دیدند که چنان هیچ ندیده بودند قباد بر تخت نشست و مزدك بر کرسی و ایشانرا همچنان بترتیب بنشانند و مطربان سماع برکشیدند بنواهاه خوش و ساقیان شراب در آوردند چون دوری چند بگشت غلامان و فراشان در آمدند دو بیست تختهای دیبا و لفافهای قصب بردست نهادند و پیش مجلس بایستادند زمانی پس نوشیروان گفت جامها در آنسرای یرند که اینجا انبوهست تا بیستگان و سیگان آنجا می‌آیند و خلعت می‌پوشند و از آنجا میروند و می‌ایستند تا جمله پوشیده شوند آنگاه ملك و مزدك بامید آن آیند و چشم برافکنند و نظاره کنند پس در آن خانه باز کنند و سلاحها بیارند و نوشیروان از پیش کس بدهها فرستاده بود و مردی سیصد حشرخواستہ بابیلی که سراپها و باغها پاك کنند چون مردم از دهها بیامدند همه را در میدان گرد آورد و در استوار کرد پس ایشانرا گفت خواهم که امروز و امشب بسیاری چاه در این میدان کنده باشید هر یکی مقدار يك گزو خاک چاه هم آنجا بگذارید و دربانان فرمود که چون این چاه کنده باشند همه را بازدارند و نگهدارند که کسی از ایشان نرود و شبانه مردی چهارصد را در سلاح کرده بود و در میدان و در سرای پنهان داشته و گفته هر بیست و سی را که از آن مجلس در سرای فرستم شما ایشانرا بدان دیگر میدان برید و هر يك را برهنه میکنید چون جامه‌داران در آنسرای شدند دو بیست اسب با ساخت و زر و سیم و شیرها و کمرهای شمشیرها بزرپیش آوردند نوشیروان

فرمود که در آنسرای برید ، ببرند پس بیستگان و سیگان
بر میکرد و در آن سرای می فرستاد و ایشان را بدان دیگر بمیدان
می بردند و سرنگون در چاه میکردند و بخاک می انباشتند تا
همه را بر این علامت هلاک کردند آنکه نوشیروان پیش پدر
آمد و پدر و مزدک را گفت همه را بخلعت پوشانیدم و در میدان
آراسته ایستاده اند برخیزید و نظاره کنند تا هر کس زینتی
ازین خوبتر ندیده اند قباد و مزدک هر دو برخاستند و در آنسرای
شدند و از سرای بمیدان شدند چون بمیدان آمدند نگاه کردند
همه میدان سر تا سر پاها دیدند در هوا. نوشیروان روی بمزدک
کرد و گفت لشکری را که پیش رو تو باشی خلعت ایشان
ازین بهتر نتواند بود . تو آمدی که مال و تن ما همه بیاد
دهی و پادشاهی از خانه ما بیرون بری، باش تا ترا نیز خلعت
فرمایم و در میان میدان دکانی بلند فرموده بود و چاهی بر آن
دکان کنده فرمود تا مزدک را سرنگون در این چاه کردند و
بخاک بر انباشتند و گفت ای مزدک در گرویدگان خود بنگر
و نظاره میکن و پدر را گفت دیدی رای فرزانه گاه اکنون
مصلحت تو در آنست که تویک چندی در خانه بنشیننی تا مردم
و لشکر بیار آمدند که این فساد از سست رای تو برخاست پدر
را در خانه نشاند و فرمود تا مردم روستا که از بهر چاه کردند
آمده بودند دست باز داشتند و در میدان بگشادند تا مردم شهر
و ولایت و لشکر در آمدند و نظاره کردند و نوشیروان پدر
را بند بر نهاد و بزرگان را بخواند و بحجت پادشاهی بنشست
و دست بداد و دهش برگشاد و این حکایت از وی یادگار
بماند تا خداوندان عقل بخوانند و یاد گیرند .



بررسی تاریخی و مادی

در

عقاید مزدک

تألیف :

دکتر سیدعلی مهدی نقوی خیال امروهوری



تهران - خیابان ناصرخسرو

تلفن ۳۱۳۴۲۴

مشخصات کتاب :

- تعداد : دوهزار جلد
- کاغذ : ۷۰ گرمی
- چاپ : پیام - تهران
- حروف چینی و تنظیم صفحات : مهدی چاقوچی
- نقاشی جلد : آتلیه شیوه «نجومی»
- چاپ جلد : شرکت چاپ گوته
- صحافی : مینو
- تصحیح و تنظیم مطالب : اسکندر محبوب کار
- پایان چاپ : مرداد ۱۳۵۲

مقدمه‌ی ناشر

آقای دکتر «سید علی مهدی نقوی خیال امروہوی» اہلی و تبعہ کشور پاکستان در دانشکدہ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تہران بہ کسب دانش پرداختہ و با تحقیقی جامع و بدیع رسالہ پایان نامہ دکترای ادبیات خود را در موضوع « بررسی تاریخی و مادی در عقاید مزدک » بہ رشتہ تحریر درآورده است .

با توجہ بہ اینکہ زبان فارسی ، زبان دوم ایشان است ، ممکن است در ترکیب جملات نارسائی ہائی مشہود گردد ، ولی آنچه مسلم است این دقیق ترین تحقیقی است کہ تاکنون دربارہ «مزدک» و آئین او چاپ و منتشر شدہ است .

بدیہی است ناشر هیچگونہ مسؤلیتی از نظر صحت و سقم مطالب کتاب نداشتہ و قضاوت دربارہ آن را بہ عہدہ محققین و صاحب نظران واگذار می کند .

پیش گفتار

ممکن است در محیط علمی سؤالی پیش آید که چرا موضوعی را که مستشرق نامی «کریستین سن» و دانشمندی معروف چون «کلیما» و «جی ، جی مودی» و دیگران بطور اساسی مورد تحقیق قرار داده اند، دوباره مورد بررسی قرار می‌دهیم؟ موضوع اینست که عصر جدید به ما آموخته است که هر نهضتی که واقعاً از نظر علمی اساسی محکم داشته و تسامحاً برای مطالعه و سنجش مورد کنجکاوی واقعی قرار نگرفته، باید با کمک وسائل علمی جدید و تحقیقات بیشتر مورد بررسی واقع گردد،

تا همگان از ارزش چنین نهضت‌های تاریخی آگاهی حاصل کنند . هرچند محقق اروپائی « کریستین سن » پس از جمع‌آوری مآخذ تاریخی، عقائد «مزدک» را بررسی نموده است ، شاید در نظر کارشناسان جدید مورد قبول واقع نشده باشد ، زیرا غالباً به اعتبار روش تحقیقی تنها جمع‌آوری مآخذ تاریخی یا نتیجه‌گیری بی‌طرفانه ، تا وقتی که قضاوت محقق جنبه مثبت نداشته باشد ، کافی نیست .

بنابراین نگارنده تصمیم گرفت که صرف نظر از عقائد دینی ، طرز تفکر اجتماعی «مزدک» را نیز مورد بررسی قرار دهد .

بنظر میرسد مآخذ تاریخی درباره ظهور «مزدک» و جنبش مزدکی بطور کلی از تعصبات شخصی و کینه توزی‌های سیاسی و دینی مبری نباشد و علتش این است که مورخان از وقایع ادوار گذشته ، آگاهی کافی نداشته و بیشتر به نقل بی‌کم‌وکاست مسموعات خود اکتفا میکردند؛ یا وضع اجتماعی آنان و اوضاع سیاسی زمان به نحوی بود که نمیتوانستند از عهده وظیفه خود برآیند . یا اینکه عمداً نخواستند خوانندگان را از اصل و منشاء حوادث و رویدادهای تاریخ گذشته ، آگاه کنند .

در این صورت تنها مآخذ تاریخی به ما کمک نمی‌کنند که اصل حقیقت تاریخی را دریابیم و اگر فقط به نوشته‌ها، تکیه کنیم ، نمیتوانیم نتیجه واقعی را بدست بیاوریم مگر اینکه مآخذ تاریخی دست اول و دوم را بررسی نموده و ریشه اصلی را پیدا کنیم .

منظور از جمع‌آوری موارد تاریخی، فقط این نیست که روایات ظهور «مزدک» و عدم موفقیت جنبش مزدکیان را جمع‌آوری کنیم بلکه مقصود این است که از وسائل تاریخی کار علمی را آغاز کنیم تا دکتربین

«مزدک» در ردیف نهضت‌های انقلابی بزرگ جهان جای بگیرد و نقاب افتراهای تاریخی از چهره حقیقت برطرف گردد .
چنانکه گفتیم مآخذ تاریخی درباره «مزدک» از تعصب خالی نیست، زیرا بگفته «رینالد نیکلسون»^۱ بیشتر نویسندگان در وقایع نگاری عصر ساسانی عقیده «مزدک» را کاملاً درک نکرده، دور از تعصب سخن نگفته‌اند. بدیهی است هیچ متفکر و مصلح بشر دوست، غارتگر دین و اخلاق نبوده مگر اینکه پیروان نااهل در مقام سوءاستفاده روشی را اختیار کردند که دانسته یا ندانسته سبب بدنامی رهبران و مصلحین خود، گردند .

چنانکه می‌بینیم «مزدک» تصادفاً با روش غارت‌گرانه پیروان خودش از مقام شامخ رهبری خود به ناکامی گرائید و مورخین متعصب فرصتی یافتند که روش فکری او را مورد ایراد و استهزاء قرار دهند . در این زمینه اگر نظرات مورخین را قبول کنیم که عقیده «مزدک» جز غارتگری، تن‌پروری و شهوت‌رانی نبوده، یا شورشی موقتی بوده که بی‌چیزان و اشخاص فرومایه بوسیله «مزدک» بوجود آوردند، یا اینکه دکترین «مزدک» اصلاً به فلسفه انقلابی علاقه‌ای نداشت، در این جا سؤالی دیگر پیش می‌آید و آن اینست که :

چطور ممکن بود از پیدایش آئین «زردشت» تا قتل «مزدک» (۵۲۸ میلادی) در آئین ایران کهن دگرگونی دیگری پیدا نشده باشد؟ درحالی‌که تحول لازمه تفکر بشری است. بنابراین اگر به بررسی بیشتری در این باره پردازیم، می‌بینیم که در تاریخ اندیشه‌های دینی و فکری ایران قدیم «مانی» و «مزدک» مبتکرانی بودند که آئین ایران پیشین را

تغییر داده و در روش اندیشه بشری رنگ تازه‌ای ایجاد کردند. و هر چه بوسیله قیام «مزدک» پیش آمد، نتیجه طبیعی همین تحول بوده است. از عقائد «مزدک» برمی آید که نهضت مزدکی گرچه کاملاً بر اساس مادی‌گری پدیدار^۱ شد، ولی جنبه مذهبی داشت و از مطالعه اوضاع فتودالی عصر ساسانی پیدا است که در مقابل حکومت طبقات روحانی اعیان و اشراف (Aristocrats) لازم بود که مطابق زمان، مصلحی یانهضتی جدید، جامعه را از فقر و بردگی رهایی بخشد.

برای بررسی چنین اوضاع عمده قسمت مآخذ تاریخی که فعلاً در دست داریم، بسیار محدود است و از دو، سه منبع بیشتر تجاوز نمی‌کند. علاوه بر این هیچ اثر مستقلی از «مزدک» و مزدکیان وجود ندارد زیرا به گفته مورخین، اثر «مزدک» و پیروانش به دستور «خسرو-انوشیروان» نابود شدند.

مآخذی که قبلاً بوسیله «کریستین سن»، «کلیما» و محققین دیگر جمع‌آوری شد، سه نوع است.

یکی نوشته‌های مورخین یونانی و رومی که معاصر «مزدک» بودند. دیگر تاریخ نگاران اسلامی و سوم مورخین ایرانی دوران اسلامی. از نظر قدمت، «یشوع استلیت سریانی»، معاصر «مزدک» (۵۱۵ میلادی) و مورخ یونانی «پروکوپوس» (Procopius) اهل قیصریه، فلسطین (۵۶۲ میلادی) که در عصر «انوشیروان» میزیسته از همه بیشتر اهمیت دارند. دیگر شرحی است که «عبداله ابن المقفع» در حدود نیمه قرن دوم هجری نوشته و بعدها مورخین دیگر از روی آن استنساخ کرده‌اند و مفصل‌ترین صورتی که از آن در دست است پس از،

از میان رفتن کتاب «ابن مقفع» موسوم به «سیرالملوک العجم» که ترجمه پهلوی «خدای نامه» بوده است. در کتاب «نظم الجوهر ابن بطریق»، «ابن-قتیبه» (۲۱۳ - ۲۷۰ یا ۲۷۱ هـ) صاحب کتاب «المعارف» و «یعقوبی» در تاریخ خود درباره «مزدک» اشاره کرده اند .

«تیوفانس» مورخ رومی بیزانسی در نوشته‌های خود از «مزدک» یاد کرده است .

آثار مورخین ایرانی و عرب مثل «تعالی» متوفی در سنه ۷۳۲ ، «حمزه اصفهانی» (اواسط قرن چهارم) ، «ابوریحان بیرونی» (۳۶۲-۴۴۰) و دیگر مورخین و گویندگان فارسی زبان علاوه بر «فردوسی طوسی» ، «خواجه نظام‌الملک» ، «ابوالعلاء» ، «محمد بن عبید» صاحب «بیان‌الادیان» مفصلاً وقایع «مزدک» را نوشته «حمداله مستوفی» ، «حافظ ابرو» ، «سید-ظهیرالدین مرعشی» ، «امیر دولت شاد بن علاءالدوله» ، «میرخوند» ، «میرزا محسن کشمیری» ، «ابوالفرج اصفهانی» (۴۸۴-۳۵۶) صاحب کتاب «تبصرة العوام فی معرفة الانام» شرح حال «مزدک» را مفصلاً نوشته اند .

اما آنچه که مؤلف «دبستان المذاهب» در کتاب خود اثر «مزدک» را بنام «دبستان» نشان داده است ، باور کردنی نیست . زیرا که خود مؤلف کتاب «دبستان المذاهب» ، (دبستان) را ندیده ، بلکه روایت «شهرستانی» را نقل کرده است و «شهرستانی» نیز خود اثر «مزدک» را ندیده بلکه از «ابن ندیم» گرفته است . بنابراین وجود چنین کتاب باور کردنی نیست .

متأسفانه بیشتر مؤلفان در اثبات وجود اثر «مزدک» ، «دبستان-المذاهب» را ذکر میکنند . اما حقیقت این است که پس از انقراض دوره ساسانیان ، هیچ اثری از دین «مزدک» باقی نمانده . پس چگونه

باور کنیم که به گفته صاحب «دبستان المذاهب» کتابی بود به اسم «دبستان» که دو نفر از پیروان «مزدک» آن را به فارسی ترجمه کرده‌اند و گروه باقیمانده مزدکیان در ضمن تبلیغات از آن استفاده نمودند. در این زمینه «گیدی»^۴ نیز تردید میکند.

نویسندگانی که درباره نام و نشان و آراء و عقائد «مزدک» و در ضمن گرایش «قباد» به دین «مزدک» و مخالفت مؤبدان و اشراف و توطئه «خسروانوشیروان» به قتل عام مزدکیان، اظهار نظرهایی کرده‌اند، جز اعاده روایات، سخنی تازه درباره تفکر اجتماعی «مزدک» نگفته و در بیشتر موارد مطالبی باور نکردنی افزوده‌اند. بنابراین برای ما جز این چاره‌ای نیست که از طومار روایات نکاتی را انتخاب کنیم که برای این کتاب مفید باشد و البته آنچه غیر مفید است بطور اجمال و با شرح دلائل تردیدی، نقل می‌کنیم.

در اوان بررسی این تاریخ و در ضمن کنجکوی صحت روایات و سنین به مشکلی که همیشه مواجه بودم، تضاد در، درست نقل کردن روایات نویسندگان بوده است و غالباً در احساس چنین ناراحتی‌ها حق بانگارنده است و شاید در ضمن همین اشکالات تاریخی «دیاکونوف» نیز شکایت کرده است، چنانکه میگوید: «مؤلفان فارسی و عربی قرون وسطی به آثار دیگری هم که متعلق به دوره ساسانیان است، اشاره نموده‌اند ولی همیشه اشارات و نظریات آنها با یکدیگر تطابق نداشته است.»

پیش از اینکه بحث درباره عقاید «مزدک» را آغاز کنیم، باید اجمالا عقاید «زردشت»، نهضت «مانی» و علت‌العلل پیدایش آئین

«مزدك» را مورد بررسی قرار دهیم .

قبلاً باید بدانیم که آئین «زردشت» که از زمان «اردشیر» به تاج و تخت وابستگی داشت^۵ به دوگانه پرستی مبتنی بوده و از نظر این آئین مبداء خیر از مبداء شر جدا بود. منظور اینست که آنها اعتقاد به روش «دوخدائی» داشتند ، یکی خدای خیر و دیگری خدای شر و هرچه در این جهان مربوط به خیر و روشنی و زیبایی بود در تصرف مبداء خیر، یعنی خدای خیر و آنچه به بدی یا تاریکی تعلق داشت ، وابسته به عالم سفلی میدانسته و عالم سفلی به اصطلاح متصوفان عالم «ناسوت» است . از نظر «زردشت» گوشه گیری ، بیکاری و مردم آزاری درست نبوده ، بلکه او انسان را موظف میدانست که زندگی را از دروغ، بدی و پستی اندیشه پاک کند . فدیة ، قربانی و خوردن مسکرات را بیهوده می شمرد . زهد و ریاضت که غالباً در بیشتر ادیان قدیم که تا این روز سنت های آنها باقی مانده اند ، در دین زردشتی وجود ندارد .

درباره جبر و اختیار عقیده «زردشت» اینست که انسان در پذیرفتن خیر و شر آزاد محض است. نجات یا عدم نجات بشر به کردار نیک و بد او مربوط است. بدبختی انسان را به سرنوشت ازلی مربوط دانستن از نظر «زردشت» معنی ندارد .

صرف نظر از عقائد دیگر اخلاقی و اجتماعی «زردشت»، تنها عقیده ثنویت است که بعداً بر همین اساس ، «مانی» عقیده دوگرائی خود را استوار کرد و نظرات خصوصی آموزش مذهبی و بشردوستی را به ثنویت زردشتی درهم آمیخت و همچنین مذهبی تازه را بوجود آورد که در آن عقائد : زردشتی، مسیحی، زروانی ، صائبی ، مندای و حرانی ترکیب

شدند و در این دگرگونی تحولی دیگر به وقوع پیوست که «مزدکیت» نام گرفت .

علت استنساخ دین «مانی» از آئین «زردشت» جز این نبوده که مردی در اوان تبلیغات عقاید خود به مسافرت‌هایی پرداخت و در اثنای مسافرت با ادیان مختلف آشنائی پیدا کرد و با مخلوط کردن عقاید مختلف ، دینی تازه بوجود آورد. تاویلاتی که «مانی» در دین «زردشت» آورد ، مورد قبول موبدان زردشتی واقع نشد و چندی نگذشت که این مرد نابغه را که به اسم «مانی» معروف شده بود، به قتل رساندند.

به گفته «دباکونوف» : «بعقیده مانویان انسان بارفتار و کردار خود به یاری هستی خویش باید به رهائی ذرات روشن وجود خود، جهانی که او را احاطه کرده است، بکوشد و بدینوسیله مبدا روشنائی را در مبارزه و نزاع با بدی ، یاری کند. »

تعالیم «مانی» که علیه حکومت جور و بیدادگری بود و اصول عالی اخلاقی را ترویج میداد به سرعت در میان ساکنان شهرها و بین بازرگانان و صنعت‌گران رواج یافت .

بنا به عقیده همین مورخ مقاومت مانویان علیه دولت و دین رسمی جنبه منفی داشت ولی از همین مذهب «مانی» بعداً تعلیمی پیدا شد که نزاع و مبارزه علیه شر را در دنیا ترویج میکرد و این مبارزه در درجه اول با دولت ملوک الطوائفی «فتودالیسم» و روحانیون و خانواده‌ها و مالکان بود. طبق اطلاعاتی که در دست داریم در اواخر قرن سوم بعد از میلاد يك عقیده افراطی چپ دیگری پیدا شد که پیروان آن خود را «دریست دینان» یعنی «حنیف» می‌نامیدند و از مؤمنان آئین حنیفی میدانستند.

دربندو امر چنین بنظر میرسد که بامقایسه با مذهب مانوی، اساساً در این تعلیم چیز تازه‌ای وجود ندارد ولی تأیید اینکه پیروزی خیر بر شر، تا اندازه‌ای انجام شده و آدمی را بر این داشت که برای غلبه اساسی و پیروزی قطعی بر بقایای شر باید فعالیت بیشتری از خود نشان دهد. بنابراین میتوان فهمید که چرا این تعلیم پرچمدار يك نهضت بزرگ ملی در قرن پنجم در ایران شد و نام این نهضت همان نهضت مزدکیان است که نام مؤسس آن «مزدك» نامیده شده است.

«مزدك» از این تعلیم تازه برای مبارزه با دولت استفاده کرد. جنبه دینی و فلسفی و روحانی و اخلاقی این تعالیم ظاهراً مورد توجه و عنایت «مزدك» نبوده بلکه در نهضت مزدکیان یکرشته درخواست‌ها و نظرهای اجتماعی دیده می‌شد. پس به مناسبت همین عقیده ثنویت، «زردشت» و «مانی»، «مزدك» می‌گوید: اینك زمانی فرا رسیده که اصل نیکی بر اصل بدی پیروز شده و بدی فاقد شعور و اراده و موجد هرج و مرج کامل و بی‌نظمی مطلق است. بنابراین انسان باید بکوشد تا بقایای شر را از روی زمین محو و زایل کند. پشتیبان و رواج‌دهنده این شر بیش از همه دستگاه دولت می‌باشد و مظاهر آن عدم مساوات اجتماعی و مالی در بین مردم است. بنابراین در درجه اول باید این عدم مساوات از بین برود. از این جهت نهضت «مزدك» يك تعلیم دینی نبود که بطور منفی اقدام نماید، بلکه تعلیمی بود بر ضد دولت ملوك الطوائفی آن عصر. علاوه بر آن نهضت «مزدك» بیشتر جنبه آزادیخواهی، مخصوصاً دموکراسی کشاورزی داشت و به همین جهت «طبری»، «مزدك» را مروج مذهب «زردشت» در میان مردم ساده میدانند.

مهمترین علت اضمحلال دین
«زردشت» پیش از وجود آمدن
و نفوذ «مانویت»
علت اضمحلال دین «زردشت»

خودخواهی موبدان بود که تدریجاً در زمان ساسانیان شیوع یافت و در این زمینه اشراف پشتیبان آنها بودند. اگر بر موضوع فعالیت موبدان برای تحکیم طبقه اشراف پی ببریم، می‌بینیم که تقریباً در همه ادوار گذشته معبدهای دینی، پشتیبان طبقات بالا بودند و عصر ساسانی نیز از چنین اعمال غرض‌ها بی‌بهره نبوده است. در آن زمان آتشکده موبدان یک‌کانون سیاسی بوده و با پشتیبانی طبقات اعیان و اشراف در سایر نقاط کشور تأثیراتی عمیق داشتند.

کتاب معروف پهلوی «مینوک‌خرد» که در اواخر دوره ساسانی نوشته شده، دربارهٔ بدکارهای روحانیون چنین حکایت می‌کند:^۶
« اصل عیوب روحانیون، ریاکاری، شهوت رانی، بی‌توجهی به‌وشایف دینی و اخلاقی و تعصب بوده است. »

بنابراین میتوان گفت که در زمان ساسانیان خودخواهی دینی‌مغان به‌حد خودسری دینی (Religious-Anarchy) رسیده بود و چنین اوضاع به‌هیچ‌وجه به‌اصالت آئین «زردشت» تعلق نداشت. برای دانستن اوضاع این طبقه از روحانیون باید دقیقاً فعالیت‌های مرموز و دامنه‌دار آنها را بررسی کرد تا علت پیدایش مانویت و مزدکیت بیشتر روشن گردد.

علت دیگری که موجب اضمحلال عقاید «زردشت» شد، پیدایش مانویت و تصادم با ادیان دیگر است. زیرا که دین زردشتی قبل از پیدایش دین مانوی با مسیحیت و مذاهب کلدانی و صائبی و غیره آویزش داشت.

این ادیان از طرف غرب به ایران وارد شده بودند و از جانب دیگر ادیان مشرق زمین، مانند بودائی با آئین «زردشت» در ستیز بودند. علاوه بر این فلسفه یونان نیز بر مکاتب گوناگون ایرانی تأثیراتی داشت. بنابراین در چنین اوضاع چاره‌ای نبود که دین مزدائی در مقابل عقاید مترقیانه آن زمان که به سرعت گسترش پیدا کردند، اصالت خود را از دست بدهد. مانویت چون از نظر آموزش دینی و اخلاقی و فلسفی ترکیب خاصی داشت و با عقاید ادیان قدیم، مانند مسیحیت و بودائی ترکیب شده بود، نفوذ بیشتری در ایران و کشورهای دیگر پیدا کرد و آئین «زردشت» را به عقب رانده، موجب شد که پیروان دین زردشتی، مانویت را بدعت خطرناکی بدانند.

در چنین زمان اختلافات دینی مزدکیت جنبشی بود که ساختمان باقیمانده مزداپرستی کهنه را از پا در آورد. «مزدك» از نظر شخصیت مذهبی خود یکی از موبدان زردشتی بوده و بنا به گفته مورخان، موبد موبدان یعنی «قاضی القضاة» بوده است.

اندیشه مذهبی «مزدك» از نظر جنبه مذهبی با «زردشت» و «مانی» چندان مغایر نیست. اساس افکار او همان ثنویت است که «زردشت» و «مانی» داشتند. اما دکتربین «مزدك» دارای عواطف و تمایلات بشر-دوستی بیشتری بوده است. می‌بینیم که «زردشت» به دو نیروی اصلی عقیده داشته، یعنی خدای نیکی و دیگری خدای بدی. «مانی» نیز به دو اصل قائل بود. نور و تاریکی. «زردشت» و «مانی» بر پایه دو گانه پرستی فکر می‌کردند و عقیده داشتند که خوبی و بدی هر دو نیروی بزرگ‌اند و در حدود خود در جهان فعالیت‌هایی دارند. «مزدك» نیز بر این عقیده

بود. او هم به دو اصل اعتقاد داشت. اما در نظر «مزدک»، «نور» در فعالیت آزاد محض است و مربوط به جهانی است که ما احساس میکنیم. ولی تاریکی مثل نور در فعالیت آزاد نیست. بلکه هر دو بر حسب تصادف است نه از روی قصد و اختیار.

«مزدک» برعکس «مانی» میخواست که عقاید مذهبی را برای اصلاح اوضاع جامعه بکار برد. از نظر «مزدک» مردم عامه در مقابل طبقات حاکمه تنها با داشتن عقیده دینی نمیتوانستند از فقر و بردگی و بیچارگی نجات پیدا کنند. مگر اینکه براساس برنامه اقتصادی با ناراحتی‌های زندگی و کشمکش‌های طبقاتی مبارزه کنند.

تاویلاتی که «مزدک» در آن زمان ایراد کرد، دگرگونی‌های تازه‌ای بوجود آورد و باعث افول طبقات روحانی و اشراف شد و انظار طبقات کهنتر را جلب نمود.^۷

مهمترین جنبه اندیشه «مزدک» این بود، که علت عدم مساوات و ایجاد ناراحتی‌ها، مالکیت زن و خواسته‌است. پس برای بوجود آوردن اجتماعی که بر پایه عدل استوار باشد، لازم دانست که همه مردم بطور مساوی از زن و خواسته بهره ببرند.

اما مورخینی که بر موضوع اشتراك زن اشاره میکنند، کمتر سخن از اشتراك حاکمیت میکنند در صورتیکه اصل سخن «مزدک» و جوهر انقلاب در اشتراك مالکیت بوده است و شاید همین جنبه بشر-دوستی «مزدک» است که «اقبال لاهوری» او را پیغمبر مردم‌گرای ایران باستان نامیده است.^۸

مورخین پیشین آنچه راجع به «مزدک» و مزدکیان اظهار داشته‌اند،

جز این نبوده که «مزدك» را غارتگر دین و اخلاق مجسم سازند و عقایدش را واهی و خرافات بشمار آورند. اما حقیقت چنین نبوده است. بزرگترین اتهامی که مذهب «مزدك» را فاسد ساخته ، اشتراك زن ، بوده است اما هیچ يك از نویسندگان متعصب مفهوم لغوی این اصطلاح را تشریح نکرده اند .

در این زمینه باید به اطمینان ادعا بکنیم که «مزدك» چیزی دربار اشتراك زن ، خلاف اخلاق انسانی^۱ نگفته ، جز اینکه میخواست از او خواسته بین مردم مثل : آب و هوا مشترك باشد . اما تهمت‌هایی که مورخین قدیم درباره اشتراك زن میزنند، مورد تردید است. زیرا مآخذ تاریخی که در دسترس داریم، سلسله روایاتی را دارا است که از روی بدبینی نوشته شده و جز این چاره‌ئی نیست که بادقت به افتراها و تهمتهای بی بربیم و راستی و حقیقت را بیرون بیاوریم .

و بنا به گفته «شیخ محمد خیابانی» نه تنها مردم ایران بلکه تمام مردم جهان باید بخود بیالند که درد دنیا برای اولین بار ، چنین اندیشه‌ای زائیده شد که پرچمدار تمایلات انسان‌گرایی در طی قرون متمادی بود و همیشه خواهد بود^۲ .

تاریخچه‌ی مختصر مزدك

«مزدك» با فتح میم و زای ساکن اسم شخصی بوده که در اوایل عهد «قبادساسانی» (۴۸۸-۵۴۱ میلادی) پدر «خسروانوشیروان»، مذهبی آورد که اصول آن با اصول «سوسیالیسم» از خیلی جهات شباهت داشت. و بنای آن بر اشتراك مال و عیال بوده است. «مزدك» در مدتی اندك پیروان بسیاری پیدا کرد و حتی «قباد» نیز تابع کیش او گردید. ولی چندی بعد «قباد» از سلطنت خلع شد و برادر وی «جاماسپ» به جای وی نشست.

(۴۹۶-۴۹۸ میلادی) .

«قباد» دوباره با كمك پادشاه «هياطله» و با مردانگی و اقدامات «زرمهر» از بزرگان مملكت به سلطنت رسيد ولی پسر وی «خسرو- انوشیروان» در همان دوره و لیعهدی خود در اواخر سال ۵۲۸ و اوایل ۵۲۹ میلادی «مزدك» و مزدکیان را قتل عام نمود و آن دین و مذهب را برانداخت ولی بعد از مدتی باردیگر کسانی که درخفا معتقد بر آن مذهب بودند در پی خیالات خود بوده و به عناوین مختلف، مکرر اسباب آشوب فراهم کردند و بارها برای «خلفای عباسی» اسباب زحمت شده و جنگ‌ها کردند و بالاخره در زمان «المعتصم بالله» (۲۱۸-۲۲۷ ه. ق) شکست خورده و گرچه باز هم تا حدود سال ۳۰۰ هجری قمری گاه و بیگاه سری می‌جانبانیدند اما در واقع دیگر کارشان ساخته یا به بیان دیگر از بین رفته بودند.^{۱۱}

از نظر مأخذ تاریخی ظهور «مزدك» در عصر «قباد» پسر «فیروز» بوده است. «پروکوپوس»^{۱۲} همین عقیده را دارد. «تسنر»^{۱۳} در ظرف مدت زمان میان سال‌های ۵۵۷-۵۷۰ میلادی رساله‌ای به زبان پهلوی دربارهٔ اوضاع سیاسی، اجتماعی، اداری و دینی دورهٔ ساسانی نوشته و «مزدك» را به عنوان مردی اصلاح طلب معرفی کرده و دربارهٔ تعلیمات وی اشاره نموده است. اما اسمش را بطور آشکار ذکر نکرده. «ابن‌البلخی»^{۱۴} نیز در ضمن تذکرهٔ خلع «قباد» و جانشینی برادرش «جاماسپ» ظهور «مزدك» را در همین مقارن تأیید می‌کند و جنبش مزدکی را طریقهٔ اباحت (مباح بودن) گفته است.

اگرچه ظهور «مزدك» را اجماع نویسندگان در عصر «قباد» دانسته‌اند اما اختلافاتی نیز به چشم می‌خورد. این اشتباهات شاید به علتی

پیدا شده که مورخین بر قیاس شخصی وقایع را ضبط کرده‌اند. چنانکه صاحب «زین الاخبار»^{۱۵} عقیده دارد که «مزدک» در روزگار امپراطوری «خسرو انوشیروان» ظهور کرده است. اما «دینوری»^{۱۶} میگوید که پس از ده سال پادشاهی «قباد» یکی از مردم «استخر» که «مزدک» نام داشت نزد وی آمد و او را به آئین خویش دعوت کرد.^{۱۷} دائرة المعارف دین و اخلاق نیز به همین عقیده مطابقت دارد.

دائرة المعارف اسلامی^{۱۸}، زمان ظهور «مزدک» را به اصطلاح (Interregnum) یعنی بین زمان اواخر پادشاهی «قباد» و اوایل دوره امپراطوری «خسرو انوشیروان» ذکر می‌کند. «ابوریحان البیرونی»^{۱۹} نیز به این عقیده است که «مزدک بن بامدادان» از اهل نساء که نخست موبد موبدان یعنی قاضی القضاة بود در روزگار «قباد» ظهور کرد و قابل به «ثنویت» گشت و روش اشتراك در زن و مال را رایج کرد.

در نظر نگارنده ظهور «مزدک» نیز در اواخر دوره امپراطوری «قباد» بوده است زیرا وقتی «مزدک» ظهور کرد «خسرو انوشیروان» زمام کشور را در دست نداشته، به همین علت است که «انوشیروان» کاملاً تعلیمات «مزدک» را درك نکرده و به علت جوانی، باتوطئه و سازش با روحانیون و طبقات اشراف، «مزدک» و مزدکیان را قتل عام کرد.

در «نامه خسروان»^{۲۰} نیز به این معنی اشاره شده که وقتی «مزدک» ظهور کرد «انوشیروان» شش ساله بود. اما این قیاس غالباً درست نمی‌باشد. زیرا که بچه شش ساله نمی‌تواند دريك توطئه بزرگ دخالت داشته باشد. «خواجه نظام الملك»^{۲۱} مذاکره‌ای را که بین «نوشیروان» و «مزدک» برگزار شد، مفصلاً شرح داده است و از این چنان برمی‌آید

که «انوشیروان» در آن موقع سن رسیدگی داشته ، اما به حد تعقل نبوده است . منظور اینست که ظهور «مزدك» در زمان «قباد» بوده و در توطئه ای که از طرف روحانیون و اشراف زادگان بوجود آمد، «انوشیروان» پرچمدار آن بوده است .

عزل «قباد» نیز نتیجه اقدامات نظری در باره کتاب «زند» مخالفان «مزدك» بود و علت مخالفت تأویلاتی بوده است که «مزدك» در کتاب خود آورد و روحانیون را خوش نیامد . «مزدك» میخواست که توجه مردم را به جهان مادی جلب نماید و بر اساس دین زردشتی اوضاع سیاسی و اقتصادی را عوض کند . از نظر تعلیمات «مزدك» روحانیون دانستند که «مزدك» به این وسیله آنها را نابود خواهد ساخت و شاید هم اندکی استنباط ایشان درست بوده است . کتابی که مزدك به اسم «زند» آورد تفسیر متجددانه ای بود که با دین مزدائی مطابقت نداشته است . چنانکه بیشتر نویسندگان اسلامی معتقدند «زند» تفسیری بود که «مزدك» بطور تأویلاتی مترقیانه نوشته اما بطور یقین نمی توان گفت که این کتاب پس از کشتار مزدکیان باقی مانده باشد . زیرا که پس از «مزدك» هیچ اثری از عقایدش باقی نمانده است . بهر حال مورخین اسلامی به این نتیجه رسیده اند که بعد از قتل «مزدك» کتابی بنام «زند» در ایران بوده است . چنانکه «الخوارزمی»^{۲۲} عقیده دارد که کتاب «زند» تأویل «اوستا» بوده است . و چون «اوستا» را زردشتیان کتاب آسمانی می شمردند ، «زند» را بدعتی می دانستند . «کمال پاشا»^{۲۳} میگوید: پیروان زردشت کتاب «زند» را بدعت خطرناک

در آئین مزدائی می‌پنداشتند و پیروان «زند» را زندیک می‌نامیدند. «شهاب‌الدین احمد الخفاجی»^{۲۴} میگوید: زندیک کسی را می‌گفتند که پیرو کتاب «مزدک» بوده و معربش زندیق را برای پیروان دین «مانی» و «مزدک» بکار می‌بردند. «ملا صالح مازندرانی»^{۲۵} در ضمن تحقیق لفظ زندیق کتاب «زند» را ذکر کرده است که به همین معنی مطابقت دارد. علاوه بر آن «محمد اسعد طلس»^{۲۶} به ضبط روایت «الخوارزمی» درباره کتاب «زند» مفصلاً بحث کرده و «زند» را تفسیر «اوستا» قرارداده است. بیشتر نویسندگان اسلامی که درباره آئین «زردشت»، «مانی» و «مزدک» مطالبی نوشته‌اند بر «خوارزمی» تکیه دارند. بنابراین درباره وجود کتاب «مزدک» قول «الخوارزمی» از همه مستندتر است. اما عده‌ای از نویسندگان اسلامی درباره کتاب «زند» چنان اظهار می‌دارند که گویا «مزدک» کتاب «زند» را به خاطر رسوا ساختن آئین «زردشت» نوشته است. مثلاً در نسخه «زیدی»^{۲۷} که تاریخ انتشار ندارد و نسخه قدیمی است در ضمن تشریح لفظ زندیق کتاب «مزدک» را به عنوان «زند» ذکر میکند و خلاصه‌اش اینست که کتاب «زند» فقط برای تبلیغ مشترک ساختن زن و خواسته بوجود آمده و همین مؤلف در شرح اصطلاح اباحت‌المحرم مینویسد: از نظر تعلیمات کتاب «زند»، ازدواج با دختر خواهر و اشتراك بین مردم جایز بوده است. «علامه تفتازانی»^{۲۸}، «طریحی فخرالدین»^{۲۹} و «سید نعمت‌الله جزایری»^{۳۰} در ضمن تشریح عقیده انکار صانع عالم و گرایش به «ثنویت» کتاب «زند» را ذکر نموده‌اند. امالحن این نویسندگان با مورخین دیگر اسلامی تفاوت ندارد و این‌ها مثل دیگران دور از تعصب سخن نگفته‌اند.

از نظر تواتر روایات چنین برمی آید که «مزدك» واقعاً کتاب مهمی بوجود آورد ولی هیچ يك از نویسندگان ذکر نکرده اند که در کدام زمان این کتاب بدست مورخین افتاده است. درحالی که پس از انقراض دوره ساسانیان هیچ اثری از «مزدك» و پیروانش باقی نماند. اما برمبنای روایات می توان پذیرفت که تعالیم «مزدك» که بوسیله کتاب «زند» داده شده بود روحانیون زردشتی را خوش نیامد و آنها ترسیدند که با تبلیغات مزدکی سنت های کهن و عقاید دیرینه مزدائی از بین برود یا تزلزلی در مجامع و مراجع سیاسی و مذهبی وارد بشود.

اما علت کینه توزی «انوشیروان»
با «مزدك» چه بوده؟ درحالی که
صرفنظر از ادعای اشتراك زن و

آویزش سیاسی بین
«انوشیروان» و «مزدك»

خواسته، تعلیم «مزدك» بر عقائد مذهبی مبتنی بوده است. در این زمینه چنان بر می آید که «انوشیروان» اینطور دریافت که «مزدك» دشمن امپراطوری مستقل ایران است و اگر با پیروان خویش سلطه ای بدست آورد ممکن است قدرت امپراطوری در سلسله شاهان ایران باقی نماند اما چنین نبود زیرا که در هیچ نوشته تاریخی به این موضوع برخورد نمی کنیم. وقتی به اوضاع دوره ساسانی نظر می کنیم چنین بر می آید که وضع آن زمان تا حدی نامطبوع بوده که «مزدك» مجبور شد قیامی را بوجود بیاورد تا مستمندان از نظام فئودالی نجات پیدا کنند. اما تصور «انوشیروان» نیز به جای خودش غلط نبوده، چنانکه «نظام الملک»^{۳۱} در کتاب خود مناظره ای را ذکر کرده است که بوسیله یکی از مؤبدان

زردشتی میان «انوشیروان» و «مزدك» برگزار شد و از آن پیدا است که انوشیروان مزدك را دشمن خود می‌پنداشت، زیرا در اثنای مذاکره، «انوشیروان» از «مزدك» می‌پرسد: «تو آمدی تا پادشاهی از خاندان ملوك عجم به فنا ببری؟».

درحالی که جریان چنین نبوده و «انوشیروان» بنا بعلت جوانی مقصود نهائی «مزدك» را درك نکرده جز اینکه مفتریان او را به فریفتند تا به نیرنگ، «مزدك» و مزدکیان را از میان بردارند. انوشیروان نیز به حيله و نیرنگ متشبث گشت و نه تنها به کشتار فجیع مزدکیان دست زد، بلکه پیروان «مانی» را نیز از میان برد.^{۳۲}

علاوه بر این بیشتر نویسندگان ادعا دارند که خسرو پس از قتل «مزدك» به لقب عادل^{۳۳} معروف شد و شاید این یکی از کارهای فوق العاده «انوشیروان» به شمار میرفت. غالباً این هم درست نبوده است زیرا در اثر عدم درك واقعیت، ناحق به کشتار خلق دست زدن را، عدل نمیتوان گفت.

«بلعمی»^{۳۴} درباره غارتگری مردم و هرج و مرج زمان «قباد» را ذکر کرده است. اما صرف نظر از عقیده تاریخی او که فعلاً مورد بحث نیست، مؤلف تعلیمات «مزدك» را نیز شرح داده است و از آن پیدا است که مردمان دوره «قباد» از عقاید «مزدك» سوء استفاده کردند و به غارتگری دست زدند و این اعمال از تعلیمات «مزدك» بدور بود.

نویسندگانی که اصلاً استعداد دانستن اوضاع آن زمان را نداشتند نتیجه گیری کرده اند که غارتگری مردم و ربودن زنان بر اثر تبلیغات «مزدك» بوده است ولی از بررسی تاریخی معلوم میشود در زمانی که

«مزدك» عقیده خود را ابراز کرد بینوایان حوصله‌ای نداشتند که اصول عقاید «مزدك» را درك کنند، بلکه آنها خواستند با فرصتی که بوسیلهٔ تعلیم «مزدك» بدست افتاده برای رفع احتیاجات فوری خود دست به غارت بزنند و اشراف Aristocrates را از میان بردارند .

«رینالد نیکلسون»^{۳۵} میگوید : «مزدك» مثل «افلاطون» فیلسوف نبوده که دربارهٔ يك ریاست اشتراکی ایدئولوژی خود را بروی کاغذ بیاورد و پس از آن با همکاری پیروان خود ، انقلابی ایجاد کند، بلکه او فقط مرد مبارز و مصلح بوده است .

«نولدکه»^{۳۶} عقیده دارد ایدئولوژی اشتراکی «مزدك» با سوسیالیسم عصر ما تفاوت دارد زیرا که اشتراکیت «مزدك» اساس مذهبی داشته در حالی که سوسیالیسم این زمان بر مادی‌گری استوار است، به همین علت نتوانست بر اساس مذهبی، برنامهٔ اقتصادی آن زمان، یعنی مشترك بودن خواسته و اشتراك بین مردم را قابل استفاده نماید و باید گفت که در این زمینه «مزدك» باشکست رو برو گردید .

قبل از اینکه در فصل‌های آینده مفصلاً به عقاید مذهبی، فلسفی، اقتصادی و اجتماعی «مزدك» پردازیم باید در نظر داشته باشیم که وی اصلاً فقط مجری عقیدهٔ مساوات اقتصادی زردشت خورگان بوده است که پیش از وی در ایران میزیسته است و تعلیماتش بر اساس عقاید «مانی» مبتنی بوده است .

از نظر «مزدك» آدمی را پنج نوع بدی از راستی برمیگرداند :
 ۱- تعصب ۲- خشم ۳- انتقام ۴- احتیاج و پنجمین عبارت است از مالکیت که از نظر «مزدك» از همه بالاتر است. کسی که از این بدی‌ها

به پرهیزد. به «اهورامزدا» می پیوندند.^{۳۷} او میگفت تنها زن و خواسته (مالکیت) میباشند که این بدیها را میان اجتماع بوجود می آوردند و مانع پیدایش دین و راستی میگردند. لذا باید این هر دو بین مردم مشترك باشند تا دین راستی میان جهانیان گسترش پیدا کند. از لحاظ تعلیمات مزدکی عدم اشتراك زن و خواسته، تعصب و مالکیت و احتیاج را بوجود می آورد و در نتیجه خشم و انتقام بین مردم پدید می آید به همین علت «مزدك» اشتراك زن و خواسته را تبلیغ میکرد. کسی که چنین عقیده داشت محال است که برای اباحت و فحشاء تبلیغ کند و آن اباحه و فحشاء که مخالفان «مزدك» مثل «ابن الندیم» و «آگائاس» به او نسبت داده اند بامبانی دیگر مزدکیان که طهارت، زهد، ریاضت و اجتناب از خونریزی بوده است، به هیچ نوع سازگار نیست.^{۳۸}

«مزدك» دارای معتقدات خاصی بوده که با استفاده از تعلیمات مانوی آنها را توسعه بخشید^{۳۹} و پیروان خود را به نوعی دعوت به پرهیز از بدیها کرد که اساس مذهبی هم از بین نرفت و نظریه ای که بر اساس مساوات اقتصادی استوار کرد، انظار مردم را جلب کرد.^{۴۰} در کتاب «روضه الصفا»^{۴۱} نیز درباره تعلیمات «مزدك» که همگانی بودن زنها و مالکیت بوده است شرح داده شده است و چنین نوشته که «مزدك» روابط جنسی خویشاوندان نزدیک را مجاز دانسته است. یکی از جنبه های تعلیم مذهبی «مزدك» این بوده که او ذبح حیوانات و خوردن گوشت و خون حیوان را منع می کرد. پیروان «مزدك» جامه های بسیار درشت بافت و خشنی بر تن می کردند و سراسر زندگی آنها توأم با سختی و کشتن نفس و پرهیز از لذات زندگی و توبه بوده است.^{۴۲} با چنین مبانی زهد و

ریاضت نمیتوان باور کرد که «مزدك» و مزدکیان به فسق و فجور و شهوت-رانی علاقه داشته باشند. آنچه دربارهٔ شعار و شخصیت «مزدك» به نظر میرسد بطور کلی بر تعصب مبتنی بوده است، و منظور نویسندگانی که در این زمینه استعداد نویسندگی خود را تلف کرده اند فقط این بوده که اندیشه‌های اصلاح طلبانهٔ او را دگرگونه وانمود نمایند.^{۴۳}

در بیشتر انقلاب‌های جهان
 اوضاع اجتماعی در زمان ساسانیان
 علت عمدهٔ دگرگونی اوضاع
 اجتماعی کشاکش بین تولیدکنندگان و بهره‌برداران، تزلزل در عقاید
 دینی، جور و تعدی طبقات بالا دست بر مردمان ضعیف و هرج و مرج
 در سازمان‌های دولتی بوده است. بنابراین در زمینهٔ بررسی تاریخی
 احتیاج داریم که علت الکل دگرگونی اوضاع مردم زمان ساسانیان را
 بدانیم تا بتوانیم سبب پیدایش جنبش «مزدك» را کاملاً درك کنیم.
 دربارهٔ وجود طبقات زمان ساسانیان «ثعالبی»^{۴۴} به دو طبقه اشاره
 می‌کند: یکی طبقهٔ بزرگان و دیگری عامهٔ مردم. اما از نظر مؤلف کتاب
 «تاج»^{۴۵} در زمان «اردشیر اول» چهار طبقه بوده اند:

- ۱- اشراف
- ۲- روحانیون
- ۳- پزشکان، ستاره‌شناسان و دبیران
- ۴- دهقانان و افزارمندان

اما تا زمانی که از نظر اقتصادی سیاسی و دینی اوضاع اجتماعی مردم بر ما روشن نشود نمیتوان به درستی دربارهٔ مردمان ساسانیان اظهار نظر کرد. در این زمینه از نظر محققین جماهیر شوروی که دربارهٔ ساسانیان مطالعاتی دارند، طبقات مردم بدین قرار منقسم بوده اند:

چنانکه می‌گویند:^{۴۶} «در ایران از عهد باستان به موازات بقایای سازمان عشیرتی و جماعت‌های روستائیان بردگی نیز وجود داشت. چندجور بندک بودند که «آن شهرک» یعنی بندگان اسیر و اخلاف ایشان را که اصلاً ایرانی نبودند، باید ذکر کرد».

«اتباع ایران» (اران شهرکان) تابع صاحب زمین «دهک» بودند و وی آمر و اختیاردار ایشان بود. روستائیان زیر دست دهک را دهگانان یعنی آدمهای «دهک» نیز می‌نامیدند. به عقیده برخی از محققان وضع گروه اخیر الذکر نزدیک به «کلن»های روم شرقی بوده است. و دهقان صاحب زمین در برابر این «کلن»ها مقام صاحب کار و ارباب را داشتند.»

از مآخذ تاریخی قدیم چنین برمی‌آید که در زمان ساسانیان وضع اداری کشور به «فتودالیسم» مبتنی بوده است، یعنی اشراف و مالکین چنان حیثیت و قدرتی داشتند که در مقابل آنها عامه مردم یا از حقوق سیاسی بطور کلی محروم بودند یا تا حدی از حقوق سیاسی کشور می‌توانستند بهره‌مند شوند.

بنا به گفته مؤلفان تاریخ ایران:

«نهضت مزدکی که رواج و افریافت مورد پشتیبانی تولیدکنندگان بلاواسطه که در انواع اراضی مستقر بودند قرار گرفت. این نهضت در مراحل اول فتودالیت در ایران به این سبب پدید آمد که فشار به آنها افزایش یافته بود و صاحبان اراضی می‌کوشیدند جماعت‌های روستائی را تابع خویش سازند و مرتباً از آن بهره‌کشی کنند. بنابراین دسته‌جات گوناگون روستائیان در نهضت مزدکی شرکت جستند.»^{۴۷}

«کلیما»^{۴۸} در این باره چنین اظهار مینماید:

«پیدایش هر جنبش طبیعی مربوط به وضع داخلی هر کشور در زمینه اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی هم زمان است و شکل اوضاع آن کشور هدف این جنبش را تعیین مینماید» .

«پیدایش مزدکی‌گری و تاریخچه آن نیز از این قاعده مثنوی نبوده است. چنانکه می‌بینیم وضع داخلی دولت ساسانی در حدود سال ۴۹۰ میلادی علل جنبش مزدکی را نشان میدهد. ریشه موجبات آن نیز مربوط به زمان‌های پیشتر است. در ایران قدیم چند طبقه وجود داشت که مهم‌ترین آن روحانیون و اشراف و پائین‌ترین طبقه رنجبر و دهقان بوده است. ضمناً اهالی شهرها اغلب به بازرگانی می‌پرداختند، یا اینکه جزء اصناف محسوب میشدند. از نظر تاریخی کلاً هفت خاندان همه امور مملکتی را در دست داشتند و بزرگترین مالکان آن دوره، معادن و تعداد کثیری برده را صاحب بودند» .

برده‌ها نیز دو قسم بودند؛ یکی «آن شهرک» که ایرانی بودند و صاحبان آنها می‌توانستند به دیگران قرض بدهند. متون حقوقی آن دوره حاکی از قرض دادن برده‌ها و فرزندان آنها است. اصطلاح دیگری که برای برده بکار می‌بردند، بنده بوده است اما فرق این اصطلاحات بر ما زیاد روشن نشده است.

مقام سلطنتی مافوق همه قدرتهای دیگر بود که از طرف خداوند به پادشاه ارزانی شده است. سلطنت موروثی بود ولی جمع اشراف می‌توانستند پس از مرگ پادشاه یکی از شاهزادگان خاندان دیگری را برای سلطنت انتخاب نمایند. در هر حال اشراف درجه يك، می‌توانستند همه نوع مشاغلی را داشته باشند، مثل: فرماندهی و فرمانداری و امور

درباری و غیره .

پادشاهان ساسانی، فرمانروای کل بودند و طبق قانون آن زمان هر خاندان جدید سلطنتی میبایستی خویشاوندی خود را به خاندانهای سلطنتی گذشته برساند. طبق معمول آن زمان اشراف، ملت را تشکیل می دادند و بیشتر منابع تاریخی حاکی از اعمال اشرافزادگان ایرانی است . مردم ده و اهالی شهرها مکلف به زراعت و گلهداری و انجام صنایع دستی بودند ؛ و بدین ترتیب ملت ملزم به انجام کار و پرداخت مالیات و هزینه های دیگر بوده است .

در تاریخ ایران به کرات از پادشاهان ، ملکه ها ، فرماندهان و روحانیون و غیره یاد شده ، اما در هیچ جا نامی از افراد ملت به میان نیامده است، با این وصف بازهم تعداد کمی از آنان را می توان شناخت. اینها به علت داشتن روحیه بزرگ و اهمیتی که دارا بودند بر بسیاری از افراد دیگر رجحان داشتند .

و اینان پیغمبران ایران باستان «زردشت، مانی، و مزدک» بوده اند. اینها نیز سعی داشتند که نسب خود را به اشراف برسانند . اما تنها «مزدک» به این که «سرموبد» بوده است قناعت می کرد .

درباره کشمکش طبقاتی دوره ساسانی سؤالی مهم پیش می آید که آیا وضع فئودالی و امپریالیستی آن زمان از حیث ساختمان یکی بوده است یا فئودالیسم نتیجه ملزم امپریالیسم بوده ؟ در این زمینه باید بگوئیم که در زمان گذشته همیشه امپریالیسم بر اساس فئودالی استوار بوده است زیرا امپریالیسم برای تحکیم بالا دستی خود فئودالیسم را پشتیبانی می کرد و فئودالیسم بر اساس دو نوع طبقات بوجود می آمد .

این طبقات یکی بر پایهٔ مذهب و دیگری بر پایهٔ قدرت، سازمان امپریالیستی را تشکیل می‌دادند. چنانکه می‌بینیم اوضاع سیاسی زمان ساسانی از همین تشکیلات برخوردار بوده است؛ و غالباً در هر زمانی که چنین اوضاعی بوجود آمد با شورش‌های شدید مواجه گردیده و در مقابل نیروی مردم عامه از پا در آمدند.

در این زمینه «هانری ماسه»^{۴۹} در کتاب خود به نام «تاریخ تمدن ایران» به عنوان «بی‌نظمی‌های اجتماعی و مذهبی در دورهٔ ساسانیان» چنین می‌نویسد:

« همه میدانیم که در دورهٔ ساسانیان جامعهٔ ایران بطور دقیق و مشخص به طبقات اجتماعی متضادی تقسیم شده بود. بین نجبا و رعایا از هر نظر اختلاف فاحش وجود داشت. به طوری‌که یکی از مؤلفین معاصر مینویسد:

« نجبا از حیث اسب، البسه، مسکن، باغ‌ها، زنان و نوکران از رعایا به‌خوبی تمیز داده می‌شدند.

مردان جنگی از هر نوع امتیازی برخوردار بودند. حتی در بین طبقات اجتماعی درجات مختلف دقیقاً رعایت می‌شد. هرگز مردی که در یکی از طبقات به دنیا می‌آمد حق ارتقاء به طبقهٔ بالاتر را نداشت. قانون به طرز خاصی از خانوادهٔ نجبا حمایت می‌کرد و همین امر باعث شد که پس از مدتی خانواده‌های مزبور در اثر قطع ارتباط با مردم و از بین رفتن اتحاد بین آنها رو به انحطاط نهادند.

ضمناً هیچ صنعتگری حق نداشت به حرفهٔ دیگری جز حرفهٔ خاص خویش به‌پردازد. پادشاهان ساسانی هرگز امور اداری کشور را به‌دست

روستازادگان نمی سپردند .

علت دیگر پیدایش جنبش مزدکی اضمحلال دین زردشتی و بوجود آمدن خرافات دینی نیز بوده و از نظر تاریخی بر میآید که این همه دستخوش تبلیغات فئودالی بوده است. زیرا که می بینیم در سیستم فئودالی بالعموم دستگاه دولتی راهنمایان دینی را مأمور میکردند که در مردم عقاید خرافاتی تبلیغ کنند تا مردم به دنبال افکار دیگر نروند.

روحانیون زمان ساسانی به جای حفظ اصالت دین زردشتی کوشش های خود را صرف دفع نفوذ ادیان معاصر می کردند. چنانکه از تواریخ پیداست در آن روزگار ادیان غیر زردشتی روی خوش نمی دیدند و طرفداران «مانی» از آغاز پیدایش این فرقه مورد آزار روحانیون «زردشتی» بوده و مسیحیان نیز تحت تعقیب بوده اند.

به این لحاظ تا زمانیکه مانی گری و مسیحیت رواج کامل نیافته بود، روحانیون زردشتی به این مذاهب هیچ اهمیتی نمی دادند ولی زمانی که روحانیون مسیحی تا اندازه ای پیروا شدند با شدت عمل روحانیون زردشتی روبرو گشتند. خلاصه اینکه در زمینه افزایش تأثیرات فئودالی بزرگان و نجبا و سربازان، روحانیون و دبیران سهم بیشتری داشتند و روحانیون در زمینه چنین فعالیت ها در رأس طبقات ممتاز قرار گرفته بودند:

نتیجه :
جامعه دوره ساسانی يك جامعه محافظه کار اشرافی مبتنی بر نظامات و مقررات غیر عادلانه بود و ویژه گی این جامعه عبارت بود از گذر تدریجی که از نظام دودمانی و بردگی به نظام

فئودال منتقل شد. در جامعه ساسانی غالباً متررات «کاست Cast» مانندی حکم فرما بود. «کاست» یعنی طبقات و قشرهای غیر قابل نفوذ اجتماعی، به این معنی که هر کس در طبقه‌ای زاده می‌شد، حق انتقال به طبقات دیگر را نداشت و تا آخر عمر باید در آن طبقه زندگی میکرد تا این که مرگش فرارسد.

پادشاه آن زمان نه تنها مظهر قدرت مطلقه سیاسی بلکه دارای مختصات مذهبی نیز بود و قدرت‌ش کمابیش جنبه «تئوکراتیک» Theocratic یعنی ظل‌اللهی داشت. و با دیوار ضخیمی از اشراف و اشراف منشی محصور و از مردم دور بود.

دربار شاه در عین حال دستگاه دولتی و مرکز بزرگ اداری برای تمشیت امور سپاه و دریافت خراج‌ها و جمع اخبار و اطلاعات جاسوسی و اجرای تشریفات بسیار عریض و طویل و حرم‌سرای وی محل انواع تحریکات پس پرده و تلقینات شوم نفاق اندازانه بود.

در پیرامون شاه حلقه‌های گوناگون اشراف روحانی و غیرروحانی قرار داشتند. اشراف مالک زمین‌ها و گله‌ها و دنبه‌های بسیار بودند. دهقانان وضعی نیمه برده داشتند و در قطعه زمین‌هایی که از املاک مالک بین آنها تقسیم شده بود کار می‌کردند. و مالیات «خراگ» میپرداختند. و خراج‌های سنگین به مالکین زمین می‌دادند. از نظر اقتصادی وضع شهرهای آن زمان خسته‌کننده بود، زیرا جمعیت دهقانان که از رژیم موحش و ظلمانی ده میگریختند به شهرها پناه می‌آوردند و به حساب بندگان شهریک‌ها «اناشهریک» محسوب می‌شدند. بنابراین زندگی در شهرها بدتر از دهات بود.

علاوه بر این در دوران سلطنت «فیروز» پدر «قباد» قحطی بزرگی در گرفت که هفت سال به طول انجامید . وقایع نگار «سوریائی» ، «یشوعا استیلیت» مناظر موحش آن را که در نواحی مرزی دیده است، چنین وصف می کند :

« قحطی همراه با خراج های سنگینی که «فیروز» پدر «قباد» برای جبران وضع بد مالی دولت بسته بود مردم را به ستوه در آورد. علت خالی شدن خزانه، علاوه بر غارت گری دربار و اشراف ، جنگ های متعدد با «هیاطله» و «بیزانس» بود. در سال ۴۸۴ میلادی ایران در جنگ با «هیاطله» دچار شکستی فاحش شد و به پرداخت غرامات کمرشکنی مجبور گردید . «بلاش» می خواست با گرفتن خراج های سنگین تری از زمین داران بزرگ به خزانه تهی مدد رساند اما این اقدامات منجر به آن شد که اشراف به سرکردگی «سوخرا» از دودمان اشرافی «خاندان-کارن» او را از تخت به زیر آورده، کور ساختند .

علاوه بر این خاقان های «هیاطله» با حملات متعدد خود بخشی از ایران شرقی را ویران و غارت کردند. در اثر همه این عوامل استیصال مردم به حدی رسیده بود که تحمل ناپذیر بود، و به این ترتیب در آستانه جنبش «مزدکی» در ایران، شرایط عینی برای انفجار از هر حیث فراهم شد .

اجماع محققین درباره جنبش «مزدک» این است که تا حدی یأس و ناامیدی در اوضاع اقتصادی و اجتماعی در سده پنجم زمان ساسانیان به اوج رسید که بالاخره به صورت جنبشی برای اشتراکی شدن مالکیت (Communisme) منجر گشت. ^{۵۰} اما این جنبش به صورت کمونیسم

مذهبی (Religious-Communism) پدیدار شد و صرف نظر از آن که دشمنان متعصب این مذهب به شمول نویسندگان «زردشتی» و «مسیحی» تهمت‌ها زدند، نهضت مزدکی واکنش شدیدی علیه نظام اجتماعی آن زمان بود و نویسندگانی که فقط به علت داشتن عقائد مانویت «مزدك» را مقصر می‌دانستند از علت اللل جنبش «مزدك» کاملاً بی بهره بودند و برداشت آنها خلاف احتیاط عالمانه بوده است. بنا به گفته «ا.ج. کارنائی» A. J. Cornoy دکتربین «مزدك» چنان که در سده ششم بوجود آمد، نسبت به مذهب جنبه اجتماعی داشته است.

منظور اصلی نهضت «مزدك» سوسیالیسم در مالکیت به اضافه مشترك بودن زن بوده اما اساس چنین تعلیمات به زهدگرایی و ریاضت-کشی (Asceticism) مبتنی بوده است.^{۵۱}

وضع دینی زمان ساسانیان در این زمینه مقصود بحث مفصلی درباره معتقدات مردم عصر ساسانی نیست بلکه تعیین وضع دین رسمی آن زمان است زیرا با وجود این که دین زردشتی مذهب رسمی آن زمان بود اما ادیان : مسیحی ، بودائی و مانوی نیز رواج داشتند^{۵۲} .

معتقدات دین زردشتی بیشتر در خدمت علایق فئودال بوده و فقط قدرت طبقات عالی را حمایت میکردند. باید گفت که دین زردشت و سازمان دولتی توأم بوده‌اند. اما بگفته «گریستن سن»^{۵۳} «قدرت دینی زردشتی بالاتر از قدرت شاهنشاه بوده است» .

موبدان بنام آئین زردشت مردمان ساده را استثمار می کردند،

در صورتی که هیچ علاقه‌ای به اصالت دین زردشت نداشتند. مثلاً به مردم می‌آموختند که کفاره گناہانی را که مرتکب شده‌اند به موبدان بدهند و برای مردم چاره‌ای نبوده جز آن که طبق دستورات مذهبی آن چه را که داشتند به روحانیان بسپارند و به این منوال ثروتی به دست موبدان می‌افتاد.

مراکز مذهبی و آتشکده‌ها از گنج‌های غیر قابل وصفی انباشته بودند که اخیراً در نیمه اول قرن هفتم قسمتی از آن‌ها بدست بیزانسی‌ها و عرب‌ها افتاد. علاوه بر این قسمتی از معابد روحانیان زردشتی که در فصل پنجاه و نهم «مینوگ‌خرد» یاد شده «کرسیتن‌سن» چنین ذکر کرده است:

«الحادو منافقی (اھر موگیه) آزوری، فراموش کاری، سود-طلبی، خردک‌نگری و بددینی (بدگرویدن به دین) زیاد بوده. علاوه بر این مجادله و محاجه عام در مواقع مختلفه مذکور است که در آن موبدان و سایر روحانیون دانشمند قوه استدلال خویش را با معاندان دین مزدیسنی به خرج می‌دادند.»

روحانیون به چنین شرایط با خرید گناہان و خدمت به علایق فئودالیستی و کینه‌توزی با ادیان نمی‌توانستند اصالت آئین زردشتی را حفظ کنند و موجب شدند که ارزش باقیمانده دین زردشتی را از دل‌های مردم کم کنند. در این اوضاع نامطلوب تنها مانویت توانست با افکار مترقیانه خود توجه مردم را جلب کند و علیه طبقه فاسد و مزور بشوراند. «وی. جی. لوکونین» V. G. Lukonin می‌گوید:^{۵۴} «آئین مانی که مورد حمایت بازرگانان و روشن‌فکران آن روزگار و از بسی

جهات به صورت حكمت و فلسفه بود شكل اعتراض مذهبی بخود گرفت و به يك رشته قیام ها ، شورش ها و پیکارهای مردم جهان علیه جور و بیداد فئودال ها مبدل شد. این پیکار تنها محدود به ایران نبود بلکه سرزمین پهناوری را فراگرفت. «

دینی که در مقابل دین رسمی آن زمان بر اساس روشنفکری و مردم گرایی توجه طبقات رنجبر را جلب کرد مانویت بود . مهمترین جنبه نهضت مانویت که بگفته «اقبال لاهوری»^{۵۵} بعداً «مزدك» بر همین پایه مردم دوستی ، عقائد خودش را تبلیغ می کرد ، این است که باید علاقه روح را از ماده جدا کرد .^{۵۶}

در چنین اوضاع دینی آن زمان جالبترین عقیده مترقیانه دینی که توجه مردم را جلب کرد، مانویت بوده است .

ریشه‌های عقاید «مزدک» در مکتب‌های :
«افلاطون ، نو افلاطونی‌ها، گنوستی‌ها و مانوی‌ها»

محققان معاصر مثل « کلیما ووی » « و. کی. تروتسکی »
(V.K. Trutovskiy) و دیگران عقاید «مزدک» را از دیدگاه
کمونیستی نگریسته ، اما برداشت آنها در حق فلسفه «مزدک» خلاف
احتیاط عالمانه است زیرا که اندیشه «مزدک» درباره مساوات اقتصادی
بر پایه عقائد عرفانی بوده نه بر اساس فلسفه مادی .
آقای جمالزاده نویسنده معروف مینویسد : « تفاوت بسیار مهم
مذهب «مزدک» و سوسیالیسم (Socialism) همین است که «مزدک»

به اسم مذهب و خدا حرف میزند و سوسیالیست‌ها از دید بشردوستی بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی مذهبی و افکار آسمانی»^{۵۷}.

عقائد «مزدك» (Mazdak, S-Doctrine) فقط مبتنی بر اساس اشتراك زن و خواسته نیست. اكثر نویسندگان مغرضانه در این باره نظر داده‌اند. بلکه باید گفت که «مزدك» مکتبی آورد که تحت تأثیر اوضاع اقتصادی و سیاسی آن زمان قرار گرفته و متأثر از مانویت بوده است. مانویت دینی بوده که از مسیحیت، بودائی، کلدانی، حرانی، شمشانی، و صائبی الهام گرفت و به صورت مکتب دینی مترقیانه جلوه‌گر شد.^{۵۸} وقتی که از پیشینه مکتب مانی صحبت میکنیم لازم است که از مکاتب فلسفی و عرفانی قدیم که مکتب مانوی مقتبس و متأثر از آنهاست آگاه شویم، تا در مورد شناخت ایدئولوژی «مزدك» نیز چنین روشی اتخاذ گردد.

اگرچه این مکتب از نظر مادیون دور از ذهن و پیچیده است اما مجزا ساختن تعالیم روحانی و صلاح مآبانه این فیلسوف از عقائد انقلابی‌اش از همه مشکل‌تر است، زیرا که عقائد مذهبی و مادی توأمأ اساس مکتب مزدکی را تشکیل میدهند. یا به عبارت دیگر جنبش انقلابی «مزدك» بر اساس عقائد فلسفی - مذهبی استوار است. بنابراین برای شناخت مکتب و آگاهی از فلسفه مکاتب افلاطون، نوافلاطونی‌ها، گنوستی‌ها و مانویان ضروری بنظر میرسد که عقائد آنها را درباره خدا، خلقت، انسان و تشکیل جهان بررسی کنیم، و سپس به این نتیجه برسیم که این مکتب‌ها بر اساس گیهان‌شناسی (Cosmology)، انسان‌شناسی (Anthropology)، اخلاقیات انسانی (Human Morals) و

قوانین اجتماعی (Social Orders) تا چه حد استوار است و چگونه مکاتب زردشتی، مانوی و مزدکی تحت تأثیر عوامل فوق‌الذکر قرار گرفته‌اند؟

جهان‌شناسی افلاطون (Plato's - Cosmology) برای اثبات وجود، افلاطون فرضیه علمی را ارائه داد که اساس آن بر وجود قالب‌های موضوعات محسوس استوار بود که آن را افلاطون، قالب (Form) یا اندیشه نامید و با وجود، (Being) تشخیص داد. با این اندیشه افلاطون به عدم وجود نیز قائل بود که آنرا با ماوراء و زمان (Space) سنجید.

از نظر «افلاطون» عالم محسوس (Sensible World) که فرآورده اندیشه‌ها و ماده است «منصب میانجیگری را فرا میگیرد». اندیشه‌ها جاویدان و مربوط به سابق بر تجربه (Trancedental) اند. اینها نه افزون میشوند نه منهدم. به یکدیگر مربوط نیستند... و در قید وقت و زمان نمی‌باشند. قابلیت حس موضوعات ناپایدارند و اما بهم مربوط‌اند و بر اساس وقت و زمان قرار دارند.

محور اندیشه جهان‌شناسی «افلاطون» به عقیده روح جهان (World Soul) خود او مبتنی است، در حالی که محور عقیده معرفت‌النفس «افلاطون» به خاطره‌ای (Reminiscence) روحانی مربوط است که در قالب جسمی ما وجود دارد.

افلاطون انواع علوم را بر اساس موضوعات دانستنی (Cognizable) مشخص می‌کند.

از نظر او دانستن علم، وقتی امکان پذیر است که بر اندیشه‌های درست و قابل وجود مبتنی باشد. وسیله چنین علم روح جاویدان است که باید آنرا علامت خاطرۀ جهان اندیشه بنامیم که قبل از وجود آمدن در جسم مادی درصدد آن بوده است ما نمیتوانیم علم عالم محسوسات و پدیده‌های آنرا درک کنیم تا وقتی که معتقد به اندیشه‌ها و موضوعات عالم محسوس نباشیم.

بنابراین «افلاطون» برای حصول علم، اصول ریاضی را توصیه کرد. روشی که در ضمن معرفت آورد بر مناظرۀ منطقی حکمت ماوراء الطبیعه مبتنی بوده که در آن جریان کار دو جانبه بوده است. صعودی (Ascending) و نزولی (Descending). صعودی با اندیشه‌هایی که مربوط به نتیجه کلی میباشند، ارتباط داشت که با منتهای مراتب عالی مشخص می‌شد. جنبه نزولی برعکس به درجات پائین مرتبط بوده است. در این صورت فقط اندیشه‌های اصیل احاطه میشد نه اشیاء انفرادی و غیر قابل حس

«افلاطون» به دو جهان روحانی و مادی معتقد بوده و اصل عالم را عالم مثال می‌دانست و می‌گفت که عالم مثل اصل اشیاء و امور است و هرچه در جهان سفلی موجود است عکس همان عالم است. «افلاطون» اعتقاد داشت که زندگی جهان مادی نیز عکس زندگی همان عالم است. عقیدۀ «مزدك»، درباره فلسفه نظام گیتی (Cosmology) به نظر به افلاطون درباره عالم مثالی و محسوس شباهت داشت. «مزدك» معتقد بود که عالم محسوس مانند عالم روحانی است و امور این عالم مشابه و عکس حقایق آن عالم است! ۵۹

عقیده «افلاطون» راجع به خدا و آفرینش جهان بر معتقدات خود او مثل عقیده صدور نور (Emanation) از لیت ماده، جاویدان بودن روح، و فرضیه تقدم وجود (Pre Existence) و تجسم نور (Reincarnation) استوار بوده است.^{۶۰}

نو افلاطونیت
مکتب نو افلاطونی فلسفه متصوفانه‌ای بوده که به صورت واکنشی در ابتداء تاریخ در دوران افول سلطنت رومیان (سده سوم تا ششم) به ظهور پیوست. از نظر ترکیب این مکتب فرضیه فلسفه معنوی «افلاطون» را بر اساس عقیده متصوفانه و روحانی راجع به جهان مادی مربوط ساخت. در این مکتب از نظر سلسله مراتب، جهان ماده را در سطح پائین قرار داده و آنرا به صورت علامت ظهور «روح اصلی جهان» و جوهر هستی مطلق یا یگانه (One) پنداشت. اگرچه با تجربه و دلیل به عالی‌ترین فلسفه در این مکتب پی می‌بریم ولی باید گفت که اساس آن رمزی (Mystical) میباشد. بنابراین در این مکتب فلسفه انکار وجود (Idealism) به عرفان (Theosophy) برگردانیده شد.

«نو افلاطونی‌ها» و «عرفا» (Gnostics) اعتقاد داشتند که روح در تاریکی راه خود را از دست داده است. بنابراین لازم است که سوی خدا بازگشت کند آنها معتقد بودند که روح جرقه‌ای الهی (Divine-Spark) است که می‌تواند ما را از مهلکه ظلمت نجات دهد. آنها فکر می‌کردند که توفیق بازگشت به سوی خدا در دست فردی نیست، بلکه به حرکت عالم هستی (Cosmic-Movement) مربوط است.^{۶۱}

هستی رب النوع (God Head) در نظر آنها بالاتر از حد وجود قرار داشته است.^{۶۲} یکی از مهم ترین پیشروان مکتب نوافلاطونی «پلوتی نوس»^{۶۳} است. در نظام فکری «پلوتی نوس» صورت جنبه وجودی جسم است و ماده مایه کثرت و صورت جهت وحدت است. همینطور عقیده دیگر «پلوتی نوس» زهد گرائی است، که در افکار «مزدک» نیز به چشم می خورد. مبنای این عقیده بر این است که روح انسان در قوس نزولی از عالم ملکوت به جهان ناسوت آمده و گرفتار ماده شده و به زشتی ماده آلوده گردیده است. نفوسی که بخواهند به عالم خود بازگشت کنند، باید از قید ماده رسته و علائق مادی خود را رها سازند.

صد سال پیش از پیدایش مسیحیت گروهی مکتب های عرفان می زیستند که خود را از دانش اسرار روحانی بهره مند می دانستند، زندگی آنها بر اساس ریاضت های مرموز مبتنی بوده و از بیشتر جهات با تصوف مشرق زمین در آمیخته بود.^{۶۴}

اصطلاح عرفان (Gnosticism) اگرچه جدید است اما از نظر مشخصات عارف (Gnostic) در نیمه سده دوم وجود داشت. از نظر مفهوم دانش عرفانی تقریباً صد سال پیش از زمان ترویج خود شناخته شده بود. «عرفان» اسم فرقه ای نبوده بلکه تمایلی (Tendency) را می گفتند که با جنبشی دامنه دار گسترش یافته و در هر زمان با دگرگونی های مستقلی مواجه بوده است.^{۶۵}

مهم ترین جنبه این تمایل دانش سری (Esoteric-Knowledge) بوده است. منظور اصلی این دانش تنها این بوده که «علم» را یا بوسیله

شعائر دینی (Sacramental) و آئین‌های سحر آمیز (Magical Rites) تحصیل نمایند یا با تعلیمات محرمانه (Secret-Teaching) و بالهام روحانی (Divine-inspiration) بدست آورند .

«هینک» (Hanack) این عقاید عرفانی را زاده مسیحیت یونانی-مآب (Helenising Christianity) گفته است. اما این قانع کننده نیست. زیرا که تعبیرات یونانی (Helenism) نماینده تمدن اروپائی بوده در حالی که عرفان با تمدن اروپائی هیچ همبستگی نداشته است . تعبیرات اساطیر یونانی با «عرفان» نوعی مخالفت همزبانی داشته ، چنانکه از کتاب معروف «پلوتی نوس»^{۶۶} (Enneds) برمیاید «پلوتی نوس» در آن بر عرفا ایراد گرفته است. اصولاً عرفان مکتبی بوده که در مراحل اولیه در «سوریه» رونق گرفت و در سده دوم تدریجاً به عنوان جنبشی عرفانی - شرقی گسترش پیدا کرد . خصوصیات را که این عرفان دارا بود به هیچ نحو با فلسفه یونانی ارتباط نداشته است.^{۶۷} چنانکه از مطالعه تاریخ عرفان قدیم برمیآید ، در آن زمان مثل یونان محیطی وجود نداشت که تصورات اساطیری (Mythological Imagination) در اندیشه‌های خطیر مردم بطور آزادانه تأثیر کند . زیرا که یونانیان (برعکس دیگران) شخصاً تعبیر اساطیری (Mythology) را برخوردار بوده که به هیچ وجه به ابتکارات متفکرین قدیم ارتباطی نداشت . چنانکه می بینیم افسانه اساطیری «افلاطونی» نماینده عقاید یونانی بوده ولی افلاطون نتوانست این افسانه‌ها را بصورت دانش واقعی (Absolute-Science) مجسم کند .

اصلاً یونانی‌ها دنبال مفهومی رموز می گشتند تا بتوانند به عنوان

دلیل منطقی در مباحث فلسفی بکار برند. اما عرفا اندیشه تجربی (Abstraction) را با مفهوم روح یا جوهر (Spirit) تعبیر نمودند و این تمایل بصورت اندیشه مبهم اساطیری (Trance-Dental Mythology) بوجود آمد که اخیراً بصورت مفرط در مشرق زمین تکامل پیدا کرد. بنا به گفته (Reitzenstein) «پیش از مسیح» مکتبی عرفانی وجود داشت که در مشرق زمین (Levant) ظهور کرد ولی اصل این جنبش عرفانی با عقاید «هرمی» (Hermetic) مربوط بوده است. انگیزه‌ای که در این مکتب عرفانی دیده میشد از معتقدات دوره تکامل مسیحیت بابلی (Babylonian) ایرانی و مصری بهره‌مند بوده که از نظر ترکیب در بیشتر جهات از سهمی مساوی برخوردار بوده است.^{۶۸}

عرفا (Gnostics) به نسبت معتقدات کلیسا متفکرانی آزاد بودند اما نمی‌خواستند که از عقاید موروثی دوری‌گزینند. آنها احتیاجی نداشتند که عقاید خود را برای تفهیم مردم سهل نمایند، بلکه توجه خود را به گروهی مبذول داشتند که کاملاً از عرفان بهره‌مند نبودند. یا به بیان دیگر محور تفکر آنها عقل و روح بوده است و به دانش و فلسفه علاقه‌ای نداشتند. منظور اصلی آنها این بوده که باید روح انسانی در هر وضعی از قیود مادی و جسمی آزاد شود تا به روح اصلی و نهائی به پیوندد. اندیشه‌های عرفا مثل ترکیبات غیر مصطلح افلاطونی از وضعی برخوردار بوده که تمام آداب و رسوم در آن تصفیه می‌شد و به صورت منظومه‌ای داستانی عکس سرنوشت‌ها را مجسم می‌ساخت.^{۶۹}

درباره عرفان باید گفت که این مکتب شگفت‌انگیز از معتقدات روحانی مسیحی و یونانی و مشرق زمینی ترکیب یافته و اساس این

مکتب عقیده درباره خدا، آفرینش، اصل بدی‌ها، و رستگاری بوده است. علاوه بر این پیش از قالب‌گیری مسیحی مکتب دیگری به‌عنوان عرفان یهودی (Jewish Gnosticism) وجود داشت^{۷۰} که تأثیرات اصول آن در مکتب مسیحی به صورت بدعتی نفوذ یافت. و همچنانکه عرفا (Gnostics) خصوصیات معتقدات مسیحی و عوامل شرقی و یونانی را طوری نشان دادند که گمان میرفت این همه تأثیرات از بدعت‌های مسیحی بوده است. اما باید گفت که این آمیزش عقاید (در سده دوم) برای مسیحیت خطری بزرگ بوده است. حقیقت این است که از نظر تعداد، مکتب‌های عرفانی زیاد بوده‌اند اما معروف‌ترین آنها مکتب^{۷۱} «سرمینتس، مرقیون، اوپستیس، باسیلائیدز و ویلنتینس...» بوده‌اند. در نتیجه شکافی که بین خدا و ماده وجود داشت با مافوق موجودات غیر مادی و مخلوقات روحانی پر شد که یکی از آن مخلوقات مسیح بوده است. به این موجودات غیر مادی و روحانی که برای رستگاری انسان‌ها به سوی خدا بازگشتند «متمم» گفته‌اند.

در مکتب عرفان «مرقیون» (Marcion) تأثیرات مسیحیت از قبل وجود داشت اما چنین معتقدات در مکتب‌های «باسیلائیدز» (Basilides) و «ویلنتاین» (Valentine) نیز وجود داشته است، بدین ترتیب شاید مکتب عرفانی چهار چوبی را ایجاد کردند که در آن معتقدات شرقی و یونانی بشمول عقاید (نو فیثاغورثی و نو افلاطونی) با مقداری از عوامل مسیحیت شناخته می‌شدند. بطور خلاصه باید گفت که مکتب‌های عرفانی وقتی بوجود آمدند که مکتب‌های مختلط فلسفی و ادیان سری محتاج محیط روحانی مناسب برای بدست آوردن معرفت‌النفس بودند.

علاوه بر این دستورات سری و عرفانی با معتقدات سحرآمیز شرق آمیزش پیدا کردند و محیطی را بوجود آوردند که در طول زمان مورد توجه بسیاری قرار گرفتند.^{۷۲}

عقاید «مزدك» در باره فلسفه گیتی (Cosmology) با عقاید «افلاطون» ، پلوتی نوس^{۷۳} ابن دیصان^{۷۴} ، مارکیون^{۷۵} و فوروریوس^{۷۶} ترکیب شده و بطور کلی به ثنوت زرتشتی و مانوی مربوط بوده است. «افلاطون» به دو جهان روحانی و مادی معتقد بود و اصل عالم را عالم مثال می دانست و می گفت که عالم مثال اصل اشیاء و امور است و هر چه در جهان سفلی موجود است ، عکس همان عالم است . «افلاطون» اعتقاد داشت که زندگی جهان مادی نیز عکس زندگی همان عالم است^{۷۷} .

شبهات عقیده «مزدك» در باره نظام گیتی (Cosmology) با اندیشه «افلاطون» در آن است که «مزدك» معتقد بود که عالم محسوس مانند عالم روحانی است و امور این عالم سایه و عکس حقایق آن جهان است. ریشه های عقاید^{۷۸} «مزدك» در بیشتر موارد با مذاهب «گنوستی» قدیم ترکیب شده و اساس این مکتب ها قبلا بر عقاید دوگرائی یونان و ایران باستان و مسلک های تصوف مشرق زمین مبتنی بوده اند .

بعضی از مکتب های «گنوستی» کوشش داشتند که دانش ماوراء الطبیعه (Metaphysics) را با فلسفه تطبیق دهند. مثلا در نظام فکری «پلوتی نوس» صورت جنبه وجودی جسم است و ماده مایه کثرت و صورت جهت وحدت است. از طرفی عقیده زهدگرائی «پلوتی نوس» که بعداً در عقیده «مزدك» به چشم میخورد ، این است که روح انسان در

قوس نزولی از عالم ملکوت به جهان ناسوت آمده و گرفتار ماده شده و به زشتی ماده آلوده گردیده است. نفوسی که بخواهند مجدداً به عالم خود بازگشت کنند، باید از قید ماده و علایق مادی خود را رها سازند.^{۷۹}

عقیده زهدگرائی «مزدك» در باره روح و علایق دنیوی شبیه «فلوتی‌نوس» است. «مزدك» می‌گفت نفس را باید کشت تا روان از بد نجات یابد و از اختلاط با تاریکی منع کرد.^{۸۰} در درجه اول ارتباط عقیده «مزدك» با «پلوتی‌نوس» جز این بیشتر نیست که «پلوتی‌نوس» قدرت «نور» را از همه بالاتر می‌گیرد و «مزدك» نیز نور را جزو عالم محسوس منظور می‌کند و معتقد است که نور در کمال آزادی عمل می‌کند. در حالی که فعالیت ظلمت اتفاقی و مبتنی بر جهل است. توجیهاات «پلوتی‌نوس» در باره عالم نامرئی شاید جز یأس عقلی بیشتر نبوده^{۸۱} اما «مزدك» در حالی که مانند «افلاطون» و «پلوتی‌نوس» فیلسوف نبوده، با کمال حداقت بین فعالیت نور و ظلمت و تمایلات انسانی توافقی ایجاد کرده و بنیان‌گزار مکتبی تازه شناخته شد.

مکتب‌های «گنوستی» برای شناختن اصل نهائی جهان تزکیه نفس و ریاضت‌های شاقه را وسیله می‌دانستند. زهدگرائی «مزدك» با این مکتب‌ها شباهت داشته اما باید گفت که بطور کلی با نهضت جدید مانوی مربوط بوده است. مکتب‌های «گنوستی» یونانی که در مراحل اولیه بر اساس تعلیمات گوناگون «هیلنستی» (Hellenistic) بوجود آمد با آمیزش عقاید فلسفی راهی تازه برای آزادی روح انسانی پیشنهاد کرد.^{۸۲}

علاوه بر مکتب «مرقیون» (Marcion) مکتبی دیگر که پیشرو

آن «بردیسان» (Bardesanes) بوده از نظر «فلسفه تکامل جهان» تأثیر عمیقی را دارا بوده است^{۸۳}. پیروان «بردیسان» که تا اواخر قرون وسطی وجود داشتند، دو دسته بودند: گروهی عقیده داشتند که نور (Light) به تمایل خود با تاریکی وصل پیدا کرد و بعداً از او مجزا نشد. دسته‌ای دیگر معتقد بودند، وقتی «نور» کثافت و پلیدی و تاریکی را احساس می‌کند برای آزادی خود دست و پا می‌زند. پیروان «بردیسان» در قسمت‌های سواحل پائین فرات و خراسان و چین زندگی می‌کردند.^{۸۴} «بردیسان» را از نظر عقیده فلسفه نظام گیتی (Cosmology) پیشرو «مانی» انگاشته‌اند^{۸۵}. او به تأثیر ستارگان نیز اعتقاد داشت. تعلیمات ستاره شناسی (Strology) «بردیسان» به این قرار است که «همه افراد جهان تحت تأثیر ستارگانند». عاملی که «بخت» نامیده می‌شود قدرت فعالی است که از طرف خدا به ستارگان و عناصر دیگر موهبت شده است. همین فعالیت وقتی که عقل در روح نفوذ پیدا می‌کند و روح در جسم حلول میکند، اعتدال را ایجاد می‌کند. زندگی بشر در پنجه قوانین طبیعت و بخت است. پس بشر برای نجات خود باید با بخت مبارزه کند تا این قوانین روز به روز ضعیف‌تر شوند.^{۸۶}

از مطالعه تطبیقی عقاید «مزدکی» و فلسفه «نوافلاطونی»، مذهب «مارکیونی» و معتقدات «مردیسان» چنین به نظر می‌رسد که این تأثیرات بطور مستقیم در «مزدك» نفوذ نکرده بلکه «مزدك» این همه معتقدات را با الواسطه پذیرفته است.

مهم‌ترین علتی که عقاید عرفانی و فلسفی قدیم را با عقائد ایران باستان به هم آمیخت، بحرانی بود که در سده دوم میلادی در سازمان

سیاسی‌رومیان و تمدن‌های معاصر جهان پدیدار شد که بالاخره به دگرگونی اوضاع اجتماعی، مذهبی و فلسفی جهان منجر شد. چنانکه می‌بینیم در زمانی که اساس فلسفه «افلاطون» بر اثر دگرگونی‌های سیاسی و اقتصادی تغییر کرد، مکتب عرفانی ایران باستان نیز مبدل گشت^{۸۷}. در چنین هنگام علت وابستگی بین مکتب‌های بزرگ یونان و ایران هم مرزی و هم زمانی بود. ولی با مجزا بودن در عقاید مذهبی، ایران اصالت فکری اصلی را از دست نداد.

فلسفه «نوافلاطونی» و تعلیمات «مانوی» از نظر اساس عرفانی از افکار قدیمی بهره‌مند بوده است. مثلاً فلسفه «نوافلاطونی» از عقاید قدیم ریشه گرفته درحالی که ثنویت «مانی» با داشتن تأویلات جدید عرفانی با ثنویت «زردشت» ارتباط داشته است. مکتب‌های «نوافلاطونی» و «مانوی» با این که در بیشتر جهات با هم شباهت داشتند، اما مجزا نیز بوده‌اند. مجزا به این معنی که «مانویت» در صورتی که اندیشه مترقیانه داشته در عقیده دوگرایی راسخ بوده همچنانکه مکتب «نوافلاطونی» در یکتاپرستی. ولی روش استدلالی هر دو کاملاً از یکدیگر جدا بوده است^{۸۸}.

وقتی که معتقدات «نوافلاطونی» در ایران عهد ساسانی گسترش پیدا کرد، در اثر آمیزش عقاید یونانی و ایرانی مکتبی تازه ایجاد شد که عقیده نور و ظلمت دیرین را به صورت تازه پیش کشید. به بیان دیگر فکر لطیف ایرانی با یاری فلسفه یونانی به خود آمده از آن نیرو گرفت و سپس آن را در خود مستهلک کرد.^{۸۹}

عوامل دیگر که در ضمن آمیزش عقاید عرفانی ایرانی و یونانی

مؤثر بودند ، ورود نمایندگان مکتب «نوافلاطونی» به ایران بود . این نمایندگان پس از مسدود شدن مکتب فلسفه آتن (Athenian-School) کوشیدند که با کشور هم مرز ساسانی تماس بگیرند و با همکاری ایران مکتب جدید فلسفه را تشکیل دهند.^{۹۰}

تعلیمات زهدگرائی که «مزدك» آورد «فرفور یوس» و «مزدك» در بیشتر جهات با عقاید «فرفور یوس» شباهت داشته است . اما از نظر بیان تفاوتی که به نظر می‌رسد ، این است که مفهومی را که «فرفور یوس» اظهار داشت ، مبتنی بر تفکر بوده در حالی که «مزدك» به سبک زاهد عامیانه شرح داده است . مثلاً «فرفور یوس» مانند «افلاطون» به اهمیت عدالت معتقد بوده ولی مانند «فیثاغورث» عقیده داشت که بالاتر از عدالت ترحم و شفقت است . چنانکه می‌گفت : « نه تنها از آزار هم نوعان خویش ، بلکه از آزار همه جانوران پرهیز کن . آن کس که عدالت را تنها به انسان منحصر می‌سازد بسیار تنگ چشم است . از راه ترحم و شفقت به حال همه موجودات ، انسان بر خیر و نیکی درون خویش می‌افزاید . یعنی خویشتن را بیشتر به خداوند مانند می‌کند »^{۹۱} .

مفهومی را که «فرفور یوس» درباره عدالت شرح داده و ضمناً به زهدگرائی پرداخته «مزدك» نیز همین مفهوم را با سبک ساده اظهار کرده است . «کلیما»^{۹۲} عقیده زاهدانه «مزدك» را به ضبط روایت «روضه الصفا» چنین ذکر می‌کند :

«مزدك» روابط بین خویشاوندان را مجاز می‌دانسته . اما ذبح

حیوانات و خوردن گوشت و خون آنها را اکیداً ممنوع کرده بود. ولی خوردن تخم مرغ را مجاز می‌شمرد.

پیروان «مزدک» جامه‌های بسیار درشت بافت و خشنی بر تن می‌کرده‌اند و سراسر زندگی آنها توأم با سختی و کشتن نفس و پرهیز از خوشی‌های زندگی و توبه بوده است.

علاوه بر معتقدات زاهدانه «فروریوس» و «مزدک» مطابقت دیگری که درباره فرضیه‌های آفرینش جهان بنظر می‌رسد، دلیل بارزی است که «مزدک» عقائد عرفانی قدیم را صمیمانه پذیرفته است.

مثلاً نوشته‌هایی که «فروریوس» در زمینه نظام خورشید به ما داد، مستقیماً از دو سه چشمه بدست آورد. یکی از مکتب «میکروییوس»^{۹۳} و دیگری از خطا به «جولیان»^{۹۴} که راجع به «هیلوس»^{۹۵} ایراد شده. از قدمت متون‌ها چنین برمی‌آید که اینها ۲۶۳ سال پیش از «فروریوس» تهیه شده، اما «فروریوس» وقتی به‌روم آمد و به مکتب «پلوتی‌نوس»^{۹۶} پیوست، از آنها استفاده کرد و عقیده‌ای که «فروریوس» درباره نظام خورشید اظهار کرده، عیناً با عقیده «مزدک» مطابقت دارد^{۹۷}.

عقاید «مزدك»

به عقیده «رینالد نیکلسون»^{۹۸} صرف نظر از آنچه که «شهرستانی» و دیگران درباره عقاید «مانی» و «مزدك» اظهار داشته اند ، «مزدك» در زمینه «ثنویت» همانطور فکر میکرد که «مانی» و «زردشت» . بنا بر این عقیده «مزدك» بالخصوص درباره دوگانه پرستی جز آزاد فکری چیز دیگر نبوده است . علامه «اقبال لاهوری» همین عقیده را دارد ، چنانکه می گوید:^{۹۹}

«مزدك» در برابر يك گرائی «زروانیان» عصر خود واکنشی کرد

و نظری دوگرائی آورد و مانند «مانی» بر آن شد که گوناگونی اشیاء معلول آمیزش دو اصل مستقل جاویدان است. یکی از این دو اصل روشنائی و دیگر تاریکی نام گرفته است. «مزدك» برخلاف پیشینیان باور داشت که آمیزش یا جدائی نهائی این دو به عمد و اختیار مقرون نیست بلکه محصول تصادف است. خداوند در نظام فکری «مزدك» از احساس برخوردار است و در حضور سرمدی خود چهار نیروی اصلی دارد: تمییز، حافظه، فهم و سرور.

نیروی چهارگانه در چهار تن متجلی می‌شوند و این چهار تن به یاری چهار تن دیگر به جهاننداری می‌پردازند. خصایص موجوداتی که باعث جدائی آنها از یکدیگر می‌شوند، زادهٔ نسبت آمیزش نیروهای چهارگانه‌اند.

از نظر قدمت عقاید مذهب «ثنوی» و تأثیر آن در مکتب «مزدك» باید گفت که قدیم‌ترین مکتب «ثنوی» همان بوده که مؤلف «بیان‌الادیان» آن را مذهب «مغان» گفته و ضمن تشریح عقاید «زردشت، مانی و مزدك» دربارهٔ قدمت مذهب «مغان» چنین اظهار داشته است:^{۱۰۰}

«مذهب ایشان مغان است که گویند، همهٔ خیرها از خدا است و همهٔ شرها از شیطان است. ایزد تعالی را یزدان خوانند و شیطان را اهریمن. محدث و ابتدای مردم از کیومرث گویند و گویند صانع چون بینا بود در آن بینائی خویش تفکر کرد، و از تفکر او اهریمن پدید آمد.» بنا به گفتهٔ مؤلف «بیان‌الادیان» پیروان مذهب مغان «زردشت» را پیغمبر خود می‌دانستند و دربارهٔ «مانی» همین مؤلف می‌گوید: «طریق «مانی» همان طریق «زردشت» بوده است که مذهب «ثنوی» داشت و

هم چنین درباره «مزدك» می‌گوید که او نیز پیرو مذهب زردشتی بوده است. خلاصه این است که «مانی و مزدك» همان عقاید را داشتند که قبلاً زردشت داشته یعنی صانع دو اند یکی نور که صانع خیر است و یکی ظلمت که صانع شر است و هر چه در عالم است از راحت و روشنایی یا طاعت و خیر به صانع اصلی بازگشت می‌نمایند.»

مکتب «مانی» بر عقاید دینی ایران باستان «مسیحیت و بودائی» مبتنی بوده اما اصل این مکتب همان دوگانه پرستی Dualism بوده است. بنابراین عقیده، دو نوع اصل در جهان وجود دارند. یکی اصل خوبی است که «مانی» روشنی خدا یا «هرمزد» می‌نامید. دیگر اصل بدی است که آن ظلمت اهریمن است. این هر دو اصل جاویدانند و با هم نزاع و ستیزه دارند و این نزاع هم جاودانی است. ستیزه یا تضادی که در جهان می‌بینیم در اثر مبارزه این دو اصل بوجود می‌آید. روح انسان فرآورده خوبی یا روشنی است درحالی که جسم در اثر ظلمت و پلیدی بوجود آمده است^{۱۱}. اما از مطالعه دقیق عقاید «مزدك» چنین برمی‌آید که برعکس «زردشت و مانی»، مزدك میخواست تاویلاتی را بوجود بیاورد که دوگانه پرستی به توحید فلسفی (Monism) تبدیل گردد.^{۱۲} چنانکه گفتیم نظام التفاتی «مانی» به دوگانه پرستی مبتنی بوده و تأثیرات مکتب های عرفان قدیم که در طول زمان با تغییرات زیادی مواجه بودند، تماماً و آگاهانه در دین «مانی» نفوذ داشتند. اما آنچه که «مزدك» از این مکتب تأثیر پذیرفت مبتنی بر تفکر مادی بوده است. فلسفه «مزدك» بر اصل «ثنویت» استوار است همانگونه که فلسفه «مانی» بر همین «ثنویت» قرار دارد.

در «دبستان المذاهب» درباره این «ثنویت» چنین آمده است :

« از آغاز بی‌آغازی، جهان را دو صانع است یکی فاعل خیر که یزدان است و آن نور است. و فاعل شر، اهریمن و آن ظلمت است. ایزدمتعال فاعل خیر است و از او جز نیکوئی نیاید. لاجرم عقول و نفوس و سماوات و کواکب آفریده یزدان است و اهریمن را اصلاً بر آن دستی نیست و عناصر و مرکبات نیز پدید آورنده حق‌اند. بدان آتش سرمازده را گرم کند. و زیدن باد محرور را خنک و سرد و آب تشنه را سیراب گرداند و خاک محل چمیدن باشد. همچنین مرکبات ایشان مثلاً از معادن زر و سیس و از نبات اشجار میوه دار بخش همه آفریده یزدانند. اما سوزانیدن آتش جانور را کشتن سموم جاندار را و غرق گردانیدن آب کشتی را و بریدن آهن تن را و خیلیدن خار بدن را و درندگان و موزیات و شیر و پلنگ و کژدم و مار و امثال آن انگیخته اهریمن است. چون بر فلک اهریمن را دست نیست آنرا بهشت خوانند. چون در سرای آخشبجان اهریمن را هم تصرف است لاجرم ضدیت پدید آمده به هیچ صورت آن پایدار نباشد. مثلاً حق زندگی بخشد و اهریمن بکشد. ایزد حیات آفرید اهریمن موت، یزدان صحت پیدا کرد اهریمن رنج و بیماری پدید آورد. و اهب‌العطایا بهشت خلق کرد اهریمن دوزخ و یزدان پرستش را سزا است چه ملك او وسیع است و اهریمن را جز درعالم عناصر دسترس نیست. و دیگران که هر که یزدانی شد روح او به جهان برین رسد و شیطان به دوزخ درماند، پس شرط عقل آن است که عاقل خود را از اهریمنان بازدارد. هر چند اهریمن او را بیازارد چون از تن برهد روان او به فلک روان شود و اهریمن را به فلک نیروی بر آمدن نیست. »

چنانکه از کتاب «دبستان المذاهب» پیداست از نظر فلسفه «ثنوی» وجود و اصل هستی از روشنی به تاریکی ترکیب شده است که این هردو را به اصطلاحات یزدان و اهریمن تعبیر کرده اند و غالباً از نظر این فلسفه رابط بین این دو اصل رابطه ترکیبی است که در نتیجه این ترکیب جهان هستی بوجود آمده است. و چون رشته های این امتزاج و ترکیب ازین بروند جهان را پایان است. اما در فلسفه «ثنوی»، «مزدک» برعکس عقاید «زردشت و مانی» اهریمن یا ظلمت به چنین اصالتی برخوردار نیستند. در حالی که نور کاملاً با یزدان و با اصالت خود همبستگی دارد و آن اصالت از نظر شناخت و معرفت بر قصد و اراده مبتنی است، اما برعکس فعالیت نور، ظلمت از روی قصد و اراده کار نمی کند، بلکه تمام فعالیت های ظلمت نا آگاهانه و اتفاقی است.

بنا به گفته «شهرستانی»^{۱۴} معتقدات «مزدک» به دو اصل چنان مبتنی بوده اما برعکس «مانی» معتقد بوده که نور فعالیت آزادانه دارد و مربوط به جهانی است که ما احساس می کنیم ولی تاریکی ضد روشنی است که بطور اتفاقی عمل میکند. علت این است که تاریکی دانا و بینا نیست. «مزدک» می گفت که اتصال نور و ظلمت تصادفی را ایجاد می کند و انفصال این هردو را نیز مبتنی بر تصادف می داند. برعکس «مانی»، «مزدک» از وجود تاریکی نتیجه گرفته است که تاریکی موجب می شود که رشک، حسد، تعصب، خشم و خودخواهی را بوجود بیاورد و این بدی ها را بطور استعاره به دیوان (دیوها) تعبیر می کند.

از نظر «مزدک» این بدی ها مساوات انسانی را ازین میبرند و مذلت و ناراحتی برای مردم ایجاد می کنند. از نظر تعلیمات «مزدک» بدی ها

به علت عدم مساوات بوجود می آیند ، بنابراین «اهورامزدا» اینان را دوست ندارد .

مهم ترین جنبه عقائد «مانی و مزدك» جهان شناسی (Cosmology) است که ریشه های آن در گذشته به جهان شناسی «افلاطون» ارتباط دارند و اگر در این باره بیشتر بررسی کنیم عقیده «مزدك» در درجه اول به جهان شناسی «افلاطون» شباهت داشته است .

«مزدك» مثل «افلاطون» معتقد بود که عالم محسوس مانند عالم روحانی است و امور این عالم سایه و عکس حقایق آن عالم است. ۱۵
اما بطور کلی جهان شناسی «مانی و مزدك» روشی دیگر پیدا کرد و به صورت جنبه تمثیلی (Allegory) پدیدار شد. مثلاً مانی عقیده داشت که :

« خداوند آسمانها در فلک هفتم نشسته یعنی از پائین ،
« به بالای آسمان هفتم ولی در (کفالا یا) که افلاک را تشریح ،
« نموده است، خداوند را در فلک سوم از بالا به پائین قرار میدهد ،
« به این خیال که هفت از ده که تفریق شود سه ماند در صورتیکه ،
« فلک هفتم از پائین به بالا باید فلک چهارم از بالا به پائین باشد .»
در این زمینه عقیده «مزدك» با «مانی» مماثلتی دارد ، اما تمثیل

«مزدك» در مقابل «مانی» روشی دیگر پیدا کرده است .

« کریستین سن» به نقل قول «شهرستانی» تمثیل «مزدك» را چنین بیان می کند. ۱۶

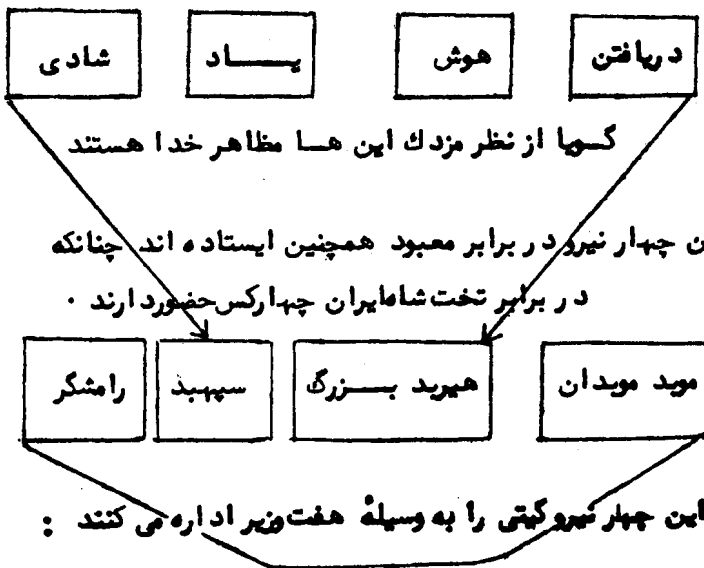
«مزدك» معبود خود را چنان می پنداشته است که در عالم علوی بر کرسی خویش نشسته ، هم چنانکه خسرو در عالم سفلی می نشیند و در برابر خسرو چهار قوه باطنیه هستند .

چنانکه در برابر خسرو چهار کس اند : موبدان موبد «هیربدان»

«هیربد» سپاه بد «رامشگر» .

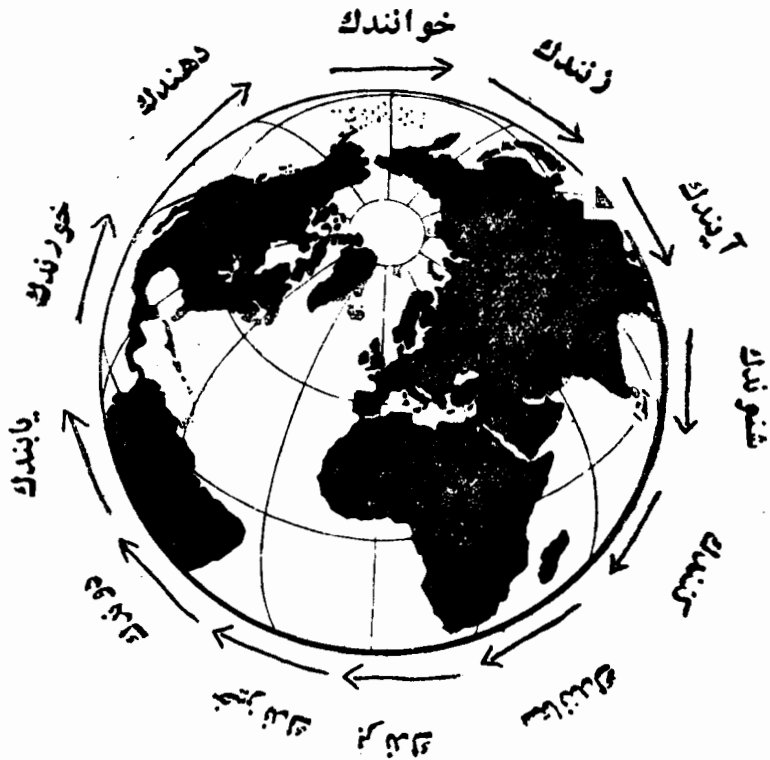
از نظر عقیده «مانی» در قلمرو نور، پدر عظمت حکمران است (که معادل زروان زردشتیان است و گاهی به ایرانی «سروش» خوانده شده) و قلمرو نور از پنج ناحیه ومسکن بوجود آمد که پنج عضو خدا، یعنی: هوش، فکر، تأمل، اراده و ایون (Aeon) هائی بیشمار (موجودات جاوید ومظاهر) در آن ساکن هستند .

«مزدك» نیز بر همین اساس تمثیلی (Allegory) را درست کرد چنانکه معبود «مزدك» در عالم بالا بر تختی نشسته است هم چنانکه روی زمین پادشاه ایران براریکه جلوس نموده در برابر معبود او چهار نیرو برپای ایستاده اند، از این قرار :



کودک (مستخدم)	دستور (مشاور)	کاردان	پسروان (رئیس)	باربر (حمال)	پیشکار	سالار
------------------	------------------	--------	------------------	-----------------	--------	-------

تصور میشود که این هفت وزیر میان دایره دوازده موجود روحانی حرکت میکنند: ۱۸



جنبه دیگر تعلیمات «مزدك» زهدگرایی است که در بیشتر جهات با مکتب های عرفان قدیم مثل مکتب «پلوتی نوس» و «فرفور یوس» شباهت دارد و بطور کلی به مکتب مانوی شبیه است .

مبنای عقیده زهدگرایی «پلوتی نوس» این بوده است که :

« روح انسان در قوس نزولی از عالم ملکوت به عالم ناسوت آمده و گرفتار ماده شده و به زشتی ماده آلوده گردیده است. نفوسی

که بخواهند مجدداً به عالم خود بازگشت کنند ، باید از بند ماده
رسته و عলাيق مادی خود را رها کنند.»^{۱۰۹}

شباهتی که بین «مزدك» و «پلوتی نوس» به نظر می‌رسد این است
که «مزدك» می‌گفت ، نفس را باید کشت تا روان از بد نجات یابد و
از اختلاط با تاریکی منع کرد.^{۱۱۰}

همچنین در این زمینه «فرفور یوس» و «مزدك» نیز شباهت دارند.
اما از نظر بیان تفاوت در این است که «فرفور یوس» راجع به زهدگرایی
متفکرانه می‌اندیشد و «مزدك» به سبك زاهد و عامیانه .

بگفته مؤلف فرهنگ «اصلاحات فلسفی»^{۱۱۱} ، «فرفور یوس» مانند
«افلاطون» به اهمیت عدالت معتقد بوده است ولی مانند «فیثاغورث»
عقیده داشت که بالاتر از عدالت ترحم و شفقت است. چنانکه می‌گفت:
«نه تنها از آزار هم‌نوعان خویش بلکه از آزار همه جانوران پرهیز کن.
آن کس که عدالت را تنها به انسان منحصر می‌سازد بسیار تنگ چشم است.
از راه ترحم و شفقت به حال موجودات، انسان بر خیر و نیکی درون خویش
می‌افزاید یعنی خویشان را بیشتر به خداوند، مانند میکند.»

«مزدك» همین مفهوم را با سبك ساده اظهار داشت .

«کلیما»^{۱۱۲} عقیده زاهدانه «مزدك» را به ضبط روایت «روضه الصفا»

چنین بیان می‌کند :

« مزدك روابط بین خویشاوندان را مجاز دانسته اما ذبح حیوانات
و خوردن گوشت و خون آنها را اکیداً ممنوع می‌دانست. ولی خوردن
تخم مرغ را مجاز می‌شمرد. پیروان «مزدك» جامه‌های بسیار درشت بافت
و خشنی بر تن می‌سکرده‌اند و سراسر زندگی آنها توأم با سختی و کشتن

نفس و پرهیز از خوشی‌های زندگی و توبه بوده است).
 عقیده مساوات اقتصادی «مزدك» نیز بر اساس دوگانه پرستی استوار است. چنانکه صاحب «جامع التواریخ» می‌گوید: ^{۱۱۳}
 («مزدك» می‌گفت هرچه ظاهر است اهریمن را است و هرچه باطن است یزدان را. و آدمیان باید که همه چون يك تن باشند و در میان ایشان جدائی نباشد و به قیاس این استقراء مال و فرزند و زن مردم را مباح کرد).

اساس مذهب انقلابی «مزدك» این بوده که تمام بدی‌ها و آلام و عدم مساوات را اهریمن بوجود می‌آورد و تاریکی علامت اهریمنی است. جسم انسان نیز از عناصر تاریکی مجسم شده است و همه بدی‌ها تحت تأثیر این عناصر پرظلمت می‌باشد. بنابراین جسم را به وسیله ریاضت‌های شاقه باید کشت تا روان‌ها رها شود و همه اسباب دنیوی که به سبب خواهش و شهوات نفسانی انسان در طبقات محدود متمرکز می‌شود، باید مشترك باشد. زیرا که خود خواهش‌های نفسانی که در تحت تأثیر تاریکی و اهریمنی می‌خواهند که خودخواهی را بوجود بیاورند، موجب نزاع بین مردمان می‌شوند و امن و عافیت نابود می‌گردد. بنابراین علت العلل ناراحتی و عدم مساوات «زن و مالکیت» باید در جامعه مردم مشترك باشند. چنانکه از کتاب «ایران شهر» آشکار است :

«مزدك» مردم را چنین وعظ می‌کرد که، کلیه بدی‌ها ناشی از دیو رشك، حسد، خشم، غضب، آزر و حرص می‌باشد و همین خصایل شیطانی است که برابری و مساوات را که خداوند آفریده است، نابود می‌کند و از مردم مصراً خواستار می‌گردید که برای باز یافتن این برابری و مساوات

نه تنها به ریاضت پردازند بلکه مایملک خرد را که (شامل اموال قابل تجارت و زنانشان نیز می‌گردیدند) در دسترس همگان قرار دهند. البته طریقه «مزدك» با مرام «کمونیسیم» (Communisme) فعلی بسیار متفاوت است چه در «مزدکیسم» (Mazdakism) روح مذهبی وجود دارد. ۱۱۴

تعلیمات «مزدك» بر دو قسمت بنیان داشت. قسمتی از آن مربوط به بهبودی کسانی بودند که در آن زمان حقوقشان از دست رفته بود و در این زمینه بدون آگاهی دگرگونی‌های اقتصادی و سیاسی چیزی نمی‌توان بیان کرد. دیگر تعلیم زهدگرائی است که اساس آن بر همان دو گانه پرستی مبتنی است.

روشی که «مزدك» آورد به گفته خود او برای برقراری دین بهی و آئین راستی وضع شد. «زرتشت» و «مزدك» پیغمبرانی بودند که برای بنیان‌گذاری يك جامعه صلح‌جویانه و بشر دوستانه، انسان را به تهذیب نفس و تزکیه اخلاق دعوت نمودند. چنانکه می‌بینیم همان‌طور که زرتشت از جنگ و فساد نهی می‌کرد، «مانی» و «مزدك» نیز برای استقرار شرافت و عظمت انسانی نزاع را منع می‌کردند. حتی کشتن حیوانات را هم دوست نداشتند. از نظر مردم‌گرائی و مهمان دوستی آئین «مزدك» نشانه تمدن و خوی ایرانی بود و آنچه در باره اشتراك زن و مالکیت صحبت کرد، منظورش مبتنی برخواست زمان بود زیرا که از مأخذ تاریخی دوره ساسانیان ثابت شده است که در آن زمان عدالت اجتماعی نابود شده بود و طبقات بالا زن و مال را به زور احتکار می‌کردند. در این اوضاع «مزدك» گفت: کسی حق ندارد که آنقدر زر و سیم و زن و مال گرد آورد

که حق دیگران پایمال شود و از گرسنگی و احتیاج گروه گروه زندگی را از دست بدهند .

مفهوم ادعای اشتراك زن و مالکیت «مزدك» ، این بوده که زمین و استفاده از خاک حق همه انسانها است و مردم حق دارند که بطور مساوی از این منابع که آفریده «اهورامزدا» است ، نه زائیده افراد بهره ببرند . «مزدك» گفت : زن و مال بین مردم همین طور مشترك است چنانکه آب و هوا و آفتاب و نباتات و جمادات مشترك اند .

او گفت : کسی حق ندارد که بر پایه ثروت و نیرو، زنان را مثل حیوانات در قفس حرم سرا بیفکند و دیگران حتی از داشتن يك زن محروم باشند . بلکه زن و تمتع از او نیز حق همه مردم است .

چنانکه «خواجه نظام الملک»^{۱۱۵} با وصف تعصب و نفرت شخصی که به «مزدك» داشت باز در همان نوشته خود (سیاست نامه) به پاکی و صداقت مذهب «مزدك» و تعلیمات عالی او پی برد : « مال ، بخشیدنی است میان خلق که همه بندگان خدا و فرزندان آدم اند . بهر چه حاجت مند گردند . باید که از مال یکدیگر خرج کنند تا هیچ کس را در هیچ معنی بی برگی و درماندگی نباشد» .

آمیزش نور و ظلمت
در آموزش «مانی» مسئله نور و ظلمت
و نبرد این دو عنصر با یکدیگر از جهت
ماهیت خود يك آموزش بدینانه است، زیرا حرکت نور را مانند ظلمت
غیر ارادی و منفعل (Passive) می شمرد و نور را ناتوان و مقهور پنجه
ظلمت می داند ، اما در آموزش «مزدك» مسئله روح بکلی دگرگون

شده است .

از نظر «مزدك» نور، آگاه ولی ظلمت، کور است. حرکت نور ارادی و حرکت ظلمت غیر ارادی است. بنا بر این غلبه نور ضروری و قطعی و غلبه ظلمت تصادفی و موقتی است . «مزدك» تداخل نور و ظلمت و پیدایش جهان مادی را طبق این فرضیه، امری تصادفی می‌شمرد، ولی برای این تداخل سه مرحله قائل است :

مرحله اول : در این مرحله ، نور و ظلمت مخلوط نیستند و هر يك بالاستقلال وجود دارند .

مرحله دوم : از نظر «مزدك» این مرحله اختلاط است در این دوران این دو عنصر با یکدیگر درمی آمیزند .

مرحله سوم : جدا شدن نور از ظلمت که وقوع آتی این امر مسلم است . و تحقق آن با یاری و مساعدت مردم از نور و نبرد با نیروهای ظلمانی میسر است. وظیفه‌ی آدمی است که نور را از چنگ ظلمت برهاند و به این مرحله تصادفی خاتمه دهد و نور را بر مسند قدرت و اصالت خود بنشانند .

نکته شگرف انقلابی در آئین مزدك همانا تبلیغ این مسئله است که باید از طریق جهاد و مبارزه نور را از مرحله اختلاط به مرحله جدا شدن «نور و ظلمت» از یکدیگر برساند و از این مسیر نور را از اختلاط ظلمانی برهاند. پرتوهای روشن را از آمیزش حلقات تاریک نجات بخشد. این نظر بنیاد تمام نظرات بعدی او است .

به عقیده «مزدك» پیروزی نهائی با نور است زیرا نور اصولاً بر ظلمت مسلط است. نهایت غلبه و تسلطش کافی نیست لذا کوشش و تلاش

و پشتکار آدمی در راه رهایی نور قطعاً با ظفر و پیروزی مقرون خواهد بود. به این ترتیب آموزش «مزدك» درباره نور و ظلمت تماماً يك آموزش خوش بینانه و پیکارجویانه است :

انطباق عقاید جهان‌شناسی «مزدك»
با آموزش عدالت و برابری
ویژگی مهم آموزش
«مزدك» در آن است که
این آئین به توضیح
پدیده‌های اجتماعی و انتقاد از آنها می‌پردازد و ازدید جهان‌شناسی خود را
بر مسائل معیشت روزانه انطباق می‌دهد .

مسئله‌ای که نظر «مزدك» را جلب می‌کند نشان‌دادن ریشه‌های نابرابری در جامعه و راه حصول به عدالت و مساوات است. به نظر «مزدك» نعمات مادی را «اهورامزدا» یکسان در دسترس مردم قرار داده است و نابرابری از آنجا برخاست که کسانی از طریق قهر و جبر خواسته‌اند اموال متعلق بدیگران را تصرف کنند.^{۱۱۶} چنانکه میبینیم در زمان ساسانی، اشراف اراضی دهقانان را به‌زور غصب میکردند و یا دهقانان بی‌پا ناچار میشدند زمینهای خود را به آنها بفروشند. حتماً مشاهده این جریان در ذهن «مزدك» این اندیشه را که غصب و تصرف قهری منشاء نابرابریست پدید می‌آورد . پس نابرابری در تقسیم خواسته‌ها و نعمات مادی ریشه ظلم است و راه نیل به عدالت رفع نابرابری، یعنی استقرار مساوات در برخورداری از نعمات مادی است .

«مانی» معتقد بوجود پنج عنصر بود و جهان را از این پنج عنصر مرکب میدانست. عناصر از نظر «مانی» عبارت بودند از : ائیر، نسیم ،

نور ، آب و آتش .

(«مانی» عقیده نور و ظلمت را بامسائل اجتماعی پیوند نمیدهد)
 «مزدك» به سه عنصر معتقد است : آب ، آتش و خاك . «مزدك»
 در اینجا نیز مانند آموزش نور و ظلمت مطالب را به مسائل اجتماعی
 پیوند میدهد و میگوید همانطور که آب و زمین و آتش متعلق به همگان
 است به همان ترتیب نعمات مادی باید از آن همگان باشد. بدینسان
 همگانی بودن نعمات مادی ثمره و نتیجه عامیت عناصر است که جهان
 از ترکیب آنها ساخته شده است .

به نظر «مزدك» نابرابری و عدم مساوات موجود در جامعه، ریشه
 کین، رشك ، خشم و جنگ است .

همانا این بلیات است که زندگی بشری را تیره ساخته است. اگر
 نابرابری در استفاده از نعم مادی از میان برود پایه مادی و اجتماعی این
 بلیات عظیم اجتماعی نیز از میان خواهد رفت و کین ، رشك ، خشم
 و جنگ، جای خود را به آشتی و مهر و دوستی و داد خواهد داد. جهاد
 در راه پیروزی نور همان جهاد در راه پیروزی برابری و دادگری و مهر
 و آشتی و دوستی است و همه آنها برداهورای و ایزدی علیه اهریمن است.

تعلیمات بی آزاری و ریاضت مزدك بویژه برای برگزیدگان
 دین خود (که مانند برگزیدگان

مانی هسته‌ی مرکزی جنبش بودند) دواصل ریاضت و آزار نرساندن
 را مقرر داشته و آنانرا به پیروی از این دواصل مقید ساخته بود. مزدك
 کشتن و زیان رساندن به دیگران را اکیداً ممنوع میداشت و تعلیم میداد

که حتی به دشمن باید مهربان بود و در مهمان نوازی از هیچ چیز حتی از بذل جان خود نیز نباید دریغ داشت. این آموزش که شبیه به اصل اهیماسا (Ahimsa) (زبان نزدن) در فلسفه جانیسم (Janiism) هندیست، با هدفهای انقلابی مزدك ناسازگار بود و در مقابل دشمنان طبقاتی بیرحم و سفله‌ای که بعدها بی‌دریغ خون مزدك و پیروانش را ریختند. چنین آموزشی در حکم خلع سلاح معنوی انقلابیون بشمار میرفت. مزدك هماهنگ آموزش «بی‌آزاری» آموزش ریاضت‌کشی را تعلیم میداد و به گفته مؤلف روضه‌الصفاء «حتی ذبح حیوانات و اکل لحوم و دموم آنها را بر خلق حرام دانست».

هر اندازه این بخش از تعالیم مزدك نادرست باشد بهر صورت نشانه‌ی روح سلیم و مهربان و روشن این مرد بزرگ است. وقتی دشنامهای زشتی را که از زمان خسرو انوشیروان به بعد در انواع کتب علیه مزدك ثبت شده با این آموزشها مقایسه میکنید آنگاه بهتر به تیره درونی بهره‌کشان و ستمگران خونخوار پی میبرید.

عقیده مزدك راجع به جهان‌شناسی از چهار چوب معتقدات سه مکتبهای گنوسی بردیضان و مرقیون و مانی بیرون نیست.

« مزدك گوید^{۱۱۷} که افعال نور بقصد و اختیار است و افعال ظلمت به بخت و اتفاق. نور عالم حساس است و ظلمت جاهل و اعمی (چنانکه عقیده مارکیون (Marcion) همین است) و مزاج بر خبط و اتفاقست نه بقصد و اختیار و خلاص نور از ظلمت هم به خبط و اتفاق است نه با اختیار و مزدك مردم را از مباحضه و قتال و منازعه منع میکرد و چون بیشتر منازعت، مردم را سبب مال و نسوان بود زنان را حلال

گردانید و اموال مباح داشته و تمام مردم را در اموال و نسوان شريك گردانید چنانچه در آب و آتش و علف شريك میباشند .

و از او حکایت کنند که امر کرد بقتل بعضی نفوس تا از شرومزاج ظلمت خلاص یابند و مذهب او در اصول و ارکان آنست که اصول سه است . ماء و ارض و نار و چون مختلط شدند حادث شود از اختلاط مدبر خیر و مدبر شر . آنچه از صفوان حاصل شود مدبر خیر است و آنچه از کدران حاصل شود مدبر شر است . و از او که معبود او بر کرسی نشسته در عالم اعلی بر آن صورت که خسرو بر تخت ملک نشسته و در عالم اسفل و در محضر او چهار قوا حاضر است: مؤبد مؤبدان و هر به اکبر و اسپهبد و رامشگر و این چهار شخص تدبیر عالم کنند به هفت شخص دیگر که فروترند : سالار و پیشکار و بالون و پروان و کاردان و دستور و کودك و این هفت بر دوازده روحانی دایر است .

خواننده - دهنده - ستاننده - برنده - خورنده - دونده - خیزنده - کشنده

زنده - آینده - شونده - یابنده* و هر شخصی را از اشخاص انسانی که در آن شخص این چهار قوه و این هفت و آن دوازده ملتئم گردد در عالم سفلی بمشابه رب باشد و تکلیف از او برخیزد و گوید خسرو عالم اعلی تدبیر به حروف میکند که مجموع اسم اعظم است و هر که محروم ماند از این ، در جهل و بلادت و غم بماند .

تجزیه مترقیانه عقاید «مزدك» و شرح جدید علائم و رموز

از نظر «مزدك» روشنائی (Luminosity) و تاریکی (Darkness) سمبل (Symbol) بوده برای قوه های مثبت و منفی (Positive Negative) که در سراسر جهان مادی تأثیراتی دارد و با عمل و عکس العمل (Action Reaction) نتیجه ای را بوجود می آورد که اگر این نتیجه ، با عمل مثبت ارتباطی داشته باشد ، خوبی باید گفت و اگر منفی باشد زشتی و پلیدی است. در این زمینه نه تنها از نظر «مزدك» عمل مثبت نماینده روشنائی و عمل منفی زشت است بلکه

از نظر علم فیزیک تمام فعالیت های مادی جهان بر همین اصول مبتنی می باشند .

و آنچه که «مزدك» گفت کارهای نور از قصد و اراده است. ۱۱۸ منظور از نظر مادی این بوده که در سیستم مادی فعالیت قوه مثبت (که «مزدك» نور می نامد) نفوذ مستقیمی دارد و واجد حس و شعور است. درحالی که فعالیت قوه منفی چنین نیست. گاهی اگر فعالیت منفی بر قوه مثبت چیره شود برحسب اتفاق است نه برحسب قصد و اراده .

منظور از فرضیه (Hypothesis) «مزدك» این بوده که براندیشه دوگرائی ایران باستان لطمه ای وارد نکند. زیرا مزداپرستان باستانی که خدمت فتودال را وظیفه خود می دانستند، باور می کردند که خدای روشنائی جهانی را دربرگرفته است که فقط با طبقات بالادست (به شمول موبدان) علاقه دارد و خدای تاریکی «اهریمن» به جهانی فرمان روا است که در آن طبقات فقیر و گناهکاران زندگی میکنند و غالباً خوشبختی و بدبختی زندگی به جهان های خود موکول است. درحالی که از نظر مادی چنین نیست. از نظر «مزدك» دیوها، عبارتند از: آز، حسد، تعصب و خشونت که از تاریکی ترکیب شده و همین تاریکی است که برحسب تصادف بر روشنی چیره می شود و در اثر چیره شدن تاریکی بدی ها بوجود می آیند و صفوت و صفا را غارت می کنند و بر همین اساس طبقات پیدا میشوند و بین مردم تفرقه می اندازند .

در اندیشه «مزدك» فعالیت تاریکی مستقل نیست . یعنی آلام و بدی ها استقلال ندارند. پس باید که با بدی ها مبارزه کرد تا خیر پیروز گردد و در آن جا که «مزدك» می گوید : نفس را باید کشت تا روان آزاد

شود. منظور این بوده که مردم به شمول موبدان و نجبا و اشراف از آز و شهوت رانی و تعصب و خشونت دست بردارند، تا در نظام اجتماعی تعادل ایجاد گردد و برای چنین روش لازم می‌دانست که زندگی زاهدانه اختیار کنند و ثروت دنیوی را که علت اصلی همه بدی‌ها است، مشترک سازند.

عقیده زهدگرایی نه تنها معمول دینی عرفا (Gnostics) بوده بلکه پس از ظهور اسلام از زندگی شخصی زاهدانه پیغمبر اسلام و پیروانش برمی‌آید که زهد و تقوا جزو زندگی مسلمانان بوده است. اما فرق این بود که عرفای قدیم رهبانیت اختیار کردند و در صدر اسلام زندگی مسلمانان با مادیت و روحانیت توأم بوده است.

«مزدك» گفت: جهان عبارت است از عناصر آب و خاك و آتش^{۱۱۹} (درحالی که مرکب از چهار عنصر آب و باد و خاك و آتش است) و آنچه از صفوان حاصل شود مدبر خیر است و آنچه از کدران پدیدار می‌گردد مدبر شر.

غالباً در این زمینه منظور «مزدك» این بوده که از عناصر مادی بدی به وجود می‌آید و بقیه از صفوت این عناصر روح یا جوهر اصلی بیرون می‌آید. اما از نظر فلسفه، روح از عناصر ترکیب نشده، بلکه وجود روح غیر از عناصر مادی است و مراد از صفوت عناصر عواملی هستند که در اصطلاح فلسفه عرض‌اند. مانند رحم و شجاعت و سخاوت و کینه و حسد و تعصب. پس برای تشخیص چنین عناصر^{*} که یکی جوهر است و دیگر ماده، دو اصطلاح داریم که نماینده دو قوی می‌باشند یکی نفس مطمئنه یا لوامه و دیگر نفس اماره.

ممکن است از نظر «مزدك» مدبر خوبی، نفس مطمئنه و مدبر بدی نفس اماره باشد پس با چنین توجیه باید گفت که عقیده «مزدك» راجع به این دوقوه انسانی با عقاید متصوفه شباهت داشته است؟

به عقیده «مزدك» مدبر خوبی نفس مطمئنه است که با جوهر احساسات نيك متصف است و مدبر شر نتیجه اندیشه بد. پس از نظر «مزدك» مدبر شر را که در قالب انسان جای گزین است باید کشت تا مدبر خوبی نفس مطمئنه یا روح اصلی انسان رهائی یابد و به مرکز خود بازگشت کند. چنانکه قرآن در این زمینه نیز اشاره می کند:

(یا اینها النفس المطمئنه ارجعی الی ربك راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی)^{۱۲۰} «ای نفس آرمیده بازگرد سوی پروردگارت خوشنود و پسندیده، سپس داخل شو در بندگانم و داخل شو در بهشتم».

به عقیده «مزدك»، معبود او در عالم بالا بر تختی نشسته است هم چنانکه روی زمین پادشاه ایران بر آریکه سلطنتی جلوس نموده در برابر معبود او چهار نیرو برپای ایستاده اند از این قرار: ^{۱۲۱} و ^{۱۲۲}

۱- دریافتن (To Perceive).

۲- هوش (Conscious Ness. Phronesis).

۳- یاد (Memory).

۴- شادی (Rejoice).

همچنانکه در برابر تخت پادشاه ایران چهار کس حضور دارند یعنی:

۱- موبد موبدان (Chief, Zoroastrain Priest).

۲- هیربد بزرگ (Magian).

۳- سپهبد (Lieutenant - Genral).

- ۴- رامشگر (Ministel-Bard) .
- این چهار نیرو (Powers) گیتی را بوسیله هفت وزیر اداره می کنند :
- ۱- سالار (Chieftain Leader) .
 - ۲- پیش کار (Agent - Steward) .
 - ۳- باربر (حمال) (Porter) .
 - ۴- پروان (رئیس امور کارپردازان) مانویون آنرا به وجود ربانی اطلاق کرده اند .
 - ۵- کاردان (Ingenious-Sagacious) .
 - ۶- دستور (مشاور) (Adviser) .
 - ۷- کودک (مستخدم) (Servant) .
- این هفت وزیر در همان دایره دوازده موجود روحانی (Twelve Spritual Beings) حرکت می کنند .
- ۱- خوانندک (Litrecy) .
 - ۲- خورندک (Utility) .
 - ۳- زندک (Punishment) .
 - ۴- دهندک (Distribution) .
 - ۵- دوندک (Effort) .
 - ۶- ستانندک (Obtaining) .
 - ۷- خیزندک (Awakening) .
 - ۸- آیندک (Fueture) .
 - ۹- برندک (Transportation) .
 - ۱۰- کشندک (Execution) .

۱۱- شونديك (Existence) .

۱۲- يابنديك (Immortality) .

از نظر «مزدك» در هر انسان چهار نیرو موجود است و وجودهای هفت گانه و دوازده گانه صاحب اختیار عالم سفلی میباشند و اجبار از آنان سلب گشته است .

«مزدك» گفت: که پادشاه عالم برین به عدد حروفی حکم فرمائی می کند که مجموعه آنها اسم اعظم را تشکیل می دهد (از نظر مؤلف مراد از اسم اعظم دانش (Wisdom) است) و هر کس که تصویری از چیزی مربوط به این حرف می کند، بزرگترین رازها برای او مکشوف خواهد شد. اما هر کس که از آن محروم ماند در برابر چهار نیروی روحانی در دریای نادانی (Ignorance) عدم بینائی (Blindness) فراموشی (Amesia) بی خردی (Imprudence) و اندوه (Sorrow) غرق خواهد شد .

تعلیمات مرموزی که «مزدك» آورد در مرحله تحول بودند و استواری (Firmness) نداشتند اما به چنین علائم و رموز برمی آید که طرز تفکر «مزدك» باطناً جنبه اجتماعی و سیاسی داشته ولی «مزدك» نتوانست با چنین تعلیمات مرموز ساخت اجتماعی (Social Structure) را کاملاً اظهار کند. علتش شاید این بوده که «مزدك» خود متفکر و فیلسوف نبوده. تعلیماتی را که «مزدك» می خواست با جنبش اصلاحی در جامعه ساسانی عملاً بوجود بیاورد غالباً بدین قرار می باشد .

اصطلاحات مرموز که نسبت به موبد و صنف روحانی آورد ، سه نوع اند :

۱- خوانندگی ۲- دهندگی ۳- ستاندگی. منظور «مزدك» از این اصطلاحات حتماً آموزش و پرورش بوده است که برای همه طبقات لازم می‌شورد.

و آنچه که به فرمانداران بزرگ یا طبقات بالادست اظهار داشت، نیز بر سه نوع اند.

۱- برنده ۲- خورنده ۳- دونده. مقصود از این اصطلاحات دارائی (Administration) بوده است.

همین طور برای سپهبد و لشکرداری ۱- خزنده ۲- کشنده و ۳- زننده گفته است.

این‌ها به تربیت نظامی ارتباط دارند. یعنی (Militarism) آنچه برای ادیب و رامشگرگفت : ۱- کننده ۲- شنونده ۳- پاینده (ازپائیدن) امکانی قوی است که به هنرهای زیبا (Fine Arts) اشاره شده است.

زردشت خورگان استاد «مزدک»

به گفته «مالالاس» (Malalas)، «بوندوس» (Bundos) مانوی در زمان «دیوکلین» (Diocletin) در رم وارد شد. این یکی از مانویون بود. او معتقد بود که خوبی با بدی مبارزه کرد و بر او چیره شد بنابراین خدای خوبی را باید احترام داشته باشیم. پس از آن «بوندوس» (Bundos) از رم به ایران وارد شد و عقاید خود را تبلیغ کرد.^{۱۲۳}

معتقداتی که درباره خدای بدی، یعنی «اهریمن» آورد، شبیه به عقیده «بوندوس» مانوی بوده است. بنابراین باید باور کنیم که بنا

به قدمت عقیده و نفوذ در عقاید «مزدك»، «بوندوس» پیشرو «مزدك» و مزدك مجری عقایدش بوده است .

«طبری» نیز درباره مسبوق بودن «بوندوس» (Bundos) تأیید می‌کند. اما به اسم «زردشت‌خوردگان» ذکر کرده است. چنانکه می‌گوید: «فنهى الناس كسرى عن السيره شتى مما ابتداع زرادشت بن خرکان و مزدق بن مامداز.»^{۱۲۴}

بنا به نوشته «ایوهان مالال» در روز امپراطوری «دیوکلین» (۲۵۸-۳۰۵ میلادی) در رم شخصی به نام «بوندوس» که جانشین «مانی» بود، اندیشه انهدام جور و بیداد به شیوه انقلابی تبلیغ می‌کرد. از نظر «طبری» بدعتی که در آئین «زردشت» پدیدار شد، مبدع آن «مزدك» نبوده بلکه شخصی «مانوی» بوده است که «مزدك» مبلغ آن بوده است.^{۱۲۵}

«افضل‌الدین صدر تر که اصفهانی»^{۱۲۶} در حاشیه ترجمه کتاب شهرستانی «الملل والنحل» گفته «مالالاس» (Malalas) را نقل کرده و می‌نویسد: «در عهد دیوکلین» شخصی از مانویه در رم ظهور کرد بنام «بوندوس» که عقاید جدید داشت و با کیش رسمی مانوی راه خلاف می‌سپرد و می‌گفت: خدای خیر با خدای شر نبرد کرد و او را مغلوب کرد. از اینجا است که پرستش غالب واجب است، این شخص به ایران سفر کرد و به دعوت پرداخت. ایرانیان کیش او را دین خدای خیر گفته‌اند که در زبان پهلوی آئین «درست‌دینان» می‌شود بنابراین دین «مزدك» همان آئین درست‌دین است که «بندوس» انتشار داد و چون «بوندوس» برای تبلیغ عقاید خود به ایران رهسپار شد میتوان به حدس قریب به یقین

گفت که اصل او ایرانی بوده است. نه تنها کتب اسلامی که مأخوذ از «خودای نامک» هستند، بلکه «الفهرست» هم که منبع دیگر داشته مؤسس فرقه مزدکیه را شخصی دانسته اند مقدم بر «مزدك» و نتیجه این می شود که مؤسس فرقه انقلابی يك نفر ایرانی بوده است. بنابراین مؤلفان «بیزانسی» و «سریانی» که در شرح مسلك های دینی عهد گواذ (قباد) پادشاه ساسانی قلمفرسائی کرده اند، کاملاً حق دارند که «مزدك» را پیرو مانوی خوانند. عده ای معتقدند که «مزدك» دو تن بوده اند. یکی «مزدك» قدیم و دیگری «مزدك» جدید. اما راجع به شخص «مزدك» می توان گفت که این همان «مزدك» است که از نظر «طبری» در شهر «مادرایا» در ساحل شرقی دجله (محل فعلی کوت الاماره) متولد شد و مجری عقاید «بوندوس» یا «زردشت خورگان» بوده است.

در این زمینه سئوالی پیش می آید که پیشرو «مزدك» همان شخصی بوده که به گفته طبری (زردشت خورگان) نام داشت یا بنا به روایت نویسندگان دیگر مثل «مالالاس» (Malalas) «بوندوس» بوده؟ و در این باره دایرةالمعارف «برتانیکا» به عنوان (Mazdakism) چنین می گوید: ۱۲۲

«مذهبی که براساس دوگرایی در ایران باستان پدیدار شد، در بیشتر جهات از مانویت انشعاب گرفته. اولین بنیانگذار این عقیده غالباً مردی بود بنام «زردشت خورگان» که از لحاظ عقاید پیرو مانوی بوده و نیز به «بوندوس مانوی» ارتباط خاصی داشته است. بوندوس در زمان «دیو کلیتن» می زیست و در رم عقائد دوگرایی مانوی را تبلیغ می کرد. این مذهب الحاد آمیز در اواخر سده پنجم میلادی در ایران گسترش

پیدا کرد و مزدك بامدادان این مذهب را بصورت جنبشی انقلابی در آورد و بالاخره این جنبش به همین مزدك بامدادان منسوب شد .

از نظر مورخان چنین برمی آید که : «مزدك» خود فیلسوف نبوده بلکه در سابق گفتیم مجری عقاید پیشوای خود بنام «بوندوس» یا «زردشت-خورگان» بوده است . چنانکه «علی اصغر حکمت» می گوید : «گویند نخستین کسی که این اصول را ابداع نمود (یعنی انشعاب از دین مانی) شخصی بوده است زردشت نام فرزند خورگان که مزدك از او نمایندگی میکرده ولی او شهرت و عظمتش بر استاد فزونی یافت .»^{۱۲۸}

به هر حال از نظر ماخذ تاریخی زیاد روشن نیست که آیا تعالیمی که به «مزدك» منسوب است تا کجا نتیجه فکر «بوندوس» (بندك) و زرتشت خرك است و از کجا محصول تفکر «مزدك» ؟ اما باید حدس زد که افکار «بوندوس» و «مزدك» التقاطی و مختلط و دارای سرچشمه‌های فکری بکلی مختلفی است. ولی از جهت روح انقلابی خود يك پارچه و هم آئینگ است و عقل چنین حکم میکند که شهرت عظیم این افکار به نام مبلغ برجسته و فصیح و دلاور آن «مزدك بامدادان» مسلماً فقط نتیجه اشاعه‌ی آنها بوسیله این مرد نیست ، بلکه قرینه‌ایست بر تعلق متفکران پیشین .

در هر حال این امر مسلم است که «مزدك» نخستین مؤسس و بنیان‌گذار آئین مزدکی نبوده و این آئین پیش از او شارعین و واضعینی داشته است . تا آنجا که از مطالعه‌ی اقوال و روایات مختلف ایرانی و غیر ایرانی می‌توان استنباط کرد ، نخستین کسی که آغاز بحث نوینی در عقاید «مانی» گذاشت و در نقش «نور و ظلمت» به آن نحو که «مانی»

گفته و نور را ناتوان و مقهور ظلمت شمرده است^{۱۲۹}، تردید کرد، شخصی بود بنام «بوندوس» که در قرن سوم میلادی و در زمان «دیو کلیتن» میزیسته و حدس میزند که نام وی صورت یونانی و یا رومی نام فارسی «بوندك» باشد. «بوندك» یا «بوندوس» (که می توان آن را نام یا عنوان روحانی خاصی از دین مانی نیز دانست) در «بیزانس» نظریات خود را پخش می کرد. ظاهراً شخصی دیگر بنام «زرتشت خرك» (گویا از مردم شهر فسا) دنباله‌ی کار «بوندك» را گرفت و آئین وی را تکمیل کرد و (بگفته نویسدگان متعصب) زمینه‌ی کیش الحادآمیز زرتشتگان «یا درست دینی را بنیان گذاشت.»^{۱۳۰}

«مزدك» که مردی روحانی اندرزگر یا واعظی از پیروان کیش زرتشتگان بود موفق شد با استفاده از نارضائی و ناخرسندی عمیق مردم ساسانی به اتکاء صفات انقلابی و طلاق و فصاحت لسان و بیان و قدرت فکر و منطق خود تعلیمات خود را، در مغزها رسوخ دهد و سر منشاء تکان و جنبشی شگرف گردد.

الحاد مزدکی بوسیله «بوندوس» و زردشت خرك مستقیماً از الحاد مانوی استخراج شده است و همان مسائلی را که مانی مطرح کرده (رابطه نور و ظلمت) را مطرح میسازد.

ارتباط عقاید:

«افلاطون»، «لو کورک» و «مزدک»

وقتی راجع به تعلیمات اجتماعی و اقتصادی «مزدک» بحث می‌کنیم، سئوالی پیش می‌آید که آیا موجد نهضت انقلابی که در زمان ساسانیان بوسیله «مزدک» بوجود آمد، خود «مزدک» بوده یا در زمینه (Background) ابن نهضت، تأثیرات مکتب‌های بزرگ اصلاحی یونان و روم هم دخالت داشته‌اند.

«رینالد، ای نیکلسون» می‌گوید: که «مزدک» خود فیلسوف نبوده بلکه مصلح و مردی مبارز بوده است.^{۱۳۱} تعلیماتی که «مزدک» برای تغییر

اساسی در جامعه فئودالی ساسانیان آورد، تحت تأثیر مکتب‌های اصلاحی «افلاطونی» و «لوکورک» بوده است.

مسائلی که «افلاطون»^{۱۳۲} راجع به رنگ و بوی زمان مطرح کرد از قبیل «کمونیزم» (Communism) و طرفداری از حقوق زنان و تجدیدنظر در توالد و تناسل و تزکیه نفس مسلماً همراه با عقاید مذهبی و عوامل اجتماعی زمان ساسانیان، اساس عقاید بزرگ‌را پایه‌گذاری کرد. وجه اشتراک بین عقاید «مزدک» و «افلاطون» نه تنها در مورد يك جامعه اشتراکی است بلکه در بیشتر جهات «مزدک» به وساطت مکتب‌های عرفانی و فلسفی از «افلاطون» متأثر بوده است. مثلاً افلاطون معتقد بود که «علت عدم مساوات» در اجتماع حرص و آز مردم و تفنن و تجمل‌پرستی آنان است. مردم به زندگی ساده قناعت نمی‌کنند و سود پرست و جاه طلب و رقابت جو و حسود هستند. آنها از آنچه خود دارند زود سیر میشوند و در آتش حسرت آنچه ندارند، میسوزند. آنها به ندرت چیزی را طلب می‌کنند که متعلق به دیگری نباشد. در نتیجه طایفه‌ای به اراضی طایفه دیگر تجاوز می‌کند. منابع ارضی تولید رقابت می‌نماید و جنگ در می‌گیرد.

معنی اشتراکی بودن زنان، جفت‌گیری کور کورانه نیست، بلکه برعکس باید کلیه روابط جنسی تحت مراقبت دقیق در آید تا اینکه کودکان زیبا و خوب رو بوجود آیند.^{۱۳۳}

«مزدک» همین موضوع را در قالب زهد گرائی اظهار میدارد: طبق تعالیم «مزدک» بزرگترین معاصی بشر عدم تمکین از یکدیگر و کینه جوئی و نزاع بوده است و قدرت پلیدی در این گناهان ظاهر میشود.

این معاصی است که همکاری بین مردم را از بین می‌برد و خیرخواهی و صلح را به خطر می‌اندازد .

ریشه این گناهان بر پایه دو اصل قرار دارد: مالکیت و زن. و این دو در تمام مراحل زندگی ایجاد حسد و غضب و رقابت و کینه توزی می‌نمایند و تمام عواملی که باعث گناه می‌شوند از این دو سرچشمه می‌گیرند .

عقیده «مزدك» راجع به اشتراك زن و مالکیت عیناً با عقیده «افلاطون» راجع به تعدیل نظام اقتصادی و اشتراکی بودن زن مطابقت دارد. عقاید «مزدك» برخلاف گفته نویسندگان متعصب قشری، مبتنی بر هوسرانی و شهوت نیست .

همین‌طور وقتی راجع به تغییر اساسی جامعه‌ای صحبت می‌کند، تعلیمات اصلاح طلبانه «لوگورك»^{۱۳۴} را آشکار می‌سازد .

«پلوتارك»^{۱۳۵} می‌گوید: دومین عملی که «لوگورك» انجام داد و از حیث جسارت دست کمی از اولی نداشت و به مراتب دشوارتر مینمود، تقسیم جدیدی از اراضی بود. زیرا اختلاف بسیار نمایانی بین ساکنین کشور اسپارت (Sparta) مشهود بود. اکثریت مردم به اندازه‌ای فقیر بودند که يك وجب زمین نداشتند ولی عده خیلی به اندازه‌ای صاحب ضیاع و عقار بودند که همه چیز به آنها تعلق داشت . وی اعلام داشت برای اینکه از شهرشان فساد، حسادت، خست، عیش و عشرت و از همه بالاتر ثروت و فقر که بزرگترین و قدیمی‌ترین بلا و طاعون جامعه است ریشه کن شود، هیچ وسیله‌ای بهتر از این نیست که اهالی هر شهر هرچه از نقدینه و زمین و میراث در اختیار خود دارند، یکجا متمرکز

کرده و سپس آنرا به نسبت مساوی بین خود تقسیم کنند و از این پس مانند برادران به نحوی که کسی زائد بر دیگری مایملکی نداشته باشد، در محیط انس و صداقت زندگی کنند و هیچ کس بر دیگری تفوق و مزیتی نداشته باشد، مگر اینکه در فضیلت و تقوی برتر و افضل باشد.*
و بدین ترتیب هیچ نوع عدم تساوی حقوق در بین ساکنین شهرها وجود نخواهد داشت، جز مدح چیزهایی پسندیده و ذم کارهای نکوهیده.
«لو کورک» در صدد بود برای اینکه اثر هر نوع عدم مساوات را از بین ببرد «اثاث البیت» را هم تقسیم کند ولی چون مردم از اینکه عیناً مایملکشان را از دست بدهند، ناراضی بودند؛ از طریق غیر مستقیم عمل کرد و با لغو سکه طلا و نقره، سکه‌های آهنین را رایج ساخت و به این ترتیب آنها را تنبیه کرد.

اما این مطلب که دختران کاملاً برهنه

آزادی مراسم ازدواج

و در ملاء عام به تمرین پردازند، در آن

هیچ اثری از زشتی و پلیدی نبود زیرا اینها در منتهای شرم و حیا و بدون اندک توجهی به تمتع و شهوت نفسانی به ممارست و ورزش می پرداختند و یکنوع سادگی در نهاد همه حکم فرما بود و همه در جستجوی این بودند، که کدام بدن قویتر و سالم تر است.^{۱۳۶}

تعلیمات «افلاطون» و «لو کورک» به مقتضای زمان آنها بوده، اما آنچه که «مزدک» گفته چندان تفاوتی با گفته های «افلاطون» و «لو کورک» ندارد، جز اینکه «افلاطون» عقایدش را متفکرانه مطرح کرد

* قرآن نیز به این امر اشاره کرده است «ان اکرمکم عندالله اتقاکم»

و «لو كورك» در چهارچوب قانون و «مزدك» در قالب مذهب .
 بنا به گفته «نظام الملك»، «مزدك» همین موضوع را چنین اظهار
 داشت :

« مال بخشیدنی است همان مردمان که همه بندگان خدای تعالی اند
 و فرزندان آدم اند و بچه حاجت مند گردند. باید که مال یکدیگر خرج
 کنند تا هیچ کس را بی برگی نباشد و درماندگی، و متساوی الحال باشند.
 چون «قباد» بشنید بر این راه بنهاد و به اباحت مال راضی شد. آنکه گفت
 زنان شما چون مال شماست باید که زنان را چون مال یکدیگر شناسید
 تا هیچ کس از لذات و شهوات دنیا بی نصیب نماند و در مراد بر همه خلق
 گشاده بود و بس مردمان از اباحت مال و زن به مذهب او بیشتر رغبت
 کردند. خاصه مردم عام . چنان آئین نهاد که کسی اگر مردی را به خانه
 خودش مهمان بردی و نان و گوشت و شراب و نقل و مطرب دادی
 به عاقبت، همه يك يك با زن او گرد آمدندی و به عیب نداشتندی و عادت
 چنان بود که هر که در شدی تا با زنی گراید کلاه بر در خانه بنهادی
 پس چون دیگری را رغبت افتاد و کلاه را دیدی بر در خانه نهادی باز گشتی
 و توقف کردی تا او بر آمدی.»^{۱۳۷}

لحنی که «خواجه نظام الملك» درباره تعلیمات «مزدك» اظهار
 می دارد مبتنی بر حق و انصاف نیست اما آنچه که «ابن بطریق»^{۱۳۸} در
 خصوص اصول مذهب «مزدك» شرح می دهد از هر گونه تعصب و افترا
 مبری است .

« خدا ارزاق را در روی زمین آفرید که مردم آنها را میان خود
 بطور برابری تقسیم کنند و کسی از کس دیگر بیشتر نداشته باشد ولی

مردم بین خود ظلم می کنند و هر کس نفس خودش را به برادرش ترجیح می دهد. می خواهم در این کار نظارت و واریسی کنیم و مال فقرا را از دولتمند گرفته به تهی دستان بدهیم. و از هر کس که مال و زن و خدم و امته زیادی داشته باشد، از وی گرفته و بین او و غیر او مساوات بکنیم تا آنکه احدی را امتیاز بر دیگران نماند.

مشکلات زنان در زمان ساسانیان

محققین معاصر که بر موضوع تعدد زوجات و نکاح با محارم در دوره ساسانیان نظریاتی ارائه داده‌اند نتیجه قطعی را به دست نیاوردند، گمان می‌رود از نظر وجدان و غیرت و شهامت ملی نخواستند هیچ ایرادی را قبول کنند، اما چنین حساسیت در برابر واقعیت تاریخی ارزش چندانی ندارد و قبل از این که بحث در این باره را آغاز کنیم باید بدانیم وقتی اخلاق ملی (National-Moral) بوجود می‌آید، تابع سیستم اقتصادی و سیاسی می‌باشد درحالی‌که (تصور پرستان Idealists) معتقدند یک

نظام اجتماعی تحت تأثیر سیستم اخلاقی تکامل را پیدا می کند .
 از این نظر چون می بینیم که در زمان ساسانیان جامعه ای وجود
 داشت که اساس آن بر پایه فتودالیسم استوار بوده ، بعید نیست که در
 چنین اوضاع تعدد زوجات نیز وجود داشته باشد . یا امکان داشت که
 بین طبقات بالا و پائین ازدواج مرسوم نبوده یا حتی داشتن يك زن نیز
 دشوار بوده است .

در این باره « کلیمما » در کتاب « مزدك » فصلی تحت عنوان « وضع
 زنان و مشکلات اجتماعی آنان » نوشته که به نظر ما کاملا درست و منطقی
 است . ۱۳۹

مسئله اشتراك زنان
 وقتی از مسئله مشکلات زنان در دوره
 ساسانیان صحبت می شود، ارزش تعلیمات
 « مزدك » راجع به « اشتراك زنان » را بیش از پیش روشن می سازد، زیرا
 از نظر اوضاع فتودالی تعدد زوجات و داشتن حرم های بزرگ (شبستان)
 برای اشراف مجاز بود و در حرم های اشراف علاوه بر « پادشازن » که
 کدبانوی حرم سرا محسوب می شد، تعداد بی شماری « چاکرزن » زندگی
 می کردند. از آن گذشته « خوته دسی » یا ازدواج با محارم در نزد اشراف
 مجاز بود . چنانکه می بینیم داستان « پهلوی ویس و رامین » که
 « فخرالدین اسعدگرگانی » آنرا با چنان مهارت به شعر پارسی دری در آورده
 است ، داستان عاشقانه ای از عشق برادر و خواهر است .

در این شرایط احتمال محرومیت های شدیدجنسی مردم مستمند،
 تجاوزات خشن ناموسی از طرف اشراف به زنان دهقانان و فقرای شهری

فراوان است. در چنین صورت به این نتیجه می‌رسیم که، «مزدک» نوعی اصلاحات در مسئله‌ی زناشوئی که مقررات آن بر ما روشن نیست و الغاء حرم و تعدد زوجات را خواستار بوده که شاید به هیچ نوع مخالف مقتضیات اخلاق نبوده است.

از بررسی‌های محققین معاصر چنین به نظر می‌رسد که، تعدد زوجات در محافل عالیه ایران و اعیان این کشور متداول بوده است. چنانکه می‌بینیم در میان «مساژت‌ها» نکاح دسته جمعی نیز معمول بوده و میان «هبتالیان» هم مواردی از این نوع نکاح ذکر شده است. اشتراك زنان میان مردکیان دعوتی به بازگشت (Reaction) روابط خانوادگی قدیمی و عکس‌العملی در مقابل اعمال اعیان و داشتن حرم‌سراهای آنان بوده است.^{۱۴۰}

مهمترین جنبه جنش مزدکی نه تنها اشتراك مالکیت بوده بلکه، اعتراضی بر عدم تعاون در قوانین زناشوئی و حقوق خانوادگی نیز می‌باشد. و یا به عبارت دیگر شهوت پرستی در آن زمان از حد اعتدال گذشته به خودسری جنسی (Sexual-Anarchy) رسیده بود و همین علت عدم تعادل اجتماعی بوده که، «مزدک» توانست در میان طبقات اجتماع برای خود طرفدارانی به دست آورد.

چنانکه مؤلف کتاب «بیان‌الادیان» در حاشیه می‌نویسد.^{۱۴۱} «اصول تعالیم مزدک بر حفظ شرافت انسانی و حقوق طبیعی او استوار بود. او می‌گفت دوستی را شعار خود سازید و به مساوات گرائید. با استبداد و خود کامگی از هر جانبی که باشد بستیزید. مال و زنان و خانواده‌تان را مشترك بدانید (یعنی تنها استفاده نکنید) عدالت و اخلاق

و کردار پسندیده را پیشه نمائید. قتل مکنید و به آزار کسی دست نیازید تا انسانی شریف باشید. وی نمی گفت (بدان گونه که گفته هایش را به مناسبت انطباقی که داشت، معکوس جلوه دادند) که يك زن میان خلقی اشتراکی است، بلکه می گفت مردی که حرم سرائی ترتیب داده و در آن انبوهی زن گرد آورده است، حق تمتع از بیش از یکی از زنان را ندارد و بقیه از آن کسانی است که به مناسبت احتکار او از آز موهبت محروم شده اند.

به عقیده مورخین، اگر در زمان ساسانی نظام فتووالی نبود، چنین روشی شاید نیز وجود نداشت. اما چنانکه گفتیم کشمکش طبقاتی در آن دوره اوضاعی بوجود آورده بود که عامه مردم از حق مسلم اجتماعی خود یا بهره نمی گرفتند و یا اگر می گرفتند، بسیار ناچیز بود و طبقات بالای جامعه چنان آنها را استثمار کرده بودند که حتی حق زندگی کردن و زنده بودن هم از آنها سلب شده بود.^{۱۴۲}

عنوان تعجب آوری که در ضمن مطالعه تاریخ دوره ساسانی جالب بنظر می رسد، ازدواج بامحارم است که مؤلف «تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان» در این باره مفصلاً ذکر نموده است. اما مؤلف معاصر دیگری که برعکس نظر تاریخی «کلیما» و مؤلف «تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان» عقیده اش را ابراز کرده، زنان آن دوره را دارای مقام شامخی نشان داده است.^{۱۴۳} اما اجماع محققین در این مورد چنین نیست. برای روشن شدن این موضوع و مقام و ارزش زن در دوره ساسانی باید اوضاع اجتماعی آن زمان را کاملاً بررسی کنیم تا علت درست بودن عقیده «مزدك» در باره اشتراك زن را دریابیم.

تعدد زوجات و زناشوئی با محارم در میان ایرانیان باستان و با بین رومیان و مصریان و یهودیان و اعراب قدیم غالباً تحت تأثیر نظام‌های فئودالی بوجود آمدند. چنانکه ذکر شد، سیستم فئودالی کشمکش طبقاتی (class Conflict) را ایجاد می‌کند و در نتیجه این کشمکش و تضاد طبقاتی جامعه‌ای بوجود می‌آید که تعدیل را از بین می‌برد. وقتی می‌بینیم که در عصر ساسانی اوضاع خانوادگی و حقوق زنان خوب نبوده، اهمیت جنبش مزدکی بیشتر آشکار میشود. بارتلمه می‌گوید:

« درامپراطوری ساسانی حقوق منظم و مجموعه قوانین تدوینی، اعم از حقوق جزا و یا حقوق مدنی وجود نداشته است. ۱۳۳ درامپراطوری ساسانی بنا بر قوانین متداول از قدیم، زن شخصیت حقوقی نداشت. یعنی زن شخص فرض نمی‌شد، بلکه شیئی پنداشته می‌گردید. »

ازدواج در امپراطوری ساسانیان شباهت کامل
تعدد زوجات
به ازدواج در جهان اسلامی داشته است. شماره
زنانی که يك مرد می‌توانست اختیار کند، از لحاظ حقوق نظری محدود
نبوده است. بدیهی است که اختیار زنان متعدد در عمل بسته به میل مرد
و قبل از هر چیز منوط به بنیه مالی او بوده است. ولی يك مرد عادی
ناگزیر بود که با يك زن سر کند. در صورتی که اشراف می‌توانستند
به اندازه يك دوره تسبیح زن در حرم سرای خود گرد آورند. ۱۴۵

زنانشوئی خواهر با برادر
و پسر با زن پدر

موضوعات دیگری مربوط به زندگی
زنانشوئی در عصر ساسانیان وجوه
داشته که به نظر ما نامأنوس و غریب
و یا حتی توهین آمیز جلوه می کند . از جمله مثلا وقتی که می خوانیم
پدری هنگامی که پسر بزرگ وی بالغ می شود ، یکی از زنان خود را
به عقد ازدواج او درمی آورد و یا هنگامی که درباره تقسیم ارث اطلاع
حاصل می کنیم که بر اثر ازدواج وراثت ها یعنی پسرودختر کسی که ارث
از خود باقی گذارده است (برادر و خواهر) قضیه حل شده ودعوی خانمه
پذیرفته است ؛ دچار شگفتی می شویم . اما ازدواج خواهر و برادر در
عصر ساسانی به ویژه در میان بزرگان کشور يك امر شایع بوده و يك عمل
بسیار خداپسندانه به شمار می رفته است .^{۱۴۶}

بهره‌برداری «قباد» از دکتربین «مزدك»

در بیشتر منابع تاریخی عربی و فارسی می‌بینیم که «قباد» را در مقابل «خسرو انوشیروان» مردی سست عنصر معرفی می‌کنند. چنین به نظر می‌رسد که واقعاً این پادشاه ساسانی از افکار مزدك سوءاستفاده نموده است. اما از مطالعه روش نویسندگان دست اول چنین برمی‌آید شخصیت «قباد» يك جور نبوده است.

«پروكب» و «آگائياس»^{۱۴۷} به نسبت مورخین عرب وزردشتی بی‌طرفانه قضاوت کرده‌اند در حالی که در هر دو اختلافاتی به چشم

می خورد. «پروکب»، «قباد» را به نظر تحسین می نگرد ولی «آگائباس» تحت تأثیر روایات زمان «خسروانوشیروان» قرار گرفته است. برخلاف این هر دو، ایرانیان تا حدی شخصیت «قباد» را پست معرفی نموده و «خسروانوشیروان» را بالاتر از پدرش نشان داده اند. در بعضی نوشته ها مثل «تاریخ سریانی» تألیف «یشوع استیلیت» که «خواتانامک» را با مطالعه مأخذ عربی و فارسی بدست آورد، معمولاً از سالنامه های ایران که فقط از روایات رسمی «خسروانوشیروان» را اظهار میدارند شخصیت «قباد» را ذکر نموده ولی نه آنطور که نویسندگان اسلامی منتقدانه نگاشته اند. اما برعکس بیشتر نویسندگان اسلامی مثل «دینوری و مؤلف نهایی»، «قباد» را مردی سلیم معرفی مینمایند. مورخین دست دوم که «قباد» را مردی دنی الفطرت نگاشته اند به علت روابط «قباد» و «مزدك» بوده است. در عقیده آنها چون «قباد» طرفدار عقیده «مزدك» و در ضمن با اباحت زن و مالکیت موافقت کرد بنابراین او را مردی پست فطرت معرفی نموده اند. اما چنانکه در سابق راجع به اوضاع اقتصادی سیاسی و مذهبی ذکر کردیم، «قباد» برای کاستن نفوذ و قدرت روحانیون و اشراف چاره نداشت، جز اینکه مزدکیت را تقویت کند و در اصلاح کشور خویش تسهیلات لازم را بوجود بیاورد.

«پروکب» همین عقیده را ابراز نموده است. اما از نظر «آگائباس» «قباد» میخواست که نظم کشور را مختل سازد و زندگانی عموم مردم را منقلب کند. به عقیده «کریستین سن» این هر دو مورخین رومی و «یشوع ایستیلت» راجع به جنبش بزرگ مزدکی ذکری نکرده اند فقط راجع به اشتراك زنان اشاره کرده اند.

در ضمن سعی^{۱۴۸} در اعاده اقتدار شاهی، «قباد» سیاستی تازه را آغاز کرد و نخستین قدمی که در این زمینه برداشت با جنبش اباحت (Communisme) که «مزدک» پدید آورده بود موافقت نمود. نویسندگان «قباد» رایگ مرد شهوت پرست و زن دوست معرفی مینمایند با سیاست بزرگ «قباد» هم آهنگی ندارند. زیرا که «قباد» مردی سیاستمدار بوده بی شک از نظر نویسندگان مخالف «مزدک» او در اولین قدم های اصلاح طلبانه خویش به «مزدک» گرایش پیدا کرد ولی اصل مقصود «مزدک» گرائی او ازین بردن اشراف و شکستن روابط نادرست خانوادگی بوده است. تعلیمات مزدکی را تا کنون به روایت «الوراق»^{۱۴۹} بهتر از «شهرستانی» کسی شرح نداده است. و اما بگفته شاعر «اگر پدر نتواند پسر تمام کند»، «انوشیروان» تا حدی در زمان خود در وضع قوانین دست به اصلاحاتی زد که پدرش «قباد» بنا به توطئه مخالفان عقاید مزدکیت نمی توانست انجام دهد. چنانکه گفتیم مقصود گرایش «قباد» با عقاید «مزدک» این نبوده که آن عقاید را با خلوص نیت بپذیرد. زیرا «قباد» از نظر فلسفی، سیاسی و اجتماعی این مکتب را قبول کرد، نه بگفته مورخین تنها به دوست داشتن زنها اباحت مزدکی را پذیرفت، بلکه او برای مقابله با قدرت اشراف و روحانیون مزدکیت را وسیله قرارداد. در این صورت امکان داشت که اگر روحانیون با عقاید «مزدک» مخالفتی نمی کردند «قباد» را به زندان نمی انداختند. یا «قباد» با کمک پیروان مزدک مخالفین خود را از بین میبرد و پس از پیروزی «مزدک» و مزدکیان را نیز از میان برمیداشت، یا مطابق عقیده مزدکی يك کشور اشتراکی پدیدار میگشت. اما چنین اتفاقی نیفتاد و بیش از این که کارد به استخوان

برسد ، این جنبش بزرگ فرو نشست .

در اینجا سؤالی پیش می‌آید که اگر واقعاً «قباد» در نتیجه تبلیغ «مزدك» تصمیم به اصلاح اوضاع داشت چرا در مقابل توطئه عده‌ای از طبقات روحانیون و اشراف مقاومت نورزید ؟ درحالیکه خود قدرت امپراطوری را در دست داشته و پیروان «مزدك» نیز آماده جنگ بودند . در این زمینه از مطالعه شخصیت «قباد» نتیجه می‌گیریم که این امپراطور ساسانی بنا به مبادی تبلیغ دینی که داشته از خونریزی و مبارزه جلوگیری می‌کرد و در صدد جهانگیری و توسعه طلبی نبوده یا اینکه از لحاظ بینش سیاسی یقین داشت که جنبش مزدکی به آن پایه استواری ندارد که ادامه پیدا کند ، و اتحاد روحانیون و طبقات اشراف را بشکند و در این صورت صلاح ندید که باكمك مزدکیان ، بزرگان و موبدان را به نیستی کشاند . یا این امکان را داشت که اگر دکترین «مزدك» را بیشتر تقویت کند روزی امپراطوری ایران در دست آیندگان باقی نماند . پس به علت پدیدار شدن همین توهمات ، از نظر روانی تصمیمات «قباد» روز بروز ضعیف‌تر شد و مخالفین از این امر بهره بردند و «قباد» را به زندان انداختند .

مورخینی که راجع به اضمحلال قوای سلطنتی و خلع «قباد» اظهار نظر می‌کنند ، علت اصلی آن را غلبه طبقات نجبا و اشراف و نابسامانی مزدکی میدانند . اما «فردوسی» و «ثعالبی» که ظاهراً در آنچه اقلاً بطور مستقیم راجع به «مزدك» است يك مأخذ در دست داشته‌اند ، اصلاً واقعه خلع و حبس «قباد» را طوری حکایت می‌کنند که هیچ باكار «مزدك» و مزدکیان مربوط نیست و قضیه‌ای مستقل و جداگانه است.^{۱۵}

شرح قضیه از این قرار است که پس از آنکه «سوفری شیرازی» که در عهد «فیروز» ۴۵۷-۴۸۷ میلادی پدر «قباد» ۴۸۴-۴۸۸ میلادی و مرزبان زابلستان بود، قشون به جنگ «خوشنواز» پادشاه «هیتالیان» کشیده و «قباد» را که در شکست آخرین ایرانیان از «هیتالیان» اسیر شده بود، آزاد کرده و به ایران آورده بود. پس از گذشت چهار سال از این وقایع «بلاش» برادر «قباد» را خلع و «قباد» را به تخت نشاند و چنانکه گذشت در آن وقت «قباد» شانزده ساله بود و در حقیقت از پادشاهی جز اسمی نداشت و امور سلطنتی در دست «سوفرا» بود تا آنکه «قباد» به سن بیست سالگی رسید و «سوفرا» را به حکومت ایالت فارس منصوب و به آن صوب روانه کرد. حاسدان و معاندین خاطر «قباد» را از قدرت و جلال «سوفرا» مشوب کردند تا آنکه «قباد» برای دفع «سوفرا» نامه‌ای به «شاپور رازی»^{۱۵۱} که بسیار صاحب قوت و قدرت بود نوشته و وی به «تیسفون» آمد. «قباد» وی را با نامه به «فارس» فرستاد که «سوفرا» را به تمهید یا زور دفع نماید ولی «سوفرا» با دیدن نامه پادشاه خود شخصاً به رضای نفس قبول بند نموده و به حضور قباد آمد و کار «شاپور» بالا گرفت و «سوفرا» پس از آنکه چندی در زندان بود به قتل رسید و این مسئله موجب هیجان عامه گردیده و بر «قباد» شوریده و وی را خلع و برادر کوچک وی «جاماسپ» را به تخت نشاندند و «جاماسپ» قباد را حبس نمود و «زرمهر» پسر «سوفرا» را نگهبان و حافظ وی کرد. ولی «زرمهر»، «قباد» را از بند رها نمود و هر دو با پنج تن دیگر از معتمدین «قباد»، به خیال امان بردن به پادشاه «هیاطله» از «تیسفون» فرار کردند و در نزدیکی «اهواز» در دهکده‌ای يك هفته توقف نموده و در

آنجا «قباد» با دختر صاحب‌خانه‌ای که در آنجا منزل کرده بودند عروسی کرد. «طبری» اسم آن دختر را «نیوندخت» مینویسد. و از آنجا به طرف خاك «هیتالیان» روان شدند و پس از چندی با ۴۰ هزار تن لشکر بطرف ایران برگشتند و همینکه «قباد» به دهکده مذکور رسید و خبر از تازه عروس گرفت معلوم شد که وی پسری آورده که «خسرو انوشیروان» باشد و «قباد» با زن و فرزند و لشگر به طرف «مداین» راه افتاد ولی بزرگان و اعیان و موبدان حتی خود «جاماسپ» محض جلوگیری از خونریزی از در اطاعت در آمدند و «قباد» دوباره به تخت سلطنت نشست و برای پاداش «زرمهر» اداره کارهای سلطنتی را به او سپرد و مشغول ساختن بلاد و جنگ با «روم» شد.

چنانکه گفتیم «قباد» عقاید مزدکی را قلباً موافقت نکرد، بلکه پیرو برداری آن موقتی بود. زیرا که می‌بینیم در دومین فرصتی که «قباد» زمام امور کشور را در دست گرفت با «مزدک» مثل سابق هیچ علاقه نداشت و علتش اضمحلال منتهائی بوده که از طرف مزدکیان در ضمن ولیعهدی «قباد» بوجود آمد و شاید «قباد» گمان کرد که با گسترش تعلیمات مزدکی توارث سلطنتی نیز از میان خواهد رفت.

از بعضی از قرائن تاریخی پیداست که کشتار مزدکیان در ضمن اختلاف جان‌نشینی «قباد» به‌ظهور پیوست و این دلیل محکم و کافی است که «قباد» از نخستین مرحله به نفع خود مزدکیان را تقویت میکرد، نه اینکه شخصاً میخواست که عقاید «مزدک» در همه جامعه نفوذ پیدا کند و «قباد» برای آن فداکاری بنماید.

روایتی که «مالالا» و «تیشوفانس» مورخین سابق‌الذکر از قول

«تیموتیوس» که خود ایرانی و شاهد و ناظر واقعه مذکور یعنی کشتار مزدکی‌ها بوده، ذکر مینماید^{۱۵۲} «مانویها» (پیروان مذهب مانی^{۱۵۳}) «می‌خواستند، شاهزاده «فتاسوارسان» را که دست نشانده و تربیت‌شده مزدکیان و بکلی تسلیم آنها بود (و پسر قباد پادشاه از دختر خودش «زمبیکه» بود) به تخت بنشانند، چونکه می‌ترسیدند که پس از مرگ «قباد» موبدها که مذهب و عقایدشان فایق بود و مخالف مزدکیها بودند، یکی از پسران پادشاه را به تخت بنشانند.

تأسیس فرقه‌های مذهبی در ایران باستان

باسرکوبی خونین جنبش مزدکی در ایران که به اراده‌ی حکومت اشرافی ساسانی و به سرکردگی «خسروانوشیروان» انجام گرفت، اندیشه‌ی مزدکی از بین نرفت بلکه بیش از پیش گسترش پیدا کرده و در دوره‌ی ساسانی و پس از آن به کرات تجلیات اجتماعی مختلف از خود بروز داده است.

روایات متعددی حاکی است که پیروان «مزدک» به گفته برخی به سرکردگی «خرمک» دخت پاتک (خرمه بنت فاده) زن «مزدک» از

«تیسفون» به «ری» گریخته و آنجا را مرکز فعالیت خود قرار دادند و بعضی می‌گویند که نام «خرم‌دین» که بعدها پیروان «مزدک» برای خود برگزیدند از نام «خرمک» زن «مزدک» آمده است. مسلماً در اینجا مطالب افسانه‌آمیزی وجود دارد ولی تردیدی نیست که فعالیت مزدکیان پس از کشتار فجیع آنان متوقف نشد و به این دلیل که پس از تسلط اعراب بارها به اشکال مختلف بروز کرده و در همان از منته قریب به دوران «مزدک»، تاریخ چند جنبش مزدکی را ثبت کرده است.

«شهرستانی»^{۱۵۴} و «خواجه نظام‌الملک»^{۱۵۵} تقریباً کلیه شورش‌های پس از دوران «مزدک» را به نفوذ اندیشه‌های وی مربوط دانسته‌اند. «شهرستانی» فهرست مفصلی از فرق مختلفی که به عقیده وی مزدکی بودند ذکر میکند که به این شرح است: کوزکیان یا کوزک شاهیان در خوزستان و فارس و شهر زور (کردستان) و پیروان ابو مسلم خراسانی و سپید جامگان یا مبیضه (پیروان ابن المقنن) و ماهائیان و طرفداران همافرید پسر ماه فروردین و خرمیه یا پیروان بابک خرم‌دین، در آذربایجان و سند بادیه در ماوراءالنهر و غیره. همه‌ی این مطالب در خور بحث و قابل تحقیق است ولی آنچه که در آن تردید نیست تعلیمات مانوی و مزدکی که از نظر زردشتیان الحاد آمیز بودند در دوران خود در ایران نفوذ و بسطی فراوان داشته و بعداً با پرچم فکری و ایدئولوژیک علیه خلافت عرب و اشرافیت فتودالی به مبارزه پرداخت.

از نظر نویسندگان اسلامی مهمترین گروهی که تعلیمات «مزدک» را از دست نداد و با دولت عرب مبارزه کرده «خرمیه» بوده است. اما بنا به گفته «برتولد اشپولر» دلائلی قطعی در دست نیست که تا چه اندازه

مزدکیان قدیم و جدید (زناده) با خرمیان در ضمن عقائد مزدکی يك نواخت بوده اند؟ چنانکه (شپولر)^{۱۵۶} میگوید:

« هر جا که منابع از خرمیان صحبت میکنند به پیوست و همراه با آن نیز از مزدکیان سخن بمیان میاید. اما امروز دیگر در این باره که تا چه اندازه میتوان وجود چنین ارتباطی صحت داشته باشد قضاوت قطعی میسر نیست. شاید هم فقط دفاتر و جریده های رسمی طی ذکر اسامی مذاهب الحادی نام این دو گروه را مرتبط با یکدیگر ذکر نموده و باعث این ارتباط گشته است» ولی با مطالعه دقیق تر و توجه بیشتری به عقاید مزدکیان قدیم و جدید میتوان به ظن علمی گفت که بقایای فرقه ای که به این نام معروف و از طرف تاریخ نویسان درباری آیا به حق، یا ناحق به مسلک اشتراکی منتسب و هنوز با توجه به این که تمام رعایای انقلابی نیز از آن پیروی میکردند در اطراف و اکناف بخصوص در خراسان تا مناطق ترك نشین موجود بودند. بعداً با پیروان فرقه های دیگر تماس گرفته و احتمالاً در پاره ای از مناطق باهم نشو و نما کرده اند. در هر حال اظهار نظر دقیق در این مورد از این رو مشکل است که آنچه به ما رسیده بیش از این اطلاعی بدست نمی دهد. فقط در درجه اول به اباحت زنان که در نظر مسلمانان سخت ناستوده بوده اشاره میشود. برخلاف «المقنع» و «پاپک»، مزدکیان در دوره اسلامی در ایران جنبش و قیام خطرناکی بوجود نیاوردند و ظاهراً به این مناسبت هم کمتر مورد مزاحمت قرار گرفتند. در قرن دهم (چهارم هجری) پیروان این فرقه هنوز در نزدیکی «ری» و در آغاز قرن یازدهم (ششم هجری) نیز در نواحی «کش» و «نخشب» و نیز در دهاتی چند حوالی «بخارا»

و حومه‌های « اصفهان » میزیسته‌اند . در زمان مغولان از آنها نیز بدون ذکر خصوصیات بیشتری نام برده میشود و به این ترتیب هر نشانه‌ای از آنان اندك اندك از صفحه تاریخ محو میگردد .

چنانکه گفتیم پس از کشتار بزرگ «مزدك» و مزدکیان ، پیروان مذهب «مزدك» به صور مختلفی در ایران شیوع پیدا کردند . این فرقه‌ها از نظر نویسندگان اسلامی «زندیق» محسوب میشدند . پس لازم است که به تحقیق لفظ زندیق (دوره اسلامی و ارتباط و فرق آن) با عقائد مزدکیان پردازیم .

به عقیده نگارنده، نویسندگان اسلامی اصطلاح «زندیق» را تحت تأثیر سیاست آن زمان برای کسانی ایجاد میکردند که با سیاست اعراب در ایران مخالف بودند. یا در زمینه عقائد اسلامی آزاده فکر و مبتدع بوده‌اند در حالی که مزدکیان باز نادقه هیچ نوع ارتباطی نداشتند. چنانکه دربارهٔ اختلاط فرق مزدکی و غیر مزدکی ، «سعید نفیسی» می‌نویسد :

« روی هم رفته تاریخ‌نویسان ایرانی و عرب که در دوره‌های اسلامی تألیف کرده‌اند در هر موردی که يك تن از پیشوایان اجتماعی و سیاسی ملت ایران راست جنبش کرده و برتازیان بیرون آمده است نتوانسته‌اند که مقصود وی و حقیقت نهضت او را بدست آورند بهمین جهت جنبش وی را جنبه بد مذهبی و بد دینی و کفر و زندقه داده نام بزرگوار و خاطره گرامیش را به تهمت‌ها و افتراهای بسیار زشت آلوده‌اند و تعصب ایشان را کور و کر و دروغ‌زن کرده است .»^{۱۵۷}

پس تحت فرضیه (Hypothesis) بالا باید به بینیم که اصطلاح «زندیق» در چه مواردی بکار برده شده و کسی را که «زندیق» می‌گفتند

آیا براو منطبق میشد یا خیر؟

اختلافاتی که در ضمن سنجش مفهوم اصطلاح «زندیق» در فرهنگ‌های فارسی و عربی دیده میشود ما را وادار میکند که صرف نظر از روش تحقیق لغویون، به ریشه اصلی لفظ «زندیق» و «زندیک» پی ببریم تا اصل موضوع آشکار شود. بنابراین قبلاً به تحقیق «لغویون» نگاه می‌کنیم و بعداً به انتقاد می‌پردازیم.

دکتر «معین» می‌گوید:

(«زندقه» (Zandaya) (= ع . زندقه) (مص ل) زندیق بودن (زندیق) بیدینی (۲) باطناً کافر بودن و تظاهر به ایمان کردن. زندیق (Zendiga) معر . (Zandik) از (Zand) بزه‌کار؟ (ص ، ۱) پیرو مانی: (رخش) ... مانوی، ملحد دهری بی دین ج . زنداقه»^{۱۵۸})

از نظر نگارنده روش تحقیق «لغویون» بیشتر مبتنی بر تناقص بوده است همین علت است که در يك موضوع دو تا فرهنگ بایکدیگر مطابقت ندارند چنانکه در همین مورد مؤلف «فرهنگ نفیسی» «مجوس» را «زندیق» محسوب میکند. در حالی که از نظر تحقیق «مجوس» با «زندیق» رابطه‌ای ندارد.

مؤلف «فرهنگ نفیسی» می‌گوید: زندیق: ۱ ع- مأخوذ از فارسی، ملحد بی‌دین و غیر صالح و دهری و گروهی از «مجوس» که خدای را دوگویند و نور را مبدأ خیرات و ظلمت را مبدأ شرور میدانند و گروهی از «سبائیه» از اصحاب «عبدالله ابن سباء» که معتقد به ربوبیت حضرت «ابوالحسن علی ابن ابی طالب» شدند و آن حضرت پس از اتمام حجت امر به سوزانیدن آنها فرمودند (ج) زنداقه و زندیق^{۱۵۹}.

چنانکه می‌بینیم برعکس تحقیق دکتر «معین» از نظر مؤلف «فرهنگ نفیسی» اطلاق لفظ زندیق بر مجوس نیز شده است اما از نظر بررسی «لغویون» دیگر مثل مؤلف فرهنگ عربی «المنجد» مجوس و «ثنویون» یکی نبوده‌اند. بلکه با یکدیگر فرق زیادی داشتند. مثلاً از نظر «المنجد» تعریف «مجوس» و «ثنویون» به این قرار است.

اطلق اسم المجوس (Mages) على فئة الكهان كان لهم الدور الخطير في الديانة الايرانية القديمة، لاسما في العهد الساساني وقد اطلق الاسم على فئات من المنجمين والعلماء وجاء ذكر المجوس في انجيل المتى كانوا من رجال علم الفلك وقد استنار وبوحى خاص عن مجى المسيح اتوا من منطقة لم تبعد عن فلسطين شرقاً على ما يظن تهديهم نجمة في السماء الى ان وصلوا الى بيت لحم و قدموا للمسيح الطفل هد ايا هم. وقد ذكر التقليد الشعبى انهم كانوا ثلاثة و من سلالة ملوكية و اطلق العرب اسم المجوس^{۱۵۲} (Normnds) على قرصان «النورمان» و «اسكاندينافين» الذين حاولوا في القرون الوسطى اقتحام السواحل اول للحدود في بلاد الغرب الاسلامى».

از نظر تحقیق «المنجد» برمی‌آید که اطلاق اصطلاح «مجوس» مربوط به زردشتیان ایرانی نبوده و لفظ «زندیق» مخصوص برای اینها نیست.

چنانکه گفتیم از نظر «فرهنگ نفیسی» اطلاق «زندیق» بر پیروان «مانی» و ملحدان و دهریان و بی‌دینان شده است اما از نظر «فرهنگ عمید» ریشه این لفظ جنبه جداگانه دارد. «عمید» می‌گوید: ^{۱۶۰}

« زندیك : بی دین، ملحد . ولی در قدیم هر کسی که پیرو آئین

«مانی» بود ، زنديك می گفتند .

پس از نظر لغت‌شناسی واضح شد که قبلاً لفظ زندیق (باق) نبوده بلکه با (ك) بوده است و (ك) مبدل شد به «ق» و معرب شد و معنی زنديك تنها ملحد و دهری نیست بلکه ریشه این لفظ مفهومی دیگر هم دارد .

«الخوارزمی» در این باره معتقد به همین موضوع است چنانکه میگوید: ۱۶۱

« المنانیه . هم المانویه ، منسوبون الی مانی ولا ادری لم جعلوا هذه النسبة علی غیر قیاس و كذلك الحرانیه المنسوبة الی حران والعنانية . المنسوبة الی عانی من اليهود الذنادقة هم المانویه و كانت المزدکیة یسمعون بذلك و مزدك هو الذی ظهر فی ایام قباد . و كان موبدان موبدان . ان قاضی - القضاة المجوس و زعم ان الاموال و الحرم مشتركة اظهر کتاباً مسماه ، «زند» و زعم ان فيه تاویل الایستا و هو کتاب المجوس الذی جاء به زرادشت . الذی . یزعمون انه نبیهم ، فنسب اصحاب مزدك (زند) فقیل زندی و اعربت الكلمة . فقیل للواحد زندیق و للجماعة زنادقه . »

از متن بالا برمیآید که «مزدك» کتابی آورد بنام «زند» و این کتاب در شرح اوستا بود . به همین مناسبت پیروان «مزدك» را زنديك می گفتند و پس از اسلام زنديك مبدل به زندیق گشت و اعراب همه فرقه‌ها را زنادقه می نامیدند .

چنانکه گفتیم از نظر مؤلف «فرهنگ نفیسی» مفهوم زندیق را چنین شرح داده است :

« گروهی از مجوس که خدای را دو گویند و نور را مبدأ خیرات

وظلمت را مبدأ شرور میدانند».^{۱۶۲}

ولی «ابن کمال پاشا»^{۱۶۳} «ثنویون» و «مجوس» را جداگانه ذکر نموده است :

لانه فرق بنیهما علی ثم ان المجوس، غیر الشنویة وان شارکو هم فی اصل الشرك. قال الامدی فی ابکار الافکار :
و اما الثنویه فهم فرق خمسة :

۱- المانویة ۲- المزدکیة ۳- الدیصانیة ۴- المرقونیة
۵- الکیونیة :

واما المجوس فقد اتفقوا ایضاً علی ان اصل العالم ، النور والظلمة کمذهب الشنویة و قد اختلفو و تفرقوا فرقا اربعاً :

۱- الکیومرثیه ۲- الزروانیه ۳- المسخیه ۴- الززادشتیه.

انتهی .

پس معلوم شد که اطلاق لفظ «زندیق» بر اهل اثنویت و مجوس یکسان نیست بلکه بطور کلی مخصوص پیروان کتاب «زند» بوده است. در این زمینه «فرهنگ نظام»^{۱۶۴} نیز تأیید می کند :

«زندیق ع (زبان دی ق) اسم ملحد و کسی که در ظاهر مسلمان و در باطن کافر است (ع) این لفظ معرب از زندیک پهلوی است که به معنی ملحد بوده و در اوستا زنده مجازاً به معنی ملحد بوده و معنی اصلی زند بشرح و تفسیر و تأویل بوده و چون ملحدان هر چیز کتاب آسمانی را تأویلی می کردند (زنده و زندیک) نامیده شدند. مسعودی می نویسد: لفظ زندیک که زندیق معرب آنست در عصر ساسانیان اول بر تابعان «مانی» اطلاق می شد و بعد بر آنانی که زند (ترجمه پهلوی اوستا) را

معتبر می‌دانستند نه اصل اوستا را و در اسلام، اعراب آن را بر ایرانی زردشتی بکار می‌بردند .

به گفته « فرهنگ نظام » زندیق معرب زندیک پهلوی است که به مفهوم ملحد بوده و در اوستا زنده مجازاً به معنی ملحد بوده است . اما معنی اصلی زند شرح و تفسیر و تأویل بوده است و در نظر منتقدین زردشتی هر تأویلی که برعکس متن اوستائی بوده بی‌دینی و الحاد تصور می‌شد و چون اعراب زردشتیان را خلاف دین اسلام می‌دانستند لفظ زندیک را به تعریب (ق) برای همه ایرانیان بکار می‌بردند. پس چطور ثابت می‌شود که لفظ زندیک و زندیق از نظر مفهوم یکی بوده است ؟ «مردوخ»^{۱۶۵} نیز زندیک را از ریشه (زند) دانسته و در فرهنگ خود بلد تحریف و تعریف چنین ذکر می‌کند. زندیق: (ف) زندیک (ع) زندیق. تابع کتاب زند. در این زمینه «دائرة المعارف اسلامی»^{۱۶۶} مطالب مهمی را آورده و اشتباهاتی درباره مفهوم زندیق را رفع کرده است پس برای استفاده بیشتر ترجمه خلاصه متن انگلیسی آن در اینجا نقل میشود :

« زندیک : این اصطلاح غالباً در شریعت اسلامی رایج بوده و به کسی اطلاق میشود که عقیده تجلدپسندانه داشت و تبلیغاتش علیه دولت اسلامی متصور میشد .

جرمی بود قابل محاکمه و مجازات آن تحت احکام قرآن داده میشد. این اصطلاح در عراق از زبان فارسی دوره ساسانیان گرفته شده چنانکه «شادر» به ضبط قول «دارمیستاتر» (Darmestater) می‌نویسد: «مسعودی» نیز درباره زندیک همین عقیده را اظهار نموده است که :

زندیک در نظر پیروان مزدیسنا نوعی از بدعات بوده ولی همین بدعات باعث شدند که در قرن هفتم در ضمن تأویل «اوستا» اندیشه ای تازه ایجاد بکنند.

بارتولومی (Barthelemy) میگوید که در کتاب مینوک خرد و شالیست و نه شالیست لفظ ابالش که معادل زندیک است برای مانویان اطلاق می شد.

ولی همین طور که «بیون» و «ولر» ریشه زندیک را به اصطلاح آرامی، ضدیقی (Zaddiki) نسبت پیدا کرده اند چندان باور کردنی نیست، بلکه لفظ زندیک در اثر اختلاط تمدن عرب و ایران (موالی حمره) در «حیره» و «کوفه» بصورت «زندیق» مبدل گشت. تعریب این اصطلاح وقتی پیدا شد که مزدکیان از ایران به «حیره» مهاجرت کردند و غالباً اعراب زندیکان ایرانی را زندیق و زنداقه گفته اند.

نخستین محاکمه «زندیق» از طرف خلیفه عباسی در عراق آغاز شد. «عارف» مسئول این محاکمه بود و مقصر آن به نام «جعبدین درهم» به جرم زنداقه در ۱۲۶-۲۲ به قتل رسید. پس از آن «بشار بن برد» و «صالح بن عبدالقدوس» نیز به گناه زنداقه اعدام شدند.

معروف ترین زنداقه که نوشته های آنان علیه سیاست خلفای اسلامی محسوب میشد: «ابن الراوندی»، «توحیدی» و «ماری» بودند.

در زمان دولت عباسی زنداقه کسی را میگفتند^{۱۶۷} که انکار را جایز می شمرد یا چنین مسلمانی را که باطناً مانوی بوده است. اما «طبری» و «ابن جوزی» بدون رعایت زنداقه را برای کسانی بکار میبردند که اولین بار به جرم زنداقه به قتل رسیدند. با این همه این اصطلاح کاملاً روش ذهنی و

وضع معتقدات زنادقه اسلام را مجسم نمی‌سازد .

«پ. کرانز» (P. Kranz) معتقد است که مهمترین آثار و نظرات که در زمان ارتداد اسماعیلیان پدیدار شدند دستخوش «اران شهری» ، «ابوعیسی الوراق» ، «ابن راوندی» ، «رازی» و «ظهوری» بوده‌اند . تعقیب «منصور حلاج» نیز تحت تأثیر زندقه بوده و «ابن تیمیه» و «ابن حجر الحطامی» نیز در ردیف زنادقه بزرگ بشمار می‌رفتند . بنا به گفته خاشش (Kashish) پیروان «امام حنبل» زنادقه را به پنج قسمت تقسیم می‌کنند :

- ۱- معطله: منکرین آفریننده جهان و معتقد به چهار عنصر غیر مستقل که جهان از آنها ترکیب شده است .
 - ۲- مانویه و مزدکیه : معتقد به ثنویت .
 - ۳- ابدکیه : مرتاضان امامی مذهب (در کوفه) .
 - ۴- روحانیه : اینها نیز از چهارگروه مرتاضان انشعاب گرفتند . بطور کلی این فرقه‌ها معتقد بودند که روح را از اجبار قوانین مادی آزاد سازند تا به اصل مبدأ بازگشت نماید .
- مؤلف «فرهنگ آندراج»^{۱۶۸} معتقد است که :

«زندیق (با کسر ع) آنکه مایل به دو صانع باشد و از هر دو به نور و ظلمت و یزدان و اهریمن تعبیر کند و آنکه ایمان به حق تعالی و آخرت نداشته باشد . ایمان ظاهر کند و به باطن کافر باشد . و بعضی گفته‌اند که این معرب «زندین» است یعنی آنکه دین زنان دارد، یعنی دین او چون دین زنان بی‌اصل باشد مگر صحیح این است که معرب زندی است . یعنی اعتقاد به زند کتاب زردشت دارد که قائل به یزدان و اهریمن بود . موافق

قاعده تعریب قاف را در آخر زیاد کرده اند . چون وزن (فعلیل) بالفتح در کلام عرب نیامده است لهذا حرف اول را که زای معجمه است (کسره) داده اند .

از منتخب و رساله معربات و در «فرهنگ خیابان» نوشته که زندیق بالكسر معرب (زندیک) است و آن مرکب است از زند بالفتح که نام کتاب زردشت است و یای نسبت و کاف تصغیر برای تحقیر و کسر اول به جهت تعریب است به مجاز به معنی بی دین و ازدین برگشته و مختلط المذهب اطلاق میشود. زناده، جمع .

زندیک به فتح اول بر وزن نزدیک ف کسی را گویند که به او امر و نواهی کتاب زند و پا زند عمل نماید و زندیق معرب آن است و اعراب این قوم را «مجوس» نام نهاده اند و اصل در این لغت موی گوش بوده زیرا که عجم موی سر را تا حد گوش زیاده نمی آویخته اند و بعضی گفته اند زناده یعنی کتاب باطل که در برابر زند سازند چنانکه ملحدان، سخنان باطل در برابر قرآن مجید اختراع کردند .

صاحب فرهنگ «واژه های فارسی در عربی»^{۱۶۸} بحثی مفید آورده چنانکه می نویسد :

«زندیق». جز ناده. خداشناس از این کلمه در عربی فعل و صفت در آورده اند مانند (تزدق) یعنی بی دین شدن .

«علی بن مسعودی» درباره لغت زندیق شرحی مفید نگاشته است: در عصر پادشاهی «بهرام اول» پسر «هرمزد اول» ساسانی «مانی» به نام «زندقه» مشهور شد بدینگونه هنگامی که «زردشت پور اسپتمان» که تبار او را در این کتاب آورده ایم نزد ایرانیان مبعوث شد ، کتاب

موسوم به (ابستاه) را که به زبان کهن ایرانی است، آورد. پس تفسیری بر آن نگاشتند که آنرا «زند» گویند. باز برای همین تفسیر شرحی نوشتند که آنرا «پازند» نامیدند. کتاب «زند» از راه تأویل چیزهایی در برداشت که در کتاب پیشین نبود هر کس این چیزها را که در تنزیل نبود و از راه تأویل پدید آمده بود، می‌پذیرفت؛ او را زندیک منسوب به «زند» می‌نامیدند. یعنی کسی که از تنزیل روگردانیده و به تأویل که خلاف تنزیل است دل بسته است.

تازیان این کلمه را گرفته و عربی کرده زندیق گفته‌اند سپس کسانی را که باور به آفریدگی این جهان ندارند و آنرا جاودانه میدانند به‌دسته نخست ملحق کردند.

چنین کارهایی به حکم جبر زمان شده است. روش همه دسته‌های باطنی در عصر اسلامی نیز بر همین پایه استوار بوده است.

«رضا قلی‌خان» درباره زندیک می‌نویسد:

زندیک به فتح اول، بروزن زندیک کسی را گویند که به او امر و نواهی کتاب زند و پازند عمل نماید و زندیق معرب آنست و اعراب این قوم را مجوس نام نهاده‌اند و اصل در این لغت موی گوش بوده زیرا که عجم موی سر را تا حد گوش زیاد نمی‌آویخته‌اند برخلاف عرب که گیسوی بلند داشته‌اند و بعضی گفته‌اند زندقه یعنی کتاب باطل که در برابر زندسازند چنانکه ملحدان سخنان باطل در برابر قرآن مجید اختراع کردند.

«جمالزاده»^{۱۷} می‌نویسد:

«زندیق معرب زندیک است و زندیک کسی را گویند که به او امر

و نواهی کتاب زند و پازند عمل نماید و روایت دیگر این است که زندیق فارسی معرب است و گویا اصل آن زنده کرد است یعنی دائمی بودن دهر قائل اند و دیگر به معنی «دنیازینده» زیرا که ما بواسطه دهر زنده ایم (کتاب المعرب للجوالیقی ص ۷۲) .

با توجه به این بحث مفصل به این نتیجه رسیدیم که زندیک با مفهوم زندیق هیچ رابطه‌ای ندارد و بالفرض نویسندگانی که پیروان «مزدک» را زنادقه نامیدند، خلاف احتیاط عالمانه است. زیرا که مزدکیان جدید که پس از کشتار مزدکیان قدیم در ایران باقی ماندند از نظر اصطلاح سیاسی دوره اسلامی زنادقه نبوده و افرادی نیز که علیه دولت تازیان پرچم مخالفت برافراشتند مزدکی نبوده‌اند و آنچه که نویسندگان سرسخت و بدخواه شعوبیه و اسمعیلیه مثل «نظام‌الملک» اظهار داشتند، عقائد فرقه‌ها را با یکدیگر مختلط کرده‌اند.^{۱۷۱}

مشخصات و عقاید

فرقه‌های مزدکی و غیرمزدکی

چنانکه گفتیم پس از کشتار فجیع مزدکیان، رهبران «مزدک» از مقر خود فرار کرده و در فلات ایران پراکنده شدند. پس از تسلط اعراب بر ایران، اینان به صورت فرقه‌های باطنی‌المذهب درآمده و با خلافت اعراب به مبارزه پرداختند. اما از عقاید این فرقه‌ها چنین برمی‌آید که آنها بطور کلی مزدکی نبوده‌اند.

نظریات نویسندگانی که راجع به عقائد این فرقه‌ها اظهار شده غالباً محققانه نیست. زیرا آنها عقائد این فرقه‌ها را با یکدیگر مخلوط

کرده و همه را در ردیف «زناده» محسوب کرده‌اند. چنانکه «رستم-علی یوف»^{۱۷۲} همین عقیده را دارد و می‌نویسد:

« روش تاریخ‌نگاران اسلامی این بوده که تعلیمات الحادی فرقه‌های ایرانی را یکسان و همانند معرفی نمایند، هر چند که در اغلب موارد «ایدئولوژی» آنها اندک تشابهی بهم داشته باشد. »

بنابراین جزاین راهی نیست که مشخصات و عقائد فرقه‌های مزدکی و غیر مزدکی را بطور جداگانه مورد بررسی قرار دهیم تا تفاوتی که بین این گروه‌ها موجود است، بر ما روشن شود.

در این زمینه باید گفت که علاوه از قیام‌های بزرگ ملت‌های آسیای میانه و ایران از قبیل «سینا» (۷۷۵م) در خراسان و «هاشم‌بن-حکیم مقفع» در «مرو» (۷۷۶-۷۸۳م) و «مازیار» در سیستان و امثال آنها، فقط نهضت «خرم‌دینان» بود که در بیشتر جهات با جنبش «مزدک‌بامدادان» شباهت داشت.

زیرا چه از نظر تعلیمات و مرام سیاسی و چه از لحاظ شباهت به فعالیت‌های انقلابی، همین جنبش بود که با اندیشه‌های «مزدک» ارتباط داشت و به همین مناسبت در زمان خلافت خلفای اسلامی به تعقیبات نامطلوب منجر گشت.

علاوه بر این در محیطی که این جنبش بوجود آمد با اوضاع فتودالی زمان «مزدک» تفاوت زیادی نداشته‌است. چنانکه «رستم‌علی یوف» در مقاله خود راجع به وضع زارعین و مالکین اشاره نموده است، از آن چنین بر می‌آید که بین وضع فتودالی ساسانیان و در هنگام شورش «خرم‌دین» هیچ تغییری از نظر اقتصادی و سیاسی پیدا نشد. بنابراین

پیدایش قیام «بابك خرم‌دین» امری طبیعی بوده است .
 در این باره «رستم‌علی یوف» می‌نویسد: ^{۱۷۳} «در آذربایجان زارعین و دهقانان محروم از مالکیت زمین ناچار بودند ، زمین را اجاره کنند و مالکین زمین هم با میل آنرا به اجاره «سهم‌کاری» می‌دادند. زیرا طبق معمول، خود آنها اقدام به ایجاد اقتصاد ارباب رعیتی از طریق استفاده از کار زارعین سر قباله زمین نمی‌کردند . گذشته از اجاره بهای زمین در بسیاری موارد همچنین برای آب و حیوانات زراعتی و وسائل کشت و زرع و بذر، مستأجر سهم کار از حاصل قسمت و سهم خود خراج هم می‌پرداخت .»

پس در این اوضاع قیام‌های بزرگ که بطور ضد فتودالی بوجود آمدند ، زیاد نبودند . اما قیام‌های زیادی که بالخصوص برای رهائی از یوغ تسلط بیگانه در ایران پدیدار شد، تابع عقاید خصوصی بوده و ارتباطی به جنبش مربوط به عقائد مزدکی نداشته است . بنابراین باید قبلاً مشخصات فرقه‌های ایرانی را پی برده و بعداً عقائد آنها را بررسی کنیم تا تفاوتی که بین این هر دو گروه موجود است، روشن شود. از نظر نفوذ مزدکیت در ایران باید بگوئیم که مکتب «مزدك» نه تنها در ایران تأثیرات عمیق داشت ، بلکه عربستان و کشورهای دیگر را نیز فراگرفت .

بنا بگفته «احمد امین» مؤلف کتاب «فجر الاسلام» ^{۱۷۴} : «عقائد» «ابی ذرغفاری» نیز با آئین «مزدك» شباهت داشت . ولی فقط از حیث تقسیم مال . در این زمینه همین مؤلف ، قول «طبری» را چنین آورده است . «ابی ذرغفاری» در شام قیام نموده و چنین می‌گفت : ای گروه

توانگران با فقرا و نهی‌دستان کمک و مواسات کنید . وای بحال کسانی که سیم وزر را گرد آورده پنهان می‌کنند، آنها برای خود داغ ذخیره می‌کنند . فردا با همین سیم وزر ، سر و رو ، پشت و پهلوی آنها داغ خواهد شد * .

فقرا بر اثر دعوت او شوریدند و متمولین را به تقسیم دارائی و ادار کردند . ثروتمندان هم از او شکایت کرده ، « معاویه » برای جلوگیری از شورش و قیام مردم شام « ابی‌ذر » را نزد « عثمان » روانه کرد . چون « ابی‌ذر » به « مدینه » رسید ، « عثمان » از او پرسید ، برای چه اهل شام از او شکایت کرده‌اند . « ابی‌ذر » پاسخ داد : « توانگران مال را جمع و ذخیره می‌کنند » .

از اینرو معلوم میشود که عقیده « ابی‌ذر » به عقیده « مزدک » خیلی نزدیک بوده و ما می‌توانیم روایت « طبری » را در اینجا نقل کنیم . « طبری » می‌گوید : « ابن‌السوداء » ، « اباذرغفاری » را ملاقات و او را به این عقیده دعوت کرد و نیز « ابن‌السوداء » ، « ابولدردا » و « عباده- ابن‌الصامت » را دید و آنها را به همین عقیده تبلیغ کرد . آنها پذیرفتند . « عباده » او را نزد معاویه برده ، گفت : به خدا سوگند این شخص (ابن‌السوداء) « ابوذر » را شورانیده است . باید دانست که « ابن‌السوداء » لقب « عبدالله بن سبا » بود . و او

* به عقیده نگارنده « ابی‌ذرغفاری » تحت تأثیر تعلیمات اسلام این سخن را گفته است . اما آنچه « احمد امین » در ضمن ارتباط عقاید « ابی‌ذر » و « مزدک » مطرح کرد ، ممکن است « ابی‌ذرغفاری » تحت تأثیر قبایل مزدکی پیش از اسلام متأثر شده باشد . در هر حال این موضوع مورد تردید است .

مردی یهودی مذهب و از اهالی «صنعا» بوده که در زمان «عثمان» مسلمان شده بود و از قرار معلوم او در صدد بوده با نشر عقاید مسموم موجبات از بین بردن دین اسلام را فراهم کند .

«عبدالله بن سبا»* به اغلب کشورها از جمله : حجاز ، بصره ، کوفه ، مصر و شام مسافرت کرده و به سیاحت پرداخته بود. بنظر میرسد که او عقیده «مزدك» را از عراق یا یمن اخذ و «ابوذر» را که مردی ساده و دارای قلب پاك بود ، تبلیغ کرده باشد .

«ابوذر» یکی از پاکترین و پرهیزکارترین مردم بود که زهد او مایهٔ تصوف و مورد تقدیس صوفیان شده بود .

زناده «زناده» با مزدکیان رابطه‌ای نداشته‌اند . در این زمینه زناده باید در نظر داشت که «زندیق» مفهوم منکر شعائر اسلامی و مبتدع در دین پیغمبر اسلام را می‌رساند و ارتباطی با «زندیک» کتاب «زند» «مزدك» ندارد .

بنابراین باید بگوئیم که ^{۱۷۵} «زناده گروهی بودند که پس از اسلام مرام «نهیلیستی» (منکر همه چیز) را در خراسان و باختر ایران و عراق تبلیغ میکردند و به اسم «زناده» بیرون شدند . اینان هیچ علاقه‌ای به مکتب «مزدك» نداشته و بنابراین نباید «زناده» با پیروان

* از «عبدالله بن سبا» در هیچیک از تواریخ و بطور اساسی ذکری نشده ، اما چنانکه گفته‌ام ممکن است عقائد «مزدك» پیش از اسلام در قبائل عرب تأثیر نموده . و «ابی‌ذر» از آن استفاده کرده باشد و در این زمینه در تعلیقات مفصلاً بحث خواهد شد .

«مزدك» مرتبط دانست .

به آفرید
«اشپولر» میگوید: ^{۱۷۶} شخصی زردشتی بنام «به آفرید»
المجوسی الذوزنی پسر فروردین (ماه فروردینان) از
اهالی «خواف» نزدیک نیشابور کتابی به زبان فارسی پرداخت که در آن
کوشش فراوانی در راه سازش دادن «زردشت» با عقاید اسلامی بکار
برده بود .

«به آفرید» ازدواج با خویشاوندان و شرب خمر و اکل میت و
پرستش آتش و زمزمه کتب دینی (لا اقل هنگام غذا) را احترام میگذاشت
و حمایت حیوانات خانگی و حفاظت پل‌ها و راه‌ها را تأکید میکرد .

سنبذ
«سنبذ» ^{۱۷۷} پیرو کیش «مزدك» بود . به گفته «بلاذری»
مؤلف «فتوح البلدان» انهدام کعبه را در سر می-
پرورانید .

«اشپولر» عقاید «سنبذ» را مزدکی نوشته ، اما از نظر استاد
فقید «سعید نفیسی» ، «سنباط» یا «سومباد» یکی از امیران ارمنستان بوده
که از نظر سیاسی با خلافت بغداد هم‌آهنگی داشته است که بالاخره
باعث اسیری «بابک» شد از این نظر به عقیده نگارنده «سنبذ» به اصطلاح
سیاسی امروزه Fifth Columinist زمان خود بوده است .

اسحق
به گفته «ابن‌الندیم» «اسحق» ^{۱۷۸} در بین ترکان ماورالنهر
جنبش مزدکی را بوجود آورد . اما تفصیل جریان کار

این شخص بدست ما نرسیده است .
 درباره عقاید «اسحق» اطلاعی جز این در دست نیست که وی
 یکی از اباحیان آن زمان بوده است .

استادسیس
 «استادسیس»^{۱۷۹} (۷۶۷ میلادی - ۱۵۰ هجری)
 گروهی از زردشتیان سیستان و هرات را که شور
 مذهبی در سر داشتند ، گرد خود جمع کرده و پیروان «به آفرید» رانیز
 باخویش همراه ساخته بود. اخبار اسلامی حاکی است که «استادسیس»
 ادعای پیغمبری داشته در هرات و خراسان باعث آشوب‌های مذهبی گشته
 و به شیوه ناصالحی می‌زیسته و در پایان حیات خود به راهزنی اشتغال
 داشته است .

عطایا
 عطایا «هاشم پسر» حکیم ، «در کزه» نزدیک «مرو» تولد
 شد. شغلش گاوری بود . این مدعی نبوت يك چشم بود
 و منظر بسیار زشتی داشت. پیوسته بدین دلیل که مردم تاب دیدن سیمای
 وی را ندارند، نقاب زرین یاسبز رنگی بر چهره خود میزد. به مناسبت
 نقاب، این مدعی را «قناع» المقنع می‌نامیدند . اشخاص ضعیف‌الاراده
 در اثر معجزه ساختگی او : « طلوع ماه » سخت به وی پای بند شده
 بودند^{۱۸۰} .

«عطایا» مدعی بود که همان فیض روحی الهی که قبلاً در پیکر
 آدم و نوح و غیره حلول کرده است در پیکر «ابومسلم خراسانی» نیز
 نزول یافته و مقام وی را والاتر از مقام پیغمبر اسلام برده است و پس

از مرگ «ابو مسلم خراسانی» این نیروی الهی در کالبد خود «ابن هاشم» به عنوان آخرین حامل واقعی آن حلول کرده است .

پروان «ابو مسلم خراسانی» در به وجود آمدن فرقه
ابومسلمیه «ابومسلمیه» با نام فعالیت سردار معروف نهضت های
ملی در ایران و آسیای میانه در سال های چهارم سده میلادی علیه بهره کشی
فتوئالی غاصبان عرب بستگی داشت^{۱۸۱} .

دسته «مبیطه»^{۱۸۲} که به سپیدجامگان معروف بودند بنا بگفته
مبیطه «جیکویوسکی» شاید بقایای مزدکیان بودند اما عقائد
اینها نیز مورد تردید است .

بنا بگفته بعضی مورخان اینها با عقاید «مزدک» ارتباطی داشتند.
اما درست معلوم نیست که بین عقیده اشترک زن و مالکیت «مزدک» و
عقیده اباحه زنان این فرقه ها تا چه حدی ارتباط داده است .

مرکز جنبش این فرقه^{۱۸۳} که به «سرخ جامگان» یا
محمرة «سرخ نامگان» یا «سرخ علمان» معروف بودند ،
بنا به گفته «اشپولر» کناره دریا و دره زرافشان بوده و اما مقر خود «المقنع»
«کش» بوده است که دورستاق اطراف آن را به صورت استحکامات بنا
کرده و قلاعی چند از موالی آنرا نیز بدست آورده بود. بنا به گفته
مؤلف «سیاست نامه» قیام «سرخ جامگان» در گیلان تحت رهبری شخصی
بنام «عبدالقاهر» به وقوع پیوست. البته بعداً این نهضت در وجود فرقه

«خرمیه» به حیات خود ادامه داده است .

خرمیه
انتساب این فرقه به «خرمیه» فقط از این رو بود که بعداً تمام فرقه‌های مبتدعه که دارای عقاید اخلاقی ضدمبانی اسلامی بوده‌اند، کلاً «خرمیه» نامیده شدند. اصلاح «خرمیه» نیز از نظر تاریخی وحدت نداشته و شامل آرای مختلفی بوده است .

در هر صورت قیام خرمیان پرهیجانی بود که در سال‌های بین (۸۱۶-۸۱۵-۸۳۷م) برابر با (۲۰۱ تا ۲۲۳هـ) رخ داد و مرکز جغرافیائی آنها در قلعه «البدن» یعنی در سرحدات بین آذربایجان و اران و رهبر آنان «بابک» یا به عربی «بابک» بود .

بنا به گفته «سعید نفیسی» از قرائن می‌توان حدس زد که مذهب «خرم‌دین» از دو عنصر اصلی مرکب بوده است . نخست يك آریائی ایرانی پیش از اسلام که شاید برخی از عقائد مزدکیان جزو آن بوده و دوم يك عنصر ارتجاعی و ملی ایران پس از اسلام که مانند همه جنبش‌های دیگری بوده است که در گوشه و کنار ایرانیان وطن پرست برای کوتاه کردن دست بیدادگر خلیفه تازی پیش آوردند و این جنبش جاویدان و «بابک» هم مانند نهضت‌های «ابومسلم خراسانی» ، «به‌آفرید» ، «مقنع» ، «سنباز» ، «استادسیس» ، «حمزه» پسر «آذرك» ، «عبدالله پسر رونده» ، «اسحق معروف به ترك» ، «مازیار» ، «صاحب‌الزنج» ، «قرمطیان» ، «گرامیان» و شعب دیگر خوارج ایران و شعوبه ایران از آن جمله «سرخ‌علمان» ، «سفیدجامگان» و اصحاب نوبختی بوده است. ۱۸۴

درباره عقاید «خرمیه»^{۱۸۵} «خواجه نظام‌الملک» چنین می‌گوید :
 « اما قاعده مذهب ایشان آنست که رنج از تن خویش برداشته‌اند
 و ترك شریعت گفته ، چون از نماز و روزه و حج و ذکات و حلال داشتن
 خمر و مال و زن و مردمان ، و هر چه فریضه است، دور بوده‌اند. هر گاه
 که مجمعی سازند در جماعتی بهم شوند، ابتدای سخن ایشان آن باشد
 که از کشتن «ابومسلم» صاحب دولت دریغ خوانند و برکشنده او
 لعنت کنند و صلوات دهند بر «مهدی فیروز» و بر «هارون» پسر فاطمه
 دختر ابومسلم که او را کودك دانا خوانند و به تازی «الفتی‌العالم» و از
 این‌جا معلوم گشت اصل مذهب «مزدك» و خرم‌دین و باطنیان همه یکی
 است. پیوسته آن خواهند تا اسلام را چون برگیرند. »

صرف نظر از نوشته‌ی «خواجه نظام‌الملک» که اصلاً هیچ اطلاع
 دقیق درباره‌ی عقاید و مرام اجتماعی و اخلاقی فرقه‌های ایرانی نداشته ،
 فقط بر مبنای قیاس سخنی پراز تعصب گفته‌است ، درباره‌ی عقائد «خرمیه»
 باید گفت که اینان قائل به تناسخ بودند محرمات اسلام را مباح میدانستند.
 شباهتی که از لحاظ عقائد «مزدك» داشتند جز این نبوده که طبق زندگی
 خانوادگی که بر اساس اشتراك قدیم استوار بوده ، اموال و خواسته را
 در بین خود مشترك می‌شمردند .

جای‌ی‌دان
 به نظر استاد «سعید نفیسی» ، «جای‌ی‌دان» استاد
 پیشواثی «بابك» که نام پدرش را به اختلاف
 سهیل و شهرك و سهرك نوشته‌اند ، پیشوای خرم‌دینان پیش از «بابك»
 وده است و به ضبط درست نام پدرش « شهرك و سهیل » هردو

تحریفی از کلمه «شهرک» فارسی است که گویا کاتبان و ناسخان در کتابها به خطا رفته اند .

استاد «سعید نفیسی» به روایت «طبری» مینویسد که: «بابک خرمی بر کیش جاودانیه بیرون آمد. ایشان پیروان جاویدان بن سهیل خداوند «بد» بودند. و او دعوی کرد که روان جاویدان در او دمیده شده است و فتنه آغاز کرد»

به گفته «دیاکونوف»^{۱۸۶} نهضت «مزدك» و مزدکیان بطور قطع از بین نرفت و شعارهای آنها برای سالیان دراز پرچمدار مبارزه افراد ناراضی بود و نهضت‌هایی نظیر «موکانتا» در آسیای میانه (پایان قرن هشتم میلادی) و شورش «بابک» در قفقاز (آغاز قرن نهم میلادی) بدون تردید ظاهراً حاوی عناصری از آئین «مزدك» بوده است.
به گفته «رستم علی یوف»^{۱۸۷} «تعلیمات خرم دینان جریانات واحد مذهبی و عبارت بوده است از ادامه ترقی آئین مزدکی.»

بابک خرم‌دین
این مرد انقلابی بزرگ در ایران از جانب آذربایجان
برخواست و کارش سخت عظیم و بزرگ شد
اصل وی از روزگار قباد بود . وقتی «نوشیروان» ، «مزدك» و مزدکیان
را بکشت، زن «مزدك» که «خرمه بنت فاده» نام داشت به روستای «ری»
افتاد و مردم را به دین «مزدك» دعوت کرد . سپس آنان را «خرمه‌دین»
خواند و در عهد «هارون الرشید» مزدکی قوت گرفت در این وقت «بابک»
برایشان مهتر شد و جمعی بسیار بکشتند و کارش روزگاری بماند .
سپس باید گفت که مهمترین نهضت انقلابی که با حیثیت مردانگی

و دلاوری در تاریخ ایران پدیدار گشت ، نهضت «بابك خرم‌دین» بوده است. چنانکه استاد «سعید نفیسی» میگوید :

«بابك» * معروف‌ترین کسی است که در ترویج مذهب «خرم‌دین» با خرمیان کوشیده است. در باب تاریخ این مذهب اگرچه اطلاعی کافی در دست نیست ، اما از آنچه در این زمینه در کتاب‌ها نوشته‌اند ، چنین برمی‌آید که به‌غرض و تهمت آلوده کرده‌اند. چیزی که ظاهراً مسلم است این است که مذهب خرمیان حتماً یکی از فروع مذهب «مزدك» بوده و خرمیان را مزدکیان جدید باید دانست** .^{۱۸۸}

مقصود نهائی جنبش «بابك خرم‌دین» همان اشتراك زن و مالکیت بوده، همچنانکه «مزدك» مطابق زمان خود تبلیغ مینمود. بگفتهٔ مولفان دائرةالمعارف «آریانا» (افغانستان)^{۱۸۹} :

* نخستین اطلاعات درباره «بابك» در اروپا بوسیله تالیفات عمومی و کلی درباره خلافت و اسلام تالیف «وایل» ، (تاریخ خلافت) سال ۱۸۴۸م - «و.ل.آسردی‌یو» تاریخ عمومی اعراب، سال ۱۸۷۱م - «مولر» ، اسلام در خاور و باختر، سال ۱۸۵۵م و «ف.جوستی» شجره ایرانیان ، سال ۱۸۹۶ - و «ا.بلوشه» ظهور آخرالزمان در اتحاد مسلمین، سال ۱۹۰۲م - و «ك. هوارت» تاریخ اعراب ، سال ۱۹۱۲م «موئیر» خلافت ، سال ۱۹۱۵م و غیره داده شده است. از تالیفات مخصوص باید مقاله بالنسبه بزرگ «ك.فلوكل» را در مجله انجمن خاوری آلمان و همچنین مقاله كوچك «تلوارت» را در دائرةالمعارف اسلام یادآوری کرد. (رستم علی‌اف. مقاله بتوان «سعید نفیسی» و بررسی نهضت خرم‌دینان ، یادنامهٔ نفیسی ، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران سال ۱۹، ش يك و دو، ۱۲۵۱ ص ۶۲).
** برای استفاده بیشتر بالخصوص دربارهٔ مبارزات تاریخی «بابك خرم‌دین» رجوع گردد به مقالات «سعید نفیسی» به‌عنوان ، «بابك خرم‌دین» مجله مهر سال اول بهمن‌ماه ۱۳۰۲ صفحه ۶۷۱ و ۱۰ اسفندماه ۱۳۱۲ صفحه ۹۳۷ و همچنین مجله مهر سال دوم خردادماه ۱۳۱۳ صفحه ۳۶-۳ مرداد ۱۳۱۳ .

«بابك» میخواست در همه اشیاء حتی اشتراك زن نیز مورد قبول واقع شود. جای تعجب* است که این فکر و نظریه افراطی او همان وقت طرفداران زیادی پیدا کرد و دفاع سخت و صمیمانه از آن بعمل آمد.

«بابك» موفق شد هزاران تن از پیروان خود را به قبول مرگ و فنا در این راه مصمم گرداند.

«بابك» در زمان خود با نیرومندترین خلیفه عباسی سالها فاتحانه زدوخورد و مقابله کرد و موفقیت خود را در نفوذ معنوی و روحانی بر پیروان خویش به اثبات رسانید.

«بابك» خلق را در مناسبات و معاملات حیاتی به اشتراك مطلق توصیه میکرد. همه دستورهای دینی، اخلاقی و اجتماعی را که مغایر این عقیده بود، غیر قابل رعایت میدانست.

مذهبی را که «بابك» به تأسیس و تعمیم آن پرداخت (خرمیه یا فرجیه) می نامند که معنی فرحت و مسرت را افاده می کند، زیرا در آن وقت پیروان «بابك» معتقد بودند که اساس این مذهب سبب فرحت و مسرت انسانها میگردد.

بنا به عقیده نویسندگان اسلامی مثل: بلاذری، ابن ندیم، ابن اثیر و دیگران، «بابك» زردشتی بوده است و به دواصل نور و ظلمت، تقدیس آتش، پاکی و پاکیزگی، اجازه ازدواج با مادر و خواهر و دختر؛ و نیز

* نباید جای تعجب باشد. زیرا اشتباهاتی که قبلا از طرف بعضی نویسندگان در باب عقیده اشتراك «مزدك» به نظر می رسد همان اشتباه فکری است که تا زمان ما نیز ادامه دارد. پس برای ازاله چنین اشتباه علمی در آینده و در فصلی بعنوان « تفاوت بین مرام اشتراکی مزدك و اشتراکی کنونی » بررسی خواهد شد که حقایق بسیاری را روشن و آشکار خواهیم کرد.

به وجود فرشتگان عقیده داشت. و به مناسبت داشتن ایمان به تناسخ «بابك» را با «مقنع» و همچنین بابودائیان مرتبط میسازند. علاوه بر این «بابك» نیز به حلول روح نبوت در ابدان مختلف اعتقاد داشته است. صرف نظر از عقاید دیگر «بابك» که بالخصوص درباره تعدد ازدواج* و صرف نان و شراب و دست بوسی و اقرار به ایمان که شاید دلیل تأثیر ازدین مسیحی بوده باشد، هدف‌های اصلی عقائدوی خرسندی و دلخوشی به زندگی بوده است و شاید به همین مناسبت پیروان این دین، خرمیان (خرم‌دینان) مشتق از کلمه «خرم» نامیده شده‌اند. اما این تصور عامیانه است. در هر حال جنبش «بابك خرم‌دین» غالباً جنبشی بوده که بین فرقه‌های دیگر غیراسلامی با عقائد خاص مزدکیان زمان ساسانیان مطابقت داشت.^{۱۹۰}

* عقیده تعدد ازدواج «بابك» به عقیده ازدواج شریعت اسلامی شباهت دارد.

فرق علمی

مرام اشتراکی «مزدک» و مرام اشتراکی کنونی

باتوجه به بررسی‌های گذشته درباره عقاید دینی و اجتماعی «مزدک» نظر بعضی از محققان که فلسفه «مزدک» را اشتراکی دانسته‌اند، تاحدی مورد قبول است که «مزدک» در اوضاع فئودالی دوره ساسانیان پرچم قیامی بر اساس مساوات اقتصادی و انسان دوستی برافراشت و مردم را برای يك انقلاب مادی به شورش وادار کرد. اما از نظر علمی در چهارچوب نظریه «اشتراک زنان و اموال» مکتب «مزدک» و «اشتراکیت» کنونی هیچ ارتباطی با هم ندارند.

«مزدك» فقط ميخواست در جامعه ساسانی تعادل اقتصادی را برپایه مذهب و اخلاق و ریاضت و پرهیز از بدی‌ها بوجود بیاورد. اما اشتراکیت کنونی که بالخصوص از مکتب «مارکس» (Marx) ریشه گرفته است روح مذهبی ندارد و برپایه «ماتریالیسم» استوار است. از مطالعه عقاید «مزدك» بر می آید تعلیمات وی راجع به مشترک بودن زن و خواسته، جزاین نبوده که «مزدك» در نظام اجتماعی ساسانی، رعایت انصاف «Eqvitableness» را توصیه کرده است. اما برعکس فلسفه‌ی «مزدك»، در «مارکسیسم» «Marxism»، نظریه تساوی قدرت «Equality in Power» وجود دارد.

اصل مقصود «مزدك» از اشتراك زن و خواسته این بوده که تمام انسان‌ها در استفاده زن و خواسته همانطور با هم شريك باشند که در استفاده‌ی آب، هوا، آفتاب و خاک با هم اشتراك دارند. چنانکه گفتیم در زمان ساسانی هیچ اثری از علوم امروزی وجود نداشت که فلسفه «مزدك» برپایه چنین علوم تاریخی، طبیعی و اقتصادی استوار باشد، بلکه باید گفت در اثر ستمکاری مالکین بزرگ و اشراف و روحانیون و به سبب آویزش و کشمکش طولانی بین طبقات ثروتمند و فقیر زمینه طبیعی برای پیدایش يك نهضت انقلابی بوجود آمد و در چنین اوضاع اجتماعی آن زمان، فقط مترقی‌ترین مرام، عقاید «مزدك» بود که توجه طبقات کارگران و کشاورزان را بر اساس عقیده «گنوستی Gnostic» «عرفانی» به يك انقلاب مادی معطوف داشت و شاید مؤثرترین و بزرگ‌ترین شورش زمان ساسانیان همین انقلاب «مزدك» بوده که بوسیله کشاورزان ستم‌دیده و کارگران زحمتکش در «تیسفون» (پایتخت ساسانی) آغاز

شد و نه تنها تسلسل این نهضت کشاورزان در زمان ساسانیان به پایان نرسید، بلکه بعداً در کشورهای همجوار ایران نیز شورش‌هایی به وقوع پیوست. چنانکه مؤلف کتاب «تمدن ایران ساسانی» میگوید: «جنبش مزدکیان بزرگ‌ترین شورش بی‌چیزان شهرها و کشاورزان خاور نزدیک در آغاز سده‌های میانه بود. و پس از آن با بدعت والحداد «پاولیکی»‌ها، «بوگومیل‌ها»، «قطر»‌ها، «البیگو»‌ها که مبنای فکری و اندیشه بسیاری از شورش‌های کشاورزان بودند، پدید آمدند» *

وقتی در ضمن عقاید «مزدك» میگوئیم «اشتراك»، توجه مافوری

* «پاولیکی» (Pavliki) شرکت کنندگان جنبش بسیار بزرگ ملحدان در روم شرقی «بیزانس» بودند. این جنبش در سده نهم میلادی مقیاسی بزرگ یافت و شکل مبارزه ضد فئودالی بخود گرفت که در آن گروه مردم بویژه کشاورزان شرکت داشتند. در دهه هشتم سده نهم میلادی نیروهای عمده «پاولیکی»‌ها از سوی حکومت روم شرقی تار و مار شدند. بخشی از «پاولیکی»‌ها با «بوگومیلی»‌ها که از نظر اندیشه با آنان نزدیک بودند، درهم آمیختند.

«بوگومیلی» (Bogomili) «خدادوست». شرکت کنندگان جنبش ضد-فئودالی کشاورزان بلغارستان در سده دهم میلادی، «بوگومیل» نام داشتند. جنبش آنها شکل زندقه والحداد داشت. آموزش‌های «بوگومیل»‌ها در زندیقان اروپای غربی از جمله «قطر»‌ها و دیگران اثرات بسیار داشت.

«قطر»‌ها (Gathares) دسته‌ای از زندیقان اروپای غربی بودند.
 «آلبیگو»‌ها (Albigeois) دسته‌ای از زندیقان جنوب فرانسه در سده‌های ۱۲ - ۱۳ میلادی بودند. «البیگو»‌ها، ضد پاپ و کلیسای کاتولیک بودند. شرکت کنندگان این جنبش پیشه وران، کشاورزان و نیز ثروتمندان شهرها و شوالیه‌ها و بزرگان محلی بودند که ازین جنبش بهره‌ور می‌شدند. هدف اصلی «آلبیگو»‌ها بیرون کردن املاک و موقوفه‌ها از چنگ کلیسا بود در نتیجه جنگهای مذهبی صلیبی که از سوی پاپ و به یاری پادشاه فرانسه با «آلبیگو»‌ها در گرفت این فرقه منهدم و تارومار شد. (تمدن ایران ساسانی. ایران در سده‌های سوم تا پنجم میلادی، شرح تاریخ تمدن ایران در روزگار ساسانیان تألیف. ورگ لوکونین. ترجمه دکتر عنایت‌اله رضا بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۵۰).

به اصطلاح رائج امروزه یعنی به «اشتراکیت مارکسی» برمیگردد. اما برای توجه به تفاوت بین این دو اصطلاح باید قبلاً به مفهوم لغوی اشتراك و اشتراكیت توجه کنیم .

«دائرةالمعارف آریانا»^{۱۹۲} چاپ افغانستان درباره مفهوم لغوی

«اشتراك» چنین توضیح داده است :

«از نظر دستور زبان عربی» «اصول میزان» بر دو معنی اطلاق

می‌شود . اول اینکه لفظ مفرد برای مفهوم عام که بین افراد مشترك است ، موضوع باشد ؛ اشتراك معنوی نامیده شده و خود آن لفظ را نیز مشترك معنوی و متواطی و مشکك مینمایند . مانند کروییت (کره مانند) که در بین زمین دیگر اجرام «مشترك» است . دوم اینکه لفظ مفرد برای دو معنی یکجا و یا برای اکثر معانی برسبیل بدل ترجیح موضوع باشد ، اشتراك لفظی نامیده شده و خود آن لفظ هم مشترك لفظی گفته میشود . مثل ، «عین» که در باصره هست . یا مثل ، لمعان ، آب ، آفتاب ، طلا و غیره مشترك است .

اشتراك معنوی اگر در جنس باشد «معجانسه» نامیده میشود . از

قبیل حیوانیت که انسان و اسب در آن مشترك میباشند و اگر در نوع باشد «مماثله» نامیده میشود . مانند : انسانیت ، که عمر و زید در آن مشترك می‌باشند . اگر اشتراك «رننگ» در انسان و سنگ است . اشتراك «نسبت یا مناسبه» نامیده میشود . اگر اشتراك در شکل است «مشاکله» است . مانند اشتراك هوا و زمین در «کروییت» و اگر اشتراك در وضع مخصوص باشد «موازنه» میگویند و آن چنین است که در بین دو چیز بعد و اختلاف باشد ، مانند سطح هر فلك . اگر اشتراك در اطراف

باشد (مطابقه) نامیده میشود. اشتراك لفظی از حیث وقوع خود در لغت اختلاف بسیار دارند».

پس از این بحث لغوی نتیجه میگیریم که عقیده اشتراك «مزدك» بالخصوص درباره «زن»، مشترك المعنی بوده، مثل اشتراك مردم در آب، آفتاب، خاک و معادن که در ضمن استفاده تمام افراد جهان میتواند بطور مساوی از اینها استفاده کنند. یعنی از نظر مادی و سایی در جهت رفاه طبقات پائین اجتماع فراهم شود که آنان نیز از زن و خواسته بهره مند گردند. بگفته مؤلفین دائرة المعارف آریانا^{۱۹۳}: «اشتراکیت» سوسیالیسم (Socialism) نامی است که برای اعاده دو چیز بکار برده میشود. یکی مجموعه عقائد و دیگری برای يك نهضت جهانی. این کلمه تاریخ مفصلی دارد و در اثر داشتن عقاید مخصوص بصورتی متنوع بکار برده شده است. «اشتراکیت» اساساً يك عقیده و نهضتی است که هدف آن تنظیم و تدبیر مجموعی جامعه به مفاد مردم توسط مالکیت مشاع (Comman-Property) و اداره مجموعی و مسائل تولید و مبادله میباشد. به عقیده مؤلف «فرهنگ سیاسی»: «اشتراکیت يك نظریه تاریخی است که روش تحلیل «دیالکتیکی» را برای توضیح تطورات جامعهی بشری به کار میبرد».

اما در مکتب «مزدك» بدین صورت نبوده است. در جای دیگر مؤلف «فرهنگ سیاسی» معتقد است که: اساس فلسفه مارکس، ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی است. تفسیر مادی «ماتریالیسم تاریخی» بر این مبنی استوار است که تکامل تاریخی بشر نتیجهی تکامل و سایل تولید است و وسایل تأمین نیازمندیهای

مادی انسان و روابط اجتماعی که براساس آن ایجاد میشود، «زیربنای» ساختمان جامعه است و سایر نهادهای اجتماعی: (مذهب، اخلاق، دولت، سیاست، تعلیم و تربیت، اصول عقائد خانواده و غیره) براساس این زیر بنا شکل میگیرد و «روبنای» اجتماعی را تشکیل میدهند و هر جامعه برحسب ساختمان اقتصادی و نحوه‌ی رفع احتیاجات مادی خود درزمینه کشاورزی، صنعت و تجارت به نوع خاصی از نهادهای روبنائی را دارا است که با تغییر زیربنا (مثلاً تحول از مرحله‌ی کشاورزی به صنعت) تغییر می‌یابد.

پس بنابراین باید گفت که مرام تعلیمات اجتماعی و اقتصادی و انسان‌گرایی «مزدک» بیشتر به موازنه، تعادل، آرامش و داوری عادلانه در جامعه بشری (Social-Equilibrium) و پاره‌ای به عمومی کردن وسائل تولیدی در اختیار مردم (Communization) مربوط بوده است زیرا، اساس مرام فکری «مزدک» مثل «مارکس» براساس تنظیم و تدوین کلی جامعه به سود مردم توسط مشاع مالکیت و اداره کلی وسائل تولیدات و مبادله مبتنی نیست بلکه واکنشی شدید علیه نظام فئودالی بوده که قبلاً در این زمینه به شرح آن پرداخته‌ایم.

از نظر علمی درباره اصطلاح اشتراکیت هنوز توافق نشده است زیرا از زمان «افلاطون» تا به امروز هیچ متفکری بطور کلی به این نتیجه نرسیده است که چطور باید يك جامعه انسانی بصورت جامع و فناپذیر و بر اصول عدل و مساوات بوجود بیاید. بهر حال در این زمینه هرچه اصرار شده، عبارت از يك فلسفه تاریخی و ایراد بر عقیده «صنعتی ساختن جامعه» براساس سرمایه‌داری و اقتصادی «ارتودوکس»

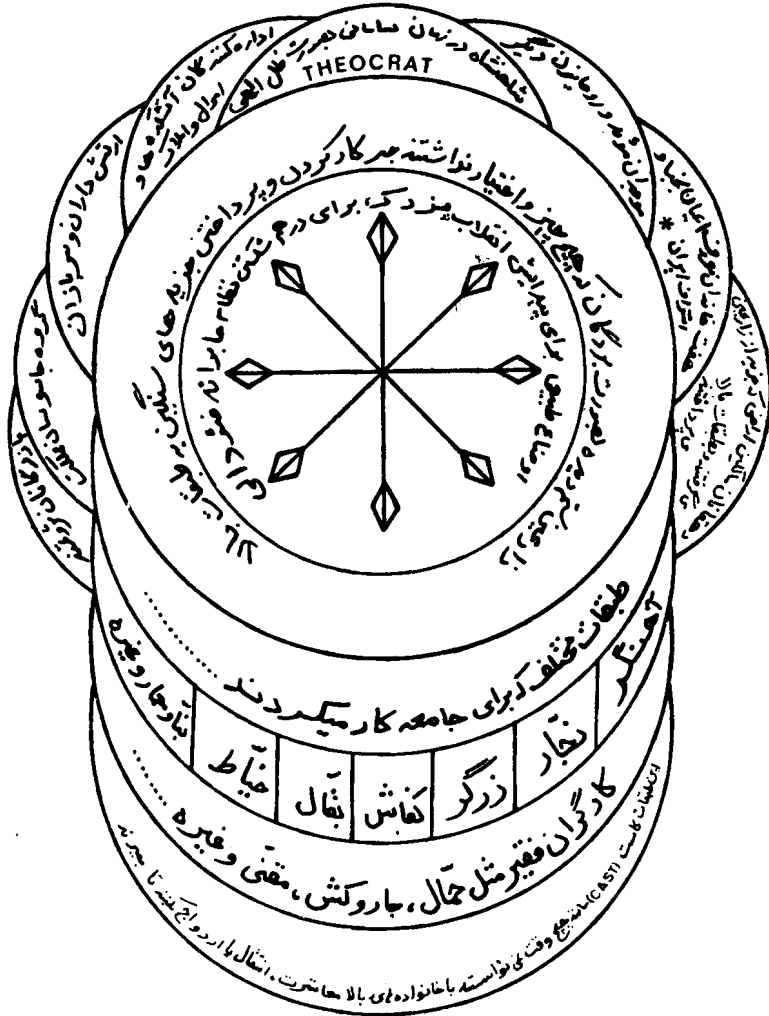
(Arthodox) است که برعکس این نظریه بطور کلی و بصورتی جهانی در این باره توافق بعمل نیامده است .

اما وقتی بعقیده اشتراکی «مزدك» نگاه میکنیم، نظریه بشردوستی «مزدك» بر ما آشکار می شود و هیچ شباهتی از اشتراکیت امروزه در تعلیمات این مصلح بنظر نمیرسد. به عقیده «خواجهرشیدالدین فضل اله همدانی» مؤلف «جامع التواریخ» «مزدك» میگوید :

« آدمیان باید که همه چون يك تن باشند و در میان ایشان جدائی نباشد و به قیاس این استقرار، مال و فرزند و زن مردم مباح کرد .» .
 در اینجا متوجه میشویم که «مباح» کردن جایز شمردن است ، نه به مفهوم «سلب» کردن . در صورتیکه در اشتراکیت امروزه ، همه وسایل تولیدات و اختیارات عده ای از طبقات سودجو باید «سلب» شود اما چون «مزدك» خود فیلسوف ماتریالیست به این مفهوم نبوده که : افکار اشتراکی خود را بطور منظم (Systematically) روی کاغذ بیاورد، از طرفی در زمان ساسانیان صنعت و سرمایه داری وجود نداشته که وی تعلیمات خود را مانند افکار اشتراکی امروزی مجسم نماید (زیرا در اوضاع فئودالی ساسانیان وسایل تولیدی مثل امروز نبوده بلکه در آن زمان تنها کشاورزی وسیله ای بود . که وجود زارعین و رنجبران را پیش ما مجسم میسازد) پس در چنین وضع زندگی ، غالباً عقیده «مزدك» راجع به اشتراك ، مشترك بودن مالکیت زارعین یعنی «بالشویسم» بوده است و شاید به همین مناسبت^{۱۹۵} «جمال زاده» نهضت مزدکی را «بالشویسم در ایران» نوشته است* .

* مقاله تحت همین عنوان در صفحه ۱۱ شماره ۳ سال پنجم روزنامه کوه نوشته شده است.

نموداری از اوضاع فتودالی ساسانی که بر اثر آن مزدک بامدادان پرچم قیام برافراشت، در شکل زیر دیده می شود :



* بگفته دیاکونوف، مؤلف تاریخ ایران باستان فقط هفت خاندان اشرافی بودند که از زمان اشکانیان، تا زمان ساسانیان قدرت و نفوذ داشتند. این ←

ولی در عصر حاضر چنین نیست که طبقات پائین تر آنند به مقامات بالا ارتقا یابند یا حق نداشته باشند که با یکدیگر ازدواج کنند. امروز يك فرد کارگر ساده میتواند با استفاده از نبوغ و استعداد ذاتی خود بالاترین مقام را در اجتماع احراز کند. اما در جامعه ساسانی چنین حقی نبوده است.

البته به تحقیق درست روشن نشده که در آن زمان نجباء، اشراف و اعیان چگونه حرم سرا و شبستان ترتیب میدادند و بانوان حرم از کدام طبقه اجتماع بوده‌اند. بدیهی است که چنین حرم سراها با هیچ اصول و موازین اخلاقی انسانی بوجود نمی‌آمدند. جز اینکه بطور اجباری احتکار شده و مجبور بودند بر اثر نظام جابرانه و مقتدر زمان خود مثل گله‌های گوسفند در حرم سراها و شبستانها، زندگی کنند. اینان که به صورت کنیز و غلام در خانواده‌های نجبا و اشراف یاد رکاخ شاهان ساسانی مقید بودند، دختران و زنان طبقات رنجبر و زحمتکش اجتماع بودند و شاید در این مورد بخصوص طبقات بالا عیبی نمیدانستند که از وجود دختران طبقات پائین تمتع کسب کنند و لذت ببرند.

در عصر ما نیز چنین جوامعی در خاور زمین وجود داشته و عمال استعمارگر با تشکیل دولت اندر دولت برای خود دستگاه‌های کبريائی بوجود آورده و با استثمار رعایا و مردم ناتوان و فقیر از دوش نحیف

→

خانواده‌ها عبارت‌اند از: ۱- کارن ۲- سوردن ۳- مهران ۴- اسفندیار ۵- سوخرا ۶- سپهبد ۷- زيك. بگفته همین مؤلف، در برخی منابع تصریح شده است که خاندان سوخرا بخشی از خاندان (کارن) بوده است. مزدك بامدادان تألیف شیخ محمد خیابانی ۱۳ نور.

آنان برای سواری استفاده می‌کردند. آنها نیز مثل زالو به مکیدن خون خلق‌الله مشغول بودند و برای مثال نظام فتودالی حیدرآباد دکن، بهترین شاهد این مدعی است که خوشبختانه با توجه به دولت‌های مستقل هند و پاکستان سایه این زالوهای اجتماع از سر مردم این سرزمین‌ها محو و نابود گردیده است.

باری در چنین اوضاع، تعلیمات اشتراکی «مزدک» اساس دیگری داشته و با اشتراك «مارکسی» بهیچوجه مماثلت نداشته است. در پایان مقال بی‌مناسبت نیست اشعاری از «حکیم ابوالقاسم فردوسی» شاعر حماسه‌سرای ایران* در تحسین مذهب و عقاید «مزدک» آورده و به‌بینیم که چطور این شاعر نامدار در جای دیگر اشعار خود به‌هجو و رد عقاید «مزدک» روی آورده است.

بیامد یکی مرد «مزدک» بنام

سخنگوی و با دانش و رای و کام

گرانمایه مردی و دانش فروش

«قباد» دلاور بدو داد گوش

به نزد جهاندار، دستور گشت

نگهبان آن گنج و گنجور گشت

بدو گفت کانکس که مارش گزید

همی از تنش جان بخواهد، پرید

یکی دیگر را بود پادزهر

گزیده نیابد ز تریاک بهر

* شاهنامه فردوسی به‌اهتمام شادروان «سعید نفیسی»، جلد ۸.

سزای چنین مرد گوئی که چیست
 که تریاک دارد ، درم سنگ بیست
 چنین داد پاسخ ورا شهریار
 که خونست این مرد تریاک دار
 چنین گفت کای نامور شهریار
 کسی را که بنسدی به بند استوار
 خورش بازگیرند از او تا به مرد
 به بیچارگی جان شیرین سپرد
 مکافات آنکس که نان داشت اوی
 مر این بسته را خوار بگذاشت اوی
 چه باشد بگوید مرا پادشا
 که این مرد دانا بد و پارسا
 چنین داد پاسخ که میکن بنش
 که خونست ناکرده بر گردش
 چو بشنید «مزدك» زمین بوس داد
 خرامان بیامد ز پیش «قباد»
 بدرگاه او شد ، به انبوه گفت
 که جائی که گندم بود در نهفت
 به تاراج بدهید يك يك به شهر
 بدان تا يكايك بیابند بهر
 دويدند هرکس که بد گرسنه
 به تاراج بردند ، گندم همه

«قباد» این سخنگوی را پیش خواند
ز تاراج انبار چندی براند
چنین داد پاسخ کا نوشته بدی
خرد را بگفتار توشه بدی
سخن هرج بشنیدم از شهریار
بگفتم به بازاربان خوارخوار
اگر دادگر باشی ای شهریار
در انبار گندم نیاید بکار
ز گفتار او تنگدل شد «قباد»
بشد تیز مغزش ز گفتار داد
وزان پس برسید و پاسخ شنید
دل و جان او پر ز گفتار دید

در بارهٔ مذهب «مزدک» می گوید :

به پیچاند از راستی پنج چیز
که دانا بر این پنج نفزود نیز
کجا رشک و کین است و خشم و نیاز
به پنجسم که گردد بر او چیره آز
تو چون چیره باشی بر این پنج دیو
پدید آیدت راه کیهان خدیو
از این پنج مارا «زن و خواسته» است
که دین بهی در جهان کاسته است

«زن و خواسته» باشد اندر میان

چو دین بهی را نخواهی زیان
کزین دو بود رشك و آز و نیاز
که با خشم و کین اندر آید ، براز
همی دیو پیچد سربخردان
بباید نهاد این دو اندر میان

در باره عقیده مساوات مزدك می گوید :

همی گفت هر کو توانگر بود
تهی دست با او برابر بود
نباید که باشد کسی برفزود
توانگر بود تار و درویش بود
جهان راست باید که باشد به چیز
فزونی توانگر حرامست نیز
زن و خانه و چیز بخشیدنی است
تهی دست کس با توانگر یکی است
من این را کنم راست تا دین پاک
شود ویژه پیدا بلند از مغاک

و بدین ترتیب این شاعر نامدار پس از ستودن مذهب و عقاید
«مزدك» در جای دیگر تغییر عقیده داده و بهرد عقایدوی پرداخته می گوید:

نگون بخت را زنده بردار کرد
سر مرد بددین نگونسار کرد
وز آن پس بکشتش به باران تیر
تو گر با هشی راه «مزدك» مگیر!

او را «نگون بخت» و «بددین» خواند و هشدار می‌دهد که :
«... تو کرباهشی راه «مزدك» مگیر» و چنین بود اظهار نظرهای مختلف
در باره این مصلح بزرگ و پیام‌آور ایران باستان که افکار و عقاید
اصلاح طلبانه وی الهام بخش تمام اصلاحاتی بود که در زمان «خسرو-
انوشیروان» پدید آمد .

« پایان »



فهرست مطالب

<u>صفحه</u>	<u>عنوان</u>
۳	مقدمه‌ی ناشر
۴	پیش‌گفتار
۱۷	تاریخچه‌ی مختصر مزدك
۳۷	ریشه‌ی عقاید مزدك
۵۲	عقاید مزدك
۶۹	تجزیه مترقیانه و شرح علام و رموز
۷۶	زردشت خورگان استاد مزدك
۸۱	ارتباط عقاید افلاطون، لوكورك و مزدك
۸۷	مشكلات زنان در زمان ساسانیان
۹۳	بهره‌برداری قباد از دكترین مزدك
۱۰۰	تأسیس فرقه‌های منجمی
۱۱۴	مشخصات و عقاید فرقه‌های مزدکی
۱۱۸	فرق مرام اشتراکی مزدك و مرام کنونی

توضیحات و تعلیقات

- ۱- دائرة المعارف دین و اخلاق، ج، ۳ نیویارک، ۱۹۶۱ میلادی.
- ۲- نیکلسون، رینالد، دائرة المعارف دین و اخلاق، ج، ۲، نیویارک ۱۹۶۱
- ۳- شهرستانی، عبدالکریم، الملل والنحل، الطبعة الاول، ۱۳۴۲، مصر.
- ۴- Guidi, Michel, Englo ,
"Encyclo_Pedia of Islam"
V. 3. London, 1936
- ۵- عبدالحسین : زرین کوب، دو قرن سکوت، تهران ۱۳۳۶
* «محمد اقبال لاهوری»، در کتاب خود بنام: «سیر فلسفه در ایران»، می گوید.
«برخی از محققان اروپائی زردشت را موجودی افسانه‌ای انگاشته‌اند، اما
پس از انتشار کتاب ستایش انگیز زردشت "Life of Zoroastar" اثر
جکسون (Jacson) دیگر نمی‌توان وجود پیام‌آور ایرانی را مورد تردید
قرار داد.» (سیر فلسفه در ایران، ترجمه ا.ح. آریان پور، نشریه موسسه
فرهنگی عمران منطقه‌ای، تهران).
- ۶- مینوک خرد - فصل ۵۹، ترجمه ویست، ص ۱۸۳، و متن پهلوی، طبع
داراب پشوتن سنجانا.
- ۷- عبدالحسین، زرین کوب، دو قرن سکوت، مطبوعه مؤسسه مطبوعاتی
امیر کبیر تهران ۱۳۳۶
- ۸- اقبال، لاهوری، سیر فلسفه در ایران، ترجمه ا.ح. آریان پور، نشریه شماره
۸، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای تهران.

- ۹- لاک هارت. دکتر لارنس، Dr Loarence، Lock Hart، مورخ انگلیسی خاورشناس، بعنوان ایران در دوره قبل تاریخ، ۲۴۸۰ تا ۵۲۸.
- «ایران شهر»، ج. ۱. نشریه شماره ۲۲، کمیسیون ملی یونیسکو، در ایران، تهران ۱۳۴۲، هجری شمسی، ۱۹۶۳، ۴، ص ۳۵۸.
- ۱۰- جمال زاده، در مقاله، بعنوان «بالشویسم در ایران» (مزدک) می گوید: دو تفاوت بسیار مهم مذهب مزدک و سوسیالیسم (Socialism) همین است که مزدک به اسم مذهب و خدا حرف می زند و سوسیالیستها (Socialists) به اسم سعادت نوع بشر، صرف نظر از هر گونه نظرات مذهبی و آسمانی ر.ک. روزنامه کاهه، ش، ۳، ص ۵، ص ۱۱.
- ۱۱- جمال زاده - مقاله در باب مزدک بعنوان «بالشویسم در ایران»، روزنامه کاهه سال پنجم، شماره های ۲، ۳، ۴ تا ۸ و ۱۰، ص ۵ و ۴، ص ۵ تا ۱۱، مرجع دانشکده ادبیات تهران.
- ۱۲- پروکوپیوس: جنگهای ایران و روم - ترجمه محمد سعیدی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران.
- ۱۳- تنسر: (نامه تنسر). ترجمه از پهلوی به عربی «ابن المقفع»، ترجمه: از عربی به فارسی «ابن اسفندیار» به سعی و تحقیق مجتبی مینوی - مطبع مجلس تهران.
- ۱۴- ابن البلخی: فارس نامه. به سعی و اهتمام و تصحیح. گامی لسترانج و رینالد الن نیکلسون.
- ۱۵- ابوسعید عبدالهی بن الضحاک ابن محمود گردیزی. زین الاخبار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران- تهران ۱۳۴۷.
- ۱۶- دینوری، اخبار الطوال. ترجمه: صادق نشأت، انتشارات بنیاد فرهنگ تهران ۱۳۴۶
- ۱۷- Encyclo Pedia of Religion & Ethics New York, 1961
- ۱۸- Encyclo Pedia of Islam, V, 3, London 1936
- ۱۹- بیرونی، ابوریحان. الاثار الباقیه البانیه عن القرون الخالیه، مکتبه المثنی به بغداد و مؤسسه الخانجی مصر

- ۲۰- نامه خسروان : داستان پادشاهان، پارس به زبان پارسی، نخستین نامه از آغاز آبدیان تا انجام ساسانیان، ملك الكتاب، هند.
- ۲۱- سیاست نامه: خواجه نظام الملك، حواشی و یادداشتها و اشارت و تصحیح، محمد قزوینی، تهران ۱۳۴۴ ه.ش.
- ۲۲- خوارزمی: مفاتیح العلوم، طبع لیدن، به ضبط مؤلف كتاب «مانی و دین او»، اثر تقی زاده، نشریه انجمن ایران شناسی تهران ۱۳۳۵.
- ۲۳- کمال پاشا : رساله فی تصحیح لفظ الذندیق، به ضبط مؤلف كتاب مانی و دین او ، اثر تقی زاده، نشریه انجمن ایران شناسی ، تهران ۱۳۳۵، ه.
- ۲۴- خفاجی، شهاب الدین احمد : شفاہ الغلیل فیما فی کلام العرب من الدخیل مصر ۱۲۸۲. ق به ضبط كتاب «مانی و دین او». اثر تقی زاده، نشریه انجمن ایران شناسی. تهران ۱۳۳۵ ه.ش.
- ۲۵- صالح مازندرانی : ملا، شرح اصول کافی. ج. ا. ص ۲۵۸ - ۲۶۰، ص ۳۴۷ به ضبط مؤلف كتاب «مانی و دین او»، اثر تقی زاده نشریه انجمن ایران شناسی تهران ۱۳۳۵ ه.ش.
- ۲۶- طلس. محمد اسعد : جامع التعریب بالطریق القریب، مجهول المؤلف. به ضبط مؤلف كتاب «مانی و دین او». اثر تقی زاده، نشریه انجمن ایران شناسی تهران ۱۳۳۵ ه. ش.
- و درباره کتاب جامع التعریب بالطریق القریب، احمد افشار شیرازی در ذیل کتاب مانی و دین او، اثر تقی زاده می نویسد: نسخه ای از این کتاب شماره ۶۰۱۵ در مکتبه الاوقاف العامه بغداد موجود است که تاریخ کتابت آن سنه ۱۲۰۲ ه. است، و در الکشاف عن مخطوطات خزائن، کتب الاوقاف، تألیف محمد اسعد طلس، طبع بغداد سنه ۱۳۷۲ ه. ق. برابر ۱۹۵۳، ص ۱۷۲ - ۱۷۳، شماره ۲۲۵۸ و در فهارس المکتبه العربیه فی الخاقین، تألیف یوسف اسعداغر، طبع بیروت سنه ۹۴۷ ص ۵۷ ذکر آن آمده است.
- ۲۷- فقهه زیدی : بگفته احمد شیرازی مؤلف كتاب «مانی و دین او» اثر تقی زاده: این نسخه متعلق به آقای دکتر صادق «کیا» استاد دانشگاه تهران

می باشد.

۲۸-۲۹-۳۰- سعدالدین مسمود عمرالتفتازانی، «شرح مقاصد الطالبین فی علم

اصول الدین»، ۷۲۲-۷۹۳ ه. ق.

«طریحی فخرالدین، ووسید نعمت الله جزایری، برای استفادہ این مؤلفان رجوع بفرمائید به کتاب «مانی و دین او» اثر تقی زاده، نشریه انجمن ایران شناسی تهران، ۱۳۳۵، ش. در ضمن تشریح کلمه زندیق و کتاب زند.

۳۱- نظام الملك - سیاست نامه : حواشی و یادداشتها و اشارات و تصحیح محمد

قزوینی. تهران ۱۳۳۴ ه. ش.

۳۲- «مزدک» و هورجل مشهور منسوب عندهم الی الذندقه أيضا ظهر فی زمن

قباد احد ملوک الفرس من الاکاسره و ادعی النبوة ولم یزل علی ذلك حتی قتله شروان بن قباد هو واتباعه، و قتل معهم «المانویه» اتباع مانی المقدم ذکره، و عادت الفرس الی المجوسیه القدیمة * (صبح الاعشی، فی کتابه- الانشاء ۷۵۶-۸۲۱ ه. ق. به ضبط، تقی زاده - مؤلف کتاب «مانی و دین او» نشریه انجمن ایران شناسی ۱۳۳۵ هجری.)

۳۳- نقشه کشنده که از طرف خسرو پسر قباد در ضمن قتل مزدک و مزدکیان

مطرح شد، پس از کشتار فجیع مزدک و سیزده هزار مزدکیان بشمول مانویون دیگر، خسرو بصورت تجلیل، لقب «انوشک روان» را برگرفت و در تاریخ به همین لقب معروف شد یعنی «انوشیروان».

معنی «انوشک روان» روح جاویدان است.***

۳۴- بلعی؛ ابوعلی؛ ترجمه: تاریخ طبری - قسمت مربوط به ایران مقدمه

و حواشی، دکتر محمدجواد مشکور - تهران ۱۳۳۷ ص. ۳، ۱۴

و تاریخ بلعی، به تصحیح مرحوم محمد تقی بهار ملک الشعراء .

* قلفشندی. احمد بن علی

** ترجمه مقتبس از متن انگلیسی؛ دائرة المعارف دین و اخلاق، ج. ۷۱۱۱،

نیویارک ۱۹۶۱ مقاله بعنوان، «مزدک» نگارش، رینالد ا. نیکلسون

(Reynold. A. Nicholson) ص ۵۰۶

انتشارات اداره كل نگارش وزارت فرهنگ .

- ۳۵- NECHOLSON, RENOLD,
Encyclo Pedia of Religion & Ethics New York 1961
- ۳۶- Orientali Scmer, Socialismus, نولدكه :
Deutsche Rundschau.
- ۳۷- SYKES: PERCY .
"A History of Persia" V. I. New York 1961
- ۳۸- زرین کوب. عبدالحسین. تاریخ ایران بعد از اسلام. انتشارات اداره كل نگارش وزارت آموزش و پرورش، تهران.
- ۳۹-۴۰- گرشن. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه محمد معین تهران ۱۳۴۶
(ر.ك. قسمت اوضاع سیاسی زمان ساسانیان)
- ۴۱- KLIMA, OTAKAR. "MAZDAK"
Geschichte einer Sozialem.Bewegungim Sassanidise
hen_Petsien. Prag. 1957.
(کلیما ، تعلیمات مزدك، راجع به همگانی بودن زمین و مالکیتها از
روضه الصفا استفاده نموده است)
- ۴۲- ر.ك. به کتاب همین مؤلف، «در باب مزدك»، آلمان، چاپ پراگ. ۱۹۵۷
- ۴۳- عنایت اله رضا: مقاله بعنوان «سخنی کوتاه پیرامون اوضاع اجتماعی و
اقتصادی ایران در روزگار ساسانیان» مجله بررسی های تاریخی. ش ۵.
سال ۵. تهران
- ۴۴- ثعالبی : «غرد اخبار ملوك الفرس وسیرهم»
- ۴۵- جاحظ : تاج . ترجمه حبیب الله نوبخت تهران ۱۳۰۸
- ۴۶- تاریخ ایران. نگارش پنج استاد جمه امیر شوروی. ترجمه کریم کشاورز،
انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی ایران (تهران) ۱۳۴۹ ص ۱۱۱
- ۴۷- تاریخ ایران: تألیف. اپنج استاد جماهیر شوروی. ترجمه کریم کشاورز
تهران ۱۳۴۹. ص ۲

- ۴۸- KLIMA, OTAKAR. "MAZDAK"
 "Geschichte einer Sozialem Bewegung im Sassani-
 dischen Petsien." Prag. 1957
 ... این شماره بر صفحه ۵۸ کتاب از چاپ افتاده.
 راجع به عقیده مانی، کتاب مستند تاریخی «کریستن سن» را ملاحظه بفرمائید
 بنام، «وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانی» ترجمه و
 تحریر - مجتبی مینوی، طهران ۱۳۱۴ درباره مقالات مانویت در دوره
 ساسانی.
- ۴۹- هانری ماسه: اغتشاشات مذهبی و اجتماعی در زمان ساسانیان (مزدك)
 ترجمه عیسی بهنام، کتاب بنام، تمدن ایرانی، ص ۲۲۶-۲۳۳ و نیز نگاه
 کنید کتاب دیگر همین مؤلف: «تاریخ ساسانیان»
- ۵۰- WERNOR. MULLER, "Mazdak and the Alphabet-
 Mysticism of the East"
 History of the Religions, V, III, No. 1 Chicago, 1963
 "Encycloepia of Religion and Ethics ,
 V, XII, New York 1961, p.867
- ۵۱- حسن پیرنیا. (مشیرالدوله) تاریخ ایران از آغاز تا انقراض ساسانیان
 تهران.
- ۵۲- کریستین سن. «وضع ملت و دولت و دربار دوره شاهنشاهی ساسانیان»
 ترجمه. مجتبی مینوی. تهران
- ۵۳- عنایت الله رضا، (دکتر) وی. جی لوکونین را در مقاله خود بنام «سخنی
 کوتاه پیرامون اوضاع اجتماعی اقتصادی ایران در روزگار ساسانیان،
 ضبط نموده است. ر.ك. مجله بررسی تاریخی. سال ۵. ش ۵
- ۵۴- محمد اقبال لاهوری، سیر فلسفه در ایران:
 «The Development of metaphysics in Persia»
 ترجمه: ا. ح. آریان پور، نشریه شماره ۸. مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی
 تهران. ۱۳۴۹ ص ۲۸
- ۵۵- تمدن ساسانی: چند تن از خاورشناسان. ترجمه دکتر عیسی بهنام تهران

۵۷- جمال‌زاده، سیدمحمدعلی: بالشویسم در ایران قدیم (مزدك) كاوه، ج ۵

ش ۳ ص ۵ تا ۱۱ ص ۵ و ۳ ص ۵ و ۸ تا ۱۵

۵۸- اما خود مانی قائل نبوده که دین او از عقائد بودائی، مسیحی، یا ادیان

دیگر ترکیب شده چنانکه مؤلف کتاب عصر اوستا * می‌نویسد: مانی می‌گوید: «من تکفیر میکنم کسی را که ازو در میان هندیان و پارسیان دارای شهرت و نفوذ بوده است و کسانی را که خودشیدرا سرآمد همه چیز میدانسته‌اند. و طرد می‌کنم ادعیه‌ای را که زارداس (Zardas) بنیاد نهاده است. نفرین می‌کنم کسانی را که با زارداسی (Zardasi) بودائی (Bodhist) مسیحی (Chirstion) و ارواح نیاکان پرستان و بالاخره خودشیدپرستان هم‌گام هستند.»

۵۹- برای استفاده بیشتر در باره جهان‌شناسی افلاطون (Plato's

Cosmology) رجوع بفرمائید به کتاب «A History of Philosophy»

By, copleston, Fredrick. London, 1959.

و برای فهمیدن عقیده مزدك درباره فلسفه نظام گیتی (cosmology)

دك. تاربخ تمدن ساسانی. سعید نفیسی - انتشارات دانشگاه تهران

۱۲۳۱ - ۱۴۶

Copleston, Frederick.

-۶۰

“A history of Philosophy.”

London, 1959. p, 31

INGE, WILIAM RALPH.

-۶۱-۶۲

“The Philosophy of Plotinus”

V. I. London. 1948. 1-7.

Plotinus -۶۱

حاشیه کتاب عصر اوستا. مؤلفین پرفسور راشپیکل (Spiegel) کائیکر (Geiger) دشمن (Windschman)، پرفسور سنجانا (دکتر) دستورداراب پشوتن جی جانا (گردآورنده کتاب). چاپ تهران.

- BRIGGS, MICHAL. H. -۶۴
 "Hand book of Philosophy"
 New York. 1959. p. 77
- INGE, WILLIAM RALPH. -۶۵
 "The Philosophy of Plotinus"
 London, V. I. 1743. p.103
- INGE, "The Philosophy of Plotinus" -۶۷-۶۶
 V. I. Londen, 1946. p.103
- INGE, "The Philosophy of Plotinus" -۶۸
 V. I. London, 1948, p.194
- INGE, "The Philosophy of Plotinus" -۶۹
 V. I. London, 1948. p.105
- COPLE STONE, FREDERICK. -۷۰
 "History of Philosophy"
 V.II, London, 1959, p. 20, 21
- (1) Cerinthus (2) Marcion (3) Ophities -۷۱
 (4) Basilides (5) Valentinus
- COPLESTON, FREDERICK. -۷۲
 "A, history of Philosophy. V. II. London.
 1959. p. 20, 21
 -۷۶-۷۵-۷۴-۷۳
- (1) Plotinus (2) Bardesanes
 (3) Marcion (4) Porphyrios
- ۷۷ مطابق ددائرة المعارف دين و اخلاق: پرفسور برنارد بوسين (Bernard Bosain)
 كتابى نوشته است به نام:
 "The Principals of Individuality and Value"
 London, 1912.

- و در این کتاب درباره نظریه افلاطون تردید نموده است که افلاطون اصلاً دربارهٔ دو جهان روحانی و مادی حرفی نگفته است.
- ۷۸- تاریخ تمدن ساسانی. سعید نفیسی. انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۳۱، ۱۴۶
- ۷۹- فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی. تألیف. سیدجعفر سجادی. چاپخانه سعدی تهران. ۱۳۳۸. ص ۳۲۲
- ۸۰- کریستن-سن: آرتور. سلطنت قباد و ظهور مزدک. ترجمه نصرالله فلسفی نشریات موسسه خاور تهران. ۱۳۹، ص ۸۷
- ۸۱- محافل فرهنگی روم فلسفه را نه بصورتی جدی بلکه به صورت شاخه‌ای از ادبیات مطالعه کردند. در مقابل انتوکوس (Antiocus) که می‌خواست شک‌گرایی را با آئین رواقی بیامیزد، «سکس توس ام پی ری کوس» (Sxtus-empiricus) به شک‌گرایی دست نخورده، پورهون (Pyrhon) را تعلیم می‌داد، اما شک پورهون چیزی جز یأس عقلی نبوده. وهمین یأس عقلی بود که پلوتی نوس (Platinus) را از عقل‌گریزان کرد و در پی حقیقت به عالم مکاشفه راند*
- ۸۲- PAUL, EDWARDS, "Encyclopedia of Philosophy. V.III, London, 1967. p.336,337,338.
- ۸۳-۸۴- دائرة المعارف اسلامیة (اردو) دانشگاه پنجاب لاهور. ج. ۱۰. طبع اول (در باب بردیسان)
- ۸۵- برخی از مانی‌شناسان شرقی و از آن جمله افرائیم سیروس (Ephrem Syras) که در مقدمه کتاب «سرود روح» (Hymn of soul) ویراسته بهوان (Bevan) از او نام برده است، بر آنند که مانی یکی از شاگردان گنوستیک سریانی بردیسان (Bardesanes) بوده است. اما محمدابن- اسحق‌الندیم مؤلف دانشور کتاب الفهرست نوشته‌هایی را ذکر کرده است
-
- * سیر فلسفه در ایران. محمد اقبال لاهوری- ترجمه ا. ح. آریان‌پور، نشریه موسسه عمران منطقه تهران ص ۲۹

که مانی بر ضد گنوستیکها نگاشته. برکیت (Burkit) در سخنرانیهای خود راجع به مسیحیت شرقی ابتدائی، ترجمه‌ی آزاد از کتاب بارده‌سانس (de-Feto) به‌دستی‌دهد و از این ترجمه برمی‌آید که اثر «بارده‌سانس» کاملاً مسیحی دارد و با تعالیم مانی سازگار نیست. با این همه ابن حزم در کتاب الفصل فی الملل و الاواء و النحل، ج، دوم ص ۴ چنین مینویسد که این هر دو از جهاتی موافقت داشتند با این تفاوت که مانی ظلمت را اصلی زنده می‌انگاشت.*

۸۶- دائرة المعارف اسلامیة (اردو) دانشگاه پنجاب. لاهور. ج. ۱. طبع اول (در باب عقائد بردیسان)

FRANZ ALTHEIM.

۸۷-۸۸

“Mazdak and Porphyrios”

History of Religions

An international journal for, comparative historical studies. V.3. No1. 1963, Univ, Chicago.

۸۹- محمد اقبال لاهوری: سیر فلسفه در ایران. ترجمه: ا. ح. آریان پور
نشریه شماره ۸، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ئی تحت عنوان (دوگرائی ایران)

FRANZ ALTHEIM, “Mazdak and Porphyrios” ۹۰-

History of Religions. V.3. No1 Chicago,
Univ, 1963. p.3

CONCERNING ABSTINENCE ۹۱-

فرهنگ لغات و اصطلاحات فلسفی، تألیف سید جعفر سجادی، چاپخانه
سعدی تهران ۱۳۳۸

KLIMA, “MAZDAK”, Prag, 1953 ۹۲-

(عبارت روضة الصفا به‌ضرورت و مناسبت موضوع عمداً تکرار شده است)
(نگارنده)

* سیر فلسفه در ایران- اثر محمد اقبال لاهوری. ترجمه ا. ح. آریان پور-
نشریه مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای ۱۳۳۹. ص ۲۵۰

- ۹۳ تا ۹۶- (1) Macrobius (2) Julion.
 (3) Helios (4) Plotinus.
- ۹۷- FRANZ ALTHIM, "Mazdak and Porphyrios"
 history of religions, V.3. No1 Chicago, 1863
- ۹۸- دائرة المعارف دین و اخلاق. ج ۳. نیویارک ۱۹۶۱
- ۹۹- «سیر فلسفه در ایران» اقبال لاهوری، ترجمه ا. ح. آریان‌پور مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای، ص ۲۸
- ۱۰۰- ابوالمعالی محمدالحسین‌العلوی، بیان الادیان، شرح ادیان و مذاهب جاهلی و اسلام. تهران ۱۳۱۲، ص ۱۶ و ۱۷
- ۱۰۱- COPLE STONE, FREDERIK.
 «A History of Philosophy» London 1959, p.41
- ۱۰۲- WER NOR, MULLER.
 "Mazdak and the Mysticism of the East."
 History of Religions. V.3. No1. Chicago, 1963.
- ۱۰۳- بر صفحه کتاب ش ۵۵: این شماره کتاب اشتباهاً از چاپ افتاده، اما اسم کتاب در آنجا از این قرار است.
- دستان المذاهب، محسن فانی کاشمیری، طبع هند، سن ندارد.
- ۱۰۴- شهرستانی. عبدالکریم. «الملل والنحل»، الجزء الاول، الطبع الاول، ۱۳۴۷ هجری، طبع مصر.
- ۱۰۵- سعید نفیسی. تاریخ تمدن ساسانی، دانشگاه تهران ۱۳۳۱، ص ۱۴۶
- ۱۰۶- کریستن‌سن: در باره عقائد مزدک، روایت شهرستانی را ضبط نموده است. اما بگفته خود «کریستن‌سن» نمی‌دانیم مآخذ شهرستانی در آنچه از زبان وراق و دیگران گفته است چیست ولی احتمال می‌رود که روایاتی از اجتماعات مزدکیان زمان اسلام که معتقدات مزدکیان قدیم را محفوظ داشته‌اند، بدست افتاده باشد.
- اضمحلال ادبیات مزدکی به امر خسرو انوشیروان بطور کامل اجرا شده است زیرا مؤلفین ایرانی و عرب هیچیک نامی از کتب مزدکی نبرده‌اند

شاید رسالاتی شامل اصول عقاید بطور مخفی بین پیروان آئین مزدک که در عصر اولیه اسلام میزیسته اند شیوع داشته است؛ اگرچه هیچ چیز وجود آنها را مسلم نمی سازد ولی موجبی نیز در دست نیست که وجود روایات صحیح را در بین اجتماعات مزدکی معاصر اسلام انکار کنیم!

(سلطنت قباد و ظهور مزدک، کریستن سن ترجمه، نصرالله فلسفی، تهران ۱۳۰۹)

۱۰۷- بر صفحه ۵۸ همین کتاب شماره اندیکس ۱۰۷ از چاپ افتاده است. راجع به عقیده مانی به کتاب تقی زاده بنام «مانی و دین او» چاپ انجمن ایران شناسی تهران، ۱۳۱۲، ص ۳۸ رجوع فرمائید.

۱۰۸- شهرستانی، الملل والنحل، الجزء الاول، الطبع الاولی، مصر، ص ۱۹۷ کلمات مرموزی مزدک را که شهرستانی، از روایت الوراق ضبط نموده است، در این باره تاحال تشریح نشده است، که آیا مفهوم این کلمات چیست؟ اما تصویری (Conception) که از کلمات سری مزدک در ذهن نگارنده تجسم (Image) پیدا کرد غالباً استثناء است و قرین قیاس.

۱۰۹- INGE, WILLIAM, RALPH

“The Philosophy of Plotinus”

V.I, London, 1968, p. 1-7

۱۱۰- «کریستن سن» «سلطنت قباد و ظهور مزدک» ترجمه: نصرالله فلسفی، تهران ۱۳۹، ص ۸۷

۱۱۱- فرهنگ لغات واصطلاحات فلسفی. جعفر سجادی، تهران ۱۳۳۸

۱۱۲- KLIMA, OTAKAR “Mazdak” Prag. 1953

در صفحه ۶۰- تکرار متن کلمباً برای ارتباط پیدا کردن عقیده زهد گرائی «فروریوس» و مزدک اظهار شده است.

۱۱۳- رشیدالدین فضل الله همدانی- جامع النواریخ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب طهران ۱۳۳۹، ص ۱۵۰

۱۱۴- لاکهارت. دکتر لارنس Lockhart - Dr, Lourence - مورخ و خاورشناس انگلیسی.

مقالات: بعنوان ایران در دوره قبل تاریخ، کتاب ایران شهر، ج ۱ نشریه شماره ۲۲، کمیسیون ملی یونسکو در ایران، تهران ۱۳۴۲ ش ۱۹۶۳، ص ۳۵۸، ص ۰۲

۱۱۵- سیاست نامه، نظام الملک، بکوشش محمد قزوینی، تهران.
۱۱۶- تاریخ ایران از عهد باستان، تا قرن ۱۸، تألیف پیگولوسکایا، پتروشوسکی، ستریه، و دیگران، انتشارات دانشگاه لنینگراد. ۱۹۵۷
متن روسی، به ضبط شیخ محمد خیابانی. مقاله به عنوان، مزدک بامدادان

نظری درباره مقاله همین مؤلف:

«طبق درخواست (نگارنده) این مقاله را آقای دکتر سید علی المنزوی (مقیم کنونی، فنارالجدید بیت العنایه الالهیه، بیروت، لبنان) برادر کوچک آقای احمد منزوی، مؤلف فهرست نسخه های خطی فارسی، انتشارات مؤسسه فرهنگی منطقه تهران، به صورت فتوکپی برای اینجانب ارسال فرمودند، در این زمینه بنده از دکتر علی المنزوی سپاس گزاری می کند اما با تقاضاهای متعدد اسم مجله، تاریخ انتشار و غیره را ارسال فرمودند. از این مقاله برمی آید که مؤلف غالباً در این باره نطقی ایراد فرموده و بعداً به صورت مقاله انتشار یافت، زیرا روی مقاله «نطق» نوشته شده و تاریخ ۱۳ ثور ۱۳۹۳ هجری ثبت شده است. بهر حال مأخذی که مؤلف استفاده نموده است از این قرار است.

- (۱) ایران در زمان ساسانیان- کریستن سن، ترجمه فارسی، تهران ۳۳۱.
- (۲) مزدک - اکتار کلیما متن آلمانی - پراگ. ۱۹۷۷.
- (۳) تاریخ تمدن ساسانی، سعید نفیسی، تهران ۱۳۳۱.
- (۴) تاریخ خلق تاجیک: غفوروف، متن روسی، ص ۹۶، ۱۲۲.
- (۵) مختصری از تاریخ ایران ابوانف، متن روسی، ص ۲۹ و ۳۰.
- (۶) فجر الاسلام. دکتر احمد امین مصری، ج. ۱. ص ۱۳۶
- (۷) تاریخ ایران، از عهد باستان تا قرن ۱۸، تألیف پیگولوسکایا، پتروشوسکی ستریه و دیگران. دانشگاه لنینگراد. سال ۱۹۵۷.

متن روسی.

- (۸) ایران از آغاز تا اسلام تألیف، گرشمن. ترجمه دکتر معین. تهران
- (۹) شمه‌ای از تاریخ اندیشه‌های اجتماعی و سیاسی، مقاله بعنوان اندیشه
برابری و آموزش مزدکیان - بقلم - پیگولوسکایا - متن روسی.
- (۱۰) یادداشت‌های گاتها، پورداود، تهران ۱۳۳۶.
- (۱۱) سیاست‌نامه، خواجه نظام‌الملک به تصحیح قزوینی.
- (۱۲) شاهنامه فردوسی، تصحیح نفیسی ج ۷ و ۸
- ۱۱۷- شهرستانی، الملل و النحل، ترجمه، افضل‌الدین صدر ترکه اصفهانی.
چاپ دوم تهران، ۱۳۲۵، ص ۱۹۸.
- ۱۱۸-۱۱۹- شهرستانی - الملل و النحل، ترجمه افضل‌الدین صدر ترکه-
اصفهانی، تهران، ۱۳۳۵.
- ۱۲۰- قرآن کریم، با ترجمه فارسی و کشف‌الایات. تهران ۱۳۳۲، خورشیدی
سوره هشتادونهم، آیات، ۲۸، ۲۹، ۳۰.
- ۱۲۱- شهرستانی، الملل و النحل چاپ تهران
- ۱۲۲- گفتیم عقیده مزدک به جهان‌شناسی افلاطون شباهت داشت. افلاطون
معتقد است که جهان سفلی عکس عالم لاهوت است. و جهان‌شناسی مانسی
نیز به این اساس استوار است.
- راجع به تجزیه مترقیانه عقاید مزدک ص ۷۴ و ۷۵. و برای اصطلاحات
مرموزی مزدک. ر. ک. مقاله عباس شوسترى به عنوان: «مزدک و کیش او»،
مقالات منتخبه مجله دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب. چاپ
جدید اردو تائپ پرس لاهور، ۱۹۶۷ میلادی - مطابق ۱۳۴۶ ش.
- ۱۳۸۷ هـ. ق
- ۱۲۳- آرتور کریستن سن، با مطالعه‌ی روایات طبری، یعقوبی و با روایات
یشوع استیلیت و یوحنا مالالا، مورخ بیزانسی به این نتیجه می‌رسد که
بندوس و زرتشت یکنفرند و این شخص مبدع دین مانوی است که بنیاد
«درست دینی» را در مقابل «به‌دینی زردشتی» گذاشته و واژه‌ی درست‌دینی
همان واژه است که در متون سوریائی و بیزانسی بشکل (Deristhen)

یاد شده است. اما در عقیده کلیما (Klima) بوندس و زرتشت دونفرند و بوندوس در قرن سوم آئین خود را بنهاد و یک قرن ونیم دیرتر زرتشت خرك آنرا تجدید کرده و مزدك مبلغ برجسته این آئین است.
۱۲۴- ای جعفر محمد بن جریر السطبری، تاریخ الامم والملوك (الجزء الاول) الطبعة الاولى (مصر)

۱۲۵- تمدن ایران ساسانی، (ایران در سده های سوم تا پنجم میلادی، شرحی در بساطت تاریخ تمدن ایران در روزگار ساسانیان) تألیف و - گه لوکونین، ترجمه: دکتر عنایت الله رضا. بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۵۰

طبری: در کتاب «تاریخ الامم والملوك» الجزء الاول می گوید.
وان كسرى لما استحكّم له الملك ابطل ملة رجل منافق من اهل فساء يقال له زرادشت بن خرکان . ابتداعها في المجوسية فتابعه الناس على بدعته تلك وفاق امره فيها وكان ممن دعا العامة اليها رجل من اهل مذبذبة يقال له مزدق بن بامدادوكان.

۱۲۶- الملل والنحل تألیف شهرستانی. ترجمه افضل الدین صدرترکه اصفهانی تهران ۱۳۳۵. (تحت باب مقالة مزدك)

«Encyclopedia Britannica»
V. 15. Scotland. 1768.

۱۲۸- تاریخ ادیان، علی اصغر حکمت. کتابخانه ابن سینا، چاپ چهارم ۱۳۴۸ ش، ص ۱۷۱

Jackson, A.Y. William.
«Reserches In Manichaeism» With Special Refrence
Tur Fan Fragments. V. 13. New york 1932.

۱۳۰- «به ضبط دیاکونوف: نویسنده روم شرقی مالالا (قرن ششم بعد از میلاد) روایت می کند که در دوره سلطنت دیوکلین (در اواخر قرن سوم) در روم مبلغ و مروجی پیدا شد بنام «بوندوس»، وی از پیروان آئین مانی بشمار می رفت و میگفت که نبرد بین خیر و شر به پیروزی خدائی خیر پایان یافت، ولی نه بطور کامل. سپس «بوندوس» به ایران عزیمت کرد و

در آنجا به نشر تعلیمات خود پرداخت و نام درست دینان گرفت. (تاریخ ایران باستان، دیاکونوف ترجمه، روحی ارباب. بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۶. ص ۴۴۳) - تمام نویسندگان اسلامی و دیگران زرتشت خورگان و مزدک را ملحد نوشته‌اند درحالیکه وضع اصطلاح الحاد و ملحد پس از اسلام ساخته شده نه قبل از اسلام، اما چون در تمام طول تاریخ نویسندگان مغرض معتاد بودند که هر نهضت فکری را که بر اساس منطق و فلسفه استوار شد به اسم الحاد، کفر و زندقه و بی‌دینی تعبیر بکنند، در این صورت، روش خصمانه مورخین را نباید در نظر داشت و همچنین راویان زردشتی و مسیحی را نیز نباید معصوم شمرد.

«مؤلف»

Mazdak was not a philosopher, like plato , -۱۳۱
 content to work out on paper a theory of the
 ideal communist state. he was a militant social
 reformar, but he was some thin G more. (Ency-
 lopaedia of Rligion & Ethies. V, III. New York,
 1961, p. 5090)

راجع به صفحه ۸۲ همین کتاب - لوکورگک: (Licurgue) ر. ک. برای استفاده اصلاحات لوکورگک به کتاب، حیات مردان نامی. نوشته پلو-تارخ. و دائره المعارف دین و اخلاق: خلاصه اصلاحات این مرد مقنن از این قرار است: وضع قوانین که برای اداره امور اسپارت (Sparta) وضع کرد، ایجاد سنا. تقسیم اراضی. لغو ضربسکه طلا و نقره و ضربسکه آهن. استقرار رژیم غذاخوری عمومی و افتزائی که بعلت نارضایتی اغنیا در اسپارت ایجاد شد. مقررات مربوط به ابنیه. مقررات نظامی زناشوئی زنها، تربیت دختران و پسران و غیره.

-۱۳۲- ول دیورانت، «The story of philosophy»، ترجمه بعنوان تاریخ فلسفه، از دکتر زریاب خوی، ج ۱- تهران ۱۳۴۸، ش.

-۱۳۳- پلوتارک، حیات مردان نامی. ترجمه رضامشایخی. چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۳۶.

پلوتارك. مورخ و نویسنده بزرگ یونان قدیم در حدود سالهای ۴۵ تا ۵۰ میلادی در شهر کوچک (خرونه) در یونان متولد شد. درس هیجده سالگی به آتن رفت و پس از آنکه مدتی در کسب دانش کوشید. به سیر و سیاحت در آسیا و آفریقا پرداخت و دوباره به رم که در آن زمان مرکز مدنیت مغرب زمین بود مسافرت کرد و در سفر دوم که احتمالاً ده سال طول کشید مجلس درس و خطابه‌ای ترتیب داد و در آنجا به نوشتن کتاب مشهور «حیات مردان نامی یونان و روم» پرداخت. کتاب حیات مردان نامی بزرگ‌ترین و مشهورترین اثر پلوتارك بشمار می‌رود.

۱۳۴- لوکورگ تقریباً در قرن هفتم پیش از میلاد می‌زیسته است. مقننی بود عظیم‌الفکر و میخواست که زندگانی مردم اسپارتا بر اساس «اشتراک» و عدل و مساوات و روشن‌فکری استوار شود. قوانین جامعه اشتراک‌کی که در زمان «لیکورگ» وضع شدند غالباً قدیم‌ترین و جالب‌ترین مقررات زندگی اشتراک مردم بوده‌اند. (ر. ک. دائره‌المعارف «کولمبیا» چاپ دوم، دانشگاه نیویارک ۱۹۵۶. تحت عنوان «لوکورگ»)

۱۳۵-۱۳۶- پلوتارك. حیات مردان نامی، ترجمه رضا مشایخی. انتشارات بنگاه نشر و ترجمه کتاب تهران ۱۳۳۶.

۱۳۷- سیاست‌نامه. خواجه نظام‌الملک. فصل چهل و پنجم اندر خروج مزدک و منهب او و چگونگی کشته شدن او بدست نوشیروان عادل.

۱۳۸- «کتاب‌التاریخ المجموع علی‌التحقیق و التصدیق» ابن بطریق. به ضبط جمال‌زاده. مقاله. بالشویسم در ایران. مجله کاهه. ش ۳. ص ۱۰، سال ۵.

KLIMA, MAZDAK

۱۳۹-

«Geschichte einer sozialen bewegung im sassanidischen petsien, prag, 1957 p.i

۱۴۰- تاریخ ایران. از دوران باستان تا پایان سده هیجدهم. تألیف. پنج استادان جماهیرشوروی.

ترجمه، کریم کشاورز ج ۱. انتشارات مؤسسه مطالعات و تحقیقات

اجتماعی ایران. شماره ۸۳. ص ۱۱۴.

۱۴۱- حواشی و تعلیقات. بیان الادیان. اثر محمد بن الحسین العلوی. تألیف.

هاشم رضی. انتشارات مطبوعاتی فراهانی، تهران ص ۴۱۰.

۱۴۲- برای استفاده بیشتری درباره وضع تشکیل خانواده در عصر ساسانی.

ر.ک «تاریخ اجتماعی ایران در عهد باستان» تألیف. محمدجواد مشکور.

انتشارات دانش سرای عالی تهران، ص ۷۱، ۷۶.

۱۴۳- «حقون ومقام زن از آغاز تا اسلام در ایران»، اثر غلامرضا انصاف پور

چاپ میهن. ۱۳۴۸، تهران.

۱۴۴- بار تلمه، کریستیان، (CHR, BARTHOLOMAE)

«Die Frau im Sasanidischen recht» زن در حقوق ساسانی

ترجمه و ملحقات با مقدمه ای در تیب شناسی حقوقی و روانشناسی

جنسی ایران ساسانی، از دکتر ناصرالدین صاحب الزمانی، چاپ

مؤسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۴۴، ص ۱۲.

«نظری درباره منابع بار تلمه»

بنا بگفته مؤلف این تقیصه درباره اطلاعات مربوط به مسائل خانواده

و حقوق آن، اگرچه در سالهای اخیر بر اثر کشف و شهرت دو اثر ذیقیمت

حقوقی یکی بنام مجموعه حقوقی، ژسوبوخت (JESUBOKHT) و

دیگری کتاب حقوق فرخ بکلی رفع نشده است لیکن تا حدود نسبتاً زیادی

جبران می شود. وجود این دواثر برای بحث درباره موضوعی که انتخاب

کرده ایم (حقوق زن در امپراطوری ساسانی) دارای ارزش بی نظیری

است.

۱۴۵- کریستیان بار تلمه. زن در حقوق ساسانی ترجمه دکتر صاحب الزمانی.

مؤسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۳۴۲. ص، ۲۳.

۱۴۶- ر.ک به همین کتاب. ص، ۳۳.

۱۴۷- آرتور کریستن سن: سلطنت قباد و ظهور مزدک. ترجمه نصرالله فلسفی

نشریات مؤسسه خاور تهران ۱۳۰۹

۱۴۸- آرتور کریستن سن: وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی

ساسانیان».

- ۱۴۹- شهرستانی. الملل والنحل، جزء اول. طبع اول، ۱۳۴۲ هجری . چاپ مصر.
- ۱۵۰- جمال‌زاده. مقاله بعنوان بالشویسم در ایران. مجله کادو. سال، ۵ . ش ۴-۵، ص ۱۰.
- ۱۵۱- ر. ک. حاشیه، همین مقاله.
- ۱۵۲- مراد همان پیروان مزدک است و شاید التباس شده.
- ۱۵۳- PHTASUARSAN (لقب شاهزاده کیوس پسر دومین قباد)
- ۱۵۴-۱۵۵- شهرستانی و خواجه نظام‌الملک، تمام فرقه‌هایی که پس از انقراض دوره ساسانی. علیه خلافت عرب به مبارزه پرداختند و مزدکی، دانسته و همه را بایکدیگر مختلط نموده‌اند در این زمینه بررسی مفصلی در همین کتاب به عنوان، تأسیس فرقه‌های مذهبی در ایران شده و مشخصات و عقاید تمام فرقه‌ها از یکدیگر مجزا نشان داده شده است (مؤلف)
- ۱۵۶- برتولد اشپولر . (تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی) ترجمه دکتر جواد فلاطوری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران
- ۱۵۷- سعید نفیسی، بابک خرم دین دلاور آذربایجان، تهران ۱۳۴۲
- ۱۵۸- دکتر معین. فرهنگ فارسی. ج. دوم. تهران، ۱۳۴۳
- ۱۵۹- فرهنگ نفیسی: کتابفروشی خیام تهران ۱۳۴۵ صفحه کتاب شماره ۱۰۵-
- متن عربی مقتبس از، المنجد: فی اللغة والادب والعلوم، چاپ بیروت ۱۹۵۶ م (شماره‌ی ۱۵۳ که در متن عربی چاپ شده اشتباه است)
- ۱۶۰- فرهنگ عمید، از حسن عمید، تهران ۱۳۴۷
- ۱۶۱- به ضبط، تقی‌زاده، «مانی و دین‌او» چاپ انجمن ایران شناسی تهران
- ۱۶۲- فرهنگ نفیسی، چاپ کتابفروشی خیام ۱۳۴۳
- ۱۶۳- رساله فی تصحیح لفظ زندق، به ضبط تقی‌زاده، در کتاب «مانی و دین‌او» چاپ

- انجمن ایران شناسی تهران ۱۳۳۵
- ۱۶۴- فرهنگ نظام، ج ۳، تألیف سید محمد علی (داعی الاسلام) حیدرآباد دکن ۱۳۴۸ میلادی.
- ۱۶۵- فرهنگ مردوخ، شیخ محمد مردوخ کردستانی، تهران
- ۱۶۶- دائرة المعارف اسلامی اردو «Encyclopedia of Islam»
v, 2, London, 1927 .
- ۱۶۷- «انکار»، Refutation ، در باب احکام اسلامی.
- ۱۶۸- فرهنگ آندراج - تألیف محمد پادشاه، ج ۳، تهران ۱۳۳۶ هجری
- ۱۶۹- فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی، گردآورنده . س. محمد علی
امام شوشتری تهران ۱۳۴۷
- مؤلف این فرهنگ متن بالا را از کتاب مروج الذهب، ص ۱۵۵ ترجمه
نموده و در کتاب خود ضبط نموده است.
- راجع به صفحه شماره صفحه ۱۱۲ همین کتاب
- فرهنگ انجمن آذرائی ناصری، تألیف امیر الشعراء رضاقلی خان هدایت
- ۱۷۰- جمال‌زاده ، «درباره فرهنگ»، روزنامه کاوه، سال، ۵، ش ۴-۵، ص، ۸.
- ۱۷۱- سعید نفیسی. بابک خرم‌دین، دلاور آذربایجان، تهران ۱۳۴۲
- ۱۷۲- رستم علی‌اف. مقاله بمنوان سعید نفیسی و بررسی نهضت خرم‌دینان،
یادنامه سعید نفیسی مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران، سال ۹،
ش ۱۱، ۱۲، ص ۷۷
- ۱۷۳- رستم علی‌اف، مقاله «سعید نفیسی و بررسی نهضت خرم‌دینان» یادنامه
سعید نفیسی مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی تهران، سال ۱۶، ش،
۱-۲، آبان ۱۳۵۱ ص ۶۲
- ۱۷۴- پرتو اسلام، ترجمه کتاب «فجر الاسلام»، بقلم. عباس خلیلی. چاپ دوم
شرکت نسبی حاج محمدحسین اقبال و شرکاء تهران ۱۳۳۷
- «آئین مهری و مافوی و مزدکی انهمان آغاز پدید آمدن در عربستان
نیز نفوذ کرده است. گذشته از اینکه با رنگ این آئین‌ها را در قه‌ها
و داستانهای تاریخی و دینی در این گوشه و آن گوشه آشکارا توانیم دید.

روایتی از حمزه اصفهانی در دست داریم که نفوذ آئین مزدک را در عربستان از روزگار شهر یاری قباد اول ساسانی نشان می‌دهد.
 حمزه نوشته است: «حارث پور مقصود امیر عشیره کننده در زمان قباد اول، مزدکی بود. (سنی الملوك والانبیاء ص ۹۲).
 سالوکان که در عربی ایشان را صلوك می‌گفتند بازمانده جوانمردان مزدکی بودند که باور داشتند باید به زور شمشیر از دارایان گرفت و به ندادن بخش کرد و اینان را از گرسنگی و مرگ رها ساخت. بودن گروهی از سالوکان در عربستان مانند «عروة بن الورد» شاعر، نشان می‌دهد که اندیشه‌های مزدکی تا کجا در عربستان نفوذ کرده است.»
 (فرهنگ دکترومعین پیروان مزدک) بخش سوم**.

۱۷۵ کرونولوژی تاریخ ایران. دکتر بهاء‌الدین بازارگاد تهران ۱۳۴۵. ص ۹

۱۷۶- } «تاریخ ایران در قرن نخستین اسلامی» ترجمه جواد برتولد رشپولر
 ۱۷۷- } فلاطوری، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران

و سعید نفیسی: بابک خرم‌دین دلاور آذربایجان، تهران ۱۳۴۲، ص ۱۳۸

۱۷۸- } «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» ترجمه جواد فلاطوری
 ۱۷۹- } بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران

ص - ۳۵۹

۱۸۰- برتولد رشپولر، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی، ترجمه جواد

فلاطوری بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۳۶۰

۱۸۱- رستم علی‌اف، مقاله سعید نفیسی و بررسی نهضت خرم‌دینان مجله

دانشکده ادبیات. تهران ص، ۱۹، ش ۱-۲-۱۳۵۱ ص ۷۸

۱۸۲- اشپولر، «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» ترجمه: جواد

فلاطوری. بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران. ص ۳۶۱

۱۸۳- برتولد رشپولر، «تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی» ترجمه جواد

فلاطوری. بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران.

* در این صورت ممکن است که ابی‌ذر غفاری نیز با افکار همین مزدکیان عرب قبل از اسلام متأثر شده باشد.

- ۱۸۴- سميد نفيسى. * بابك خرم دين دلاور آذربايجان تهران ۱۳۴۲- ص ۲۸
- ۱۸۵- سياست نامه، خواجه نظام الملک. بکوشش محمد قزوینی. تهران
- ۱۸۶- دياکونوف. تاريخ ايران باستان. ترجمه روحى ارباب بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۶. ص ۴۴۳.
- ۱۸۷- رستم على اف. مقاله سميد نفيسى، و بررسى نهضت خرم ديشان، مجله دانشکده ادبيات و علوم انسانی تهران.
- ۱۸۸- سميد نفيسى. بابک خرم دين. مجله مهر. سال ۲. ش ۱- خرداد ۱۳۱۳. ص ۳۶
- ۱۸۹- دائرة المعارف، آريانا. جاپ افغانستان، (کتابخانه بنياد فرهنگ ايران)
- ۱۹۰- برتولد ريشپولر، تاريخ ايران در قرون نخستين اسلامى. ترجمه جواد فلاطورى بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران.

* الخرمدينية، و هذه مركبة من كلمتين، خرم ودين، و خرم لفظه فارسيه تنبى عن الشى المستلذ والمستطاب الذى يرتاح الانسان له ودين نفس كلمة الدين فى العربية ومقصود هذا الاسم تسليط الناس على اتباع اللذات وطلب الشهوات كيف كانت وطى بساط التكليف و حط اباة الشرع عن العبادة، وقد كان هذا الاسم لقباً للمزدكيه وهم اهل الاباحة من المجوس الذين ظهروا فى ايام قباد بن كسرى نوشروان و اباحو النساء المحرمات و اكلوا كل محظور فسموا هولاء هذا الاسم لمشابهتهم اياهم وقد كان يقال لبعض الناليه الخرمية، قال المسمودى، اكثر الخرمية فى هذا الوقت يعنى سنة اثنتين و ثلاثين و ثلاثمائة (۲۳۳۰۰) الكوزكية، والنور ساعية وهاتان الفرقتان اعظم الخرميه و منهم بابك الخرمى الذى خرج فى ايام المامون والمعتصم بآذربايجان، وكان يعرفون الخرميه بخراسان وغيرها بالباطنية واجتمعت الخرميه حين علمت بقتل ابي مسلم، على سب باد وهم يعرفون بالسبادية و ابو مسلمية (راجع الشهرستانى ص ۱۳۱، ابن الجوزى، تلبس ابلهس ص ۱۰۵، المسمودى مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۰)

ر ك تعليقات المصحح، كتاب المقالات والفرق تصنيف، سعد بن عبدالله ابى خلف الاشمرى القمى. المتوفى سنة ۳۰۱ الهجرية. عن نسخة خطيه وحيدة تصحيح و تعليقات، الدكتور محمد جواد مشكور، استاد دانشسرای عالی تهران الناشر. مؤسسة مطبوعاتی عطائی تهران ۱۹۶۳ ص، ۱۸۶

- ۱۹۹۱-۱۹۹۲ - دائرة المعارف آريانا. چاپ افغانستان: اين كتاب نادر است:
ر.ك. به كتابخانه بنياد فرهنگ ايران (تهران) .
- ۱۹۹۳ - ر.ك. بدائرة المعارف آريانا تحت عنوان «اشتراكيت»
۱۹۹۴ - فرهنگ اصطلاحات سياسي داريوش آشوري چاپ دوم: ۱۳۴۷ انتشارات
مرواريد تهران
- ۱۹۹۵ - ر.ك. به، مقاله جمال زاده. بعنوان «بالشويسم در ايران»

HISTORICAL &
MATERIALISTIC ANALYSIS
OF

«MAZDAK'S»

DOCTRINE

Ph.D. DISSERTATION
CORRECTED ACCORDING TO THE APPROVED SYNOPSIS &
BIBLIOGRAPHY: BY THE

DEPARTMENT OF LETTERS & HUMANITIES

UNIVERSITY OF TEHRAN

BY

MEHDI NAGAVI

PUBLISHED BY:

EMMATAI PRESS

Tehran - Iran